عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة

بتوفیق حضرت حق و بتائید ولی مطلق درین زمان صداقت اقتران

تا بمنازل شریعت قافلہ سالار مراحل طریقت مطلع انوار عرفان حضرت مولانا شاہ ...

انصاف الصفا فی ذکر اہل الحق

مع تتمہ

از تازہ افادات حقائق آگاہ معارف ...

انصاف الصفا فی تتمۂ اہل الحق

باہتمام ... عبد الولی ... مولانا محمد عبد العلی مدراسی رحمۃ اللہ علیہ

در مطبع ... آسی ... طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد را با تو نسبتیست درست | بر در هر که رفت آن در تست

بمصداق نص صریح وان من شیٔ الا یسبح بحمده ذرات ممکنات که از پردهٔ علم بعرصه گاه اعیان برآمده اند
بلغتی بلسان حال و بجنحی بزبان قال از مایهٔ سخنوری دست پایه برداشته اندتا هر همه سخنی بنسبت خویش
از هر چه بلند تر باشد بر لوح دل و لوحه درون نقش بسته درخور ستایش حق جل و علا انگارند و لائق سپاس آفریدگار
برحق پندارند هر چند ستود گیش بدان کمال که شایان نیایش ایزد بیهمال باشد پدید از نگردد و بجز ترانهٔ لا احصی

غلغلهٔ در گوش نیدا زد سله	صد برگ زبان ترازادای حمدش	با برگ هزار در نوای حمدش
کی شاخ قلم گل طرب بر ندهد	گل کرد شگفتن از هوای حمدش	تا با اقتضای بخشش عامه او سپهٔ انا

ست که هر ادائیکه از ثنای موجودات درست افتد مژدهٔ قبول یابد و در صفوتکدهٔ اجابت بنوازش ستایش
وصله جات وارسد همین گونه درود معهٔ ان الله وملائکته همگنان بر خط فرمان پذیری سر نهاده چندی
صورت خانهٔ الفاظ جمع از کالبد رنگ آمیز معانی صورت ترکیب آگهی گرفته اندتا هر یکی بر مرکز دوائر
نیایش رسم نموده مهر خاتم پیمبر صورت و معنی علیه السلام شناسند و حلقهٔ انگشتری نجد یوی ماسوا اندیشند

سله همال بالفتح بمعنی انباز و همال

پس هر حلقه که بنگین اخلاص ترصیع پذیرفت در خنصر قبول جا گرفت و هر چند در ابهام ناپذیرفتاری جا یافت
انگشت نمای غش آلودگی در بوتهٔ ادبار گداخت اللهم صل وسلم علیه وعلی آله واصحابه الذین هم نجوم
الدین وبدور الیقین **و بعد** ازین معروض رای اولی الایدی والابصار وذوی الخبرة الاعتبار
باد که کاملترین مکافات حرمان دولت ملازمت اہل کمال ومشاهدهٔ جمال ارباب ذوق وحال استماع اخبار
واسماع آثار ایشان ست وازینجاست که اخلاف بی خلاف قرناً بعد قرن وزمناً بعد زمن حفظ آثار واخبار
اسلاف نموده در محافل خود بیان می فرمودند که بمعاینهٔ حال وقال این خدا شناسان طالب بی همتی دست
دهد که دست از عقلهٔ تعلقات چیده برا على معارج طلب رسد ودیگر این را فوائد بسیار ست یکی آنکه
در مشکوة شریف بروایت حضرت ابن مسعود رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نضر الله
امرأ سمع منا شیئا الحدیث پس تازه روئی وخوش عیشی از حق تعالی گوینده وشنونده هر دو را ازین حدیث
استفاده می شود وما افضل هذا الشرف شیخ محی الدین بن عربی در فتوحات مکیه گوید که درجهٔ محدثین اعلی ست
ودر صف انبیا بروز عرصات خواهند ایستاد واین دعا در حق محدثین ست بجهت حفظ کلام نبوی پس
ازین مفهوم می گردد که هر که کلام اولیا را یاد دارد وبطالبان دیگر رساند ورا درجهٔ قرب وخوشنودی ارواح
اولیا حاصل خواهد شد در احیاء العلوم ست که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته مولانا روم می فرماید

گفت پیغمبر که شیخ وقت خویش	چون نبی باشد میان قوم خویش
تا به الا و خلا فیها نذیر	قول ان من امة را یاد گیر

دیگر آنکه شیخ ربانی حضرت ابوالحسن خرقانی فرموده اند که روز قیامت
من ندانم که کسانیکه بزیارت من آمده باشند ایشان را حاجت بشفاعت باشد بلکه ایشان را مقام شفاعت
باشد تا دیگران را شفاعت کنند وهر که استماع کند سخن مرا فردا پیش حق درجهٔ او آن باشد که او را حساب نبود
دیگر آنکه از ابو علی دقاق پرسیدند که در شنیدن سخنهای مردان هیچ فائده هست گفت بلی یکی آنکه
اگر مرد طالب بود قوی همت شود واگر نامرد بود مرد گردد **دیگر آنکه** شیخ الاسلام عبد الله انصاری وصیت
کرده اند که از اکابر روزگار زوا اثر بادار وهر پیری سخنی یاد گیرید واگر نتوانید نام ایشان یاد دارید که بآن
بهره یابید وهم نشان سعادت درین کار ست که سخنان مشایخ شنوی وترا خوش آید ودل سوی ایشان

گرائی دیگر آنکه شیخ ابوعلی دقاق گوید که مرا دو آرزوست یکی آنکه یک سخنی از سخنان او شنوم یا کسی را از کسان
او ببینم پس گفت من مردی امّی ام نه چیزی توانم نوشت و نه چیزی توانم خواند یا کسی باید که سخن او گوید و
من شنوم یا من گویم و او بشنود و اگر در بهشت گفتگوی او نخواهد بود بوعلی را بهشت خوش نخواهد آمد دیگر آنکه
در رشحات است که مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی فرموده اند که کلمات قدسیهٔ اولیاء الله مقتبس از انوار
حقیقت حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم پس همچنانکه تعظیم قرآن و حدیث واجب است کلام اولیا
را نیز لازم با سخنان ایشان بادب و حرمت زندگانی باید کرد تا کسی از خود برخورداری یابد دیگر آنکه خواجه
عبیدالله احرار فرموده اند که اگر شنوم و دانم که در خطا کافری سخنان این طائفه را بهنجار می گوید میروم
و ملازمت وی میکنم و منت میدارم دیگر آنکه خواجه ابویوسف همدانی را پرسیدند که چون این روزگار
بگذرد و این طائفه روی در نقاب تواری آرند چه کنیم تا سلامت مانیم گفت هر روز هشت ورق از
سخنان ایشان بخوانید دیگر آنکه شیخ فرید گنج شکر می فرماید که هر مرید که احوال پیران خود تحریر خواهد نمود او را
مرتبه و درجه در مقام اعلی علیین خواهد شد دیگر آنکه مدار استقامت [illegible] امور آخروی بنی آدم
بلکه دنیوی نیز این سلسلهای عالیه است و نجات بی آنکه کسی در این سلسلهای عالیه منتظم باشد
بآسانی متصور نیست در حدیث آمده است که روز قیامت بنده نومید مانده باشد ناگاه کسی از خود حق تعالی
فرماید که ای بندهٔ من فلان دانشمند را در فلان محله می شناختی و فلان عارف را می شناختی گوید می شناختم
فرماید برو که ترا بخشیدم پس وقتیکه شناخت سبب نجات می گردد چه جای یاد کنانیدن اخبار و آثار حضرات
سلاسل دیگر آنکه ملک العلما شهاب الدین عمر دولت آبادی در آخر مناقب السادات می گوید که ای
عزیز روز قیامت روزی صعب است آنجا امیر اسیر گردد و شاه آنجا فقیر و هر یکی از بنی آدم متحیر و مدهوش
باشد اولیا و انبیا نفسی نفسی گویند تا آنکه آدم صفی الله علیه السلام سوی حضرت خیر الانام محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم شتابد که پناه گیرد و ابراهیم خلیل الله از وی شفاعت خواهد و سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
کمر شفاعت بر میان بندد و هر که محب و مخلص خاندان اوست بشفاعتش مشرف گردد و معاندان مخالف خاندان
بشقاوت نگونسار بود و محبان سید صفیا و دوستان اولاد وی بر سر جنت در سرور باشند و دشمنان ایشان

درد و زخم مقهور و مخذول عزیز من هر گراید دولت ایمانی و نعمت عرفان سرشته اند و بخصائل حمیده و عادات
پسندیده پیراسته روح او را با قلوب اولیا و اطهار رسید ابرار مونس گردانیده انما اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه
او سبحانه تعالی همگنان را از دین مصطفی صلی الله علیه و سلم بهره سعادت روزی گرداند بمحمد و آله الامجاد دیگر آنست
که درویشان مریدان را شجره دهند تا مراتب هر کسی بترتیب شناسند و نیکو دانند که در همه عالم فقر و شیخی از
خاندان مصطفی صلی الله علیه و سلم پیدا شده و سادات که نتیجه سر دفتر اولیا امیر المومنین امام المتقین علی کرم الله
وجهه اند پیر و پیرزاده همه عالم باشند و اگر کسی تمام پیران عالم را رسیده باشد و ز همه تمام پیران عالم دریافته از
کرامت اخبار غیبیات گوید و بر هوا پرد لیکن سرموی خلاف قاعده ادب و سوء عقیدت چیزی در دل داشته باشد
تحقیق بدان که او ضال و مضل است هر گاه که خود چنین بود دیگران را چون رهاند دیگر آنکه حضرت جنید
میفرماید که حکایات المشائخ جند من جنود الله تعالی از وی پرسیدند که این حکایت مریدان را چه منفعت
می کند جواب داد که حضرت حق سبحانه تعالی می فرماید وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت
به فؤادک یعنی قصه‌های پیغمبران و اخبار ایشان بر تو میخوانیم و از احوال ایشان ترا آگاه می کنیم تا دل
ترا بآن ثبات باشد و قوت افزاید و چون بار و رنج بر تو رسد از اخبار احوال ایشان شنوی و براندیشی و دریابی
که چون مثل این بارها و رنجها بایشان رسیده و ایشان دران صبر کردند و توکل پیش آوردند دل ترا بآن ثبات
و صبر افزاید همچنین بشنیدن سخن نیکان و حکایات پیران و احوال ایشان دل مریدان را تربیت باشد و قوت
افزاید و دران از حضرت حق ثبات یابند و در بلا و امتحان از و بر درویشی و ناکامی قدم فشارند تا عزم مردان
یابند و سیرت ایشان گیرند دیگر آنکه سخنان مشایخ و دوستان حق دوستی ایشان آرد و دوستی ایشان ترا
با ایشان در نسبت افگند مصطفی را پرسیدند صلی الله علیه و سلم از مردی که قومی را دوست میدارد اما بکردار ایشان
نمیرسد گفت المرء مع من احب مرد با آنکس است که وی او دوست میدارد دیگر آنکه ابو العباس عطا گوید
که اگر نتوانی که دست در دوستی او زنی دست در دوستی دوستان او زن که دوستی دوستان او دوستی او ست
در حدیث آمده است که آنحضرت صلعم با ابن مسعود فرمود اتدری ای عری الاسلام اوثق قال قلت الله و
رسوله اعلم قال صلی الله علیه و سلم الولایة لله والحب فیه والبغض فیه دیگر آنکه کمترین فائده در شنیدن

حکایات این طائفه آنست که بداند که افعال و اقوال و احوال وی نحو آن ایشان نیست انکردار خود بر رد د
و تقصیر خود در جنب کردار ایشان بیند و از عجب و ریا بپرهیزد دیگر آنکه ذکر اولیاء الله باعث نزول رحمت است
چنانکه روایت کرد ابو الفرج بن الجوزی در مقدمهٔ صفوة الصفوه و تابع شد او را عراقی و مجد شیرازی
و عسقلانی و سخاوی و محمد ابن یوسف دمشقی و غیرهم از امام سفیان بن عیینه که گفت عند ذکر الصالحین
تنزل الرحمة و نسبت کرد این را حافظ ابو عمر بن عبد البر در کتاب العلم و کتاب الاستغنا از سفیان بن سعید
الثوری و صاحب مجمع الاحباب بسوی امام عبد الله بن المبارک و ابن الصلاح در علوم حدیث گوید که روایت دارم
از ابی عمرو اسمعیل ابن نجید که از کبار شیوخ حاکم وغیره است و از اجل اصحاب عبد الله بن الامام احمد که او سوال
کرد ابا جعفر احمد بن حمدان را که بکدام نیت نویسم حدیث را فرمود آیا روایت نکرده اید که بذکر صالحین رحمت
نازل می شود گفت نعم ابن حمدان گفت پس رسول الله رأس صالحین است و علامه سیوطی و سخاوی و امام ابو
محی الدین بن العربی در کوکب دری در بودن این از حدیث اصل جلیل آورده اند و در طبقات هروی هست که
ان شیخ بغداد الامام محمد بن منصور الطوسی الصوفی المحدث استاذ الحافظ عثمان بن سعید الدارمی
بینما کان یتکلم فی جمع وکان یجری الکلام فی الملامتیة فقال احدهم ما لنا ولهذا فقال الامام
عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة فاذا الغیث صار ینزل من غیر سحاب قالوا کان
ذلک صورة المعانی الفائضة ولهذا کان بلا سحاب پس از اینجا ثابت شد
استحسان بیان کردن حال اسامی مشایخ طریقت دیگر آنکه درین زمانه جهل و فراموشی آن گونه عموماً در طائفه
صوفیه خصوصاً شائع گشته که هیچ یکی از اینها تحقیق اسامی بزرگان و گذشتگان خود نمیدانند و در دُرّ و در فرق کردن
ننمودند الحق کسیکه در همین معنی گفته در سفته

امروز قدر گوهر و خار ابر ابرست | باد سموم با دم عیسی برابرست
چون در مشام اهل جهان امتیاز نیست | سرگین گاو و عنبر سارا برابرست

پس تا بدانستن حالات تفصیلی
و اجمالی ایشان چه رسد و تاریخ ولادت و وفات و مدفن که دیگر طالبان از وی فائده گرفته باشند و این سبب
ترویح ارواح مقدسهٔ ایشان بود و ابواب عنایت و امداد بر روی ما کشایند و همچنانکه این کس ایشان را
اینجا بخیر ذکر می کند ایشان نیز بحکم تخلق باخلاق الهی ورا در آن عالم به نیکی یاد نمایند بالجمله هر چند که مناقب

ومحامد این برگزیدگان بسا اند که اخلاف وارادتمندان ایشان برای یاددهانی طالبان صد اینچه باید نگارش ساخته اند لیکن اینجا ازانجا که درین زمن زی ظاهری خیال پریدن آسمان ست وظن غالب تکمیل خود بمرتبهٔ عرفان دیدن کتب بس دشوار ودریافتن افعال واحوال واقوال بزرگان برخلاف اینهمه خویش در دل چون خار

(لباس ۱۲)

خوش گفت صاحب گلشن راز

افتاده سروری اکنون بجهال | ازین گشتند مردم جمله بدحال

شارح می گوید که در حقیقت سروری ورهنمائی وپیشوائی دردین شان حال کاملان وعارفان ست که جامع علوم شریعت وطریقت واحوال حقیقت بوده باشند وایشان را علم بکمالات قلوب انسانی وآفات وامراض وادویا ودخل کما ینبغی حاصل باشد تا طبیب نفوس گشته وازالهٔ مرض نموده بارشاد تکمیل توانند کرد اکنون تقاضای زمان ست که سروری ورهنمائی بجهال افتاده ست وجمله خلائق ازان جهت گرفتار اخلاق ذمیمه گشته اند مشایخ نادان ضال ومضل واقع شده دعوی هدایت وارشاد می نمایند فی الحقیقت رهزنان راه طریقت اند الحاصل بواد بیهمچو فضائل وفواضل وقبائح وفضائح این زمان درخاطر فاتر این خاک راه منتسبان خاندان عالی شان قلندران احقر علی انور بن حضرت قدوة الاصاغر والاکابر الجامع بین علمی الباطن والظاهر صاحب المقامات العلیه بل فی المعنی مفاد لفظ القلندریه مولانا الشاه علی اکبر قلندر بن لسان العارفین ترجمان المحققین شیخی ومرشدی ومجدی حضرت ابو الاکبر مولانا الشاه حیدر علی قلندر قدس سره هوس آن شد که بذکر پیران سلاسل خاندانی وبیان تاریخ ولادت ووفات ومدفن این حضرات زبان کشایم اگرچه من گنهگار را چه یارا که نام پاک ایشان بر زبان رانم وخود را در زمرهٔ مادحان وواصفان خدا اندیشان شمارم اما این همه بفحوای صدق انتمای واما بنعمة ربك فحدث به تحقیق مجملی پرداختم وآن را بنام انتصاح عن ذکر اهل الصلاح مشهور ساختم حق سبحانه تعالی مقبول اهل قبول گردانیده سعی این بیچاره را مشکور نماید حقا که این عجاله الیست که اگر کسی دقت خود بدین خوش کند جای آن دارد واگر طالبی رفع کلفت حرمان ادراک حال تفصیلی حضرات را ازین جویا امید که روی حرمان نه بیند

(رسوائی ۱۲)

اشعار

دارم امید از خدای جهان | که دهد از قبول خویش نشان

کند این را بلطف خویش قبول | به قبول خودش کند موصول | سوی اهل دلش روان دارد

جائے او در میان جان سازد	نیست جز لطف او کسے ما را	هو نعم المونس المولی

واین مجال مرتب ست بر هشت سلسله قلندریه و قادریه و چشتیه و سهروردیه و طیفوریه و فردوسیه و مداریه و نقشبندیه و تقدیم سلسله قلندریه در ذکر بر دیگر سلاسل بسبب بودن اوست اصل سلسله خاندان خویش و ابتدا از ذکر حضرت جد مرشد و انتها بر حضرت رسالت پناه بدان وجهی ست که در آخر کتاب در بیان شجره نوشتن خواهد آمد و مشتمل بر یک ضمیمه که دران ذکر چهار پیر و چهارده خانواده بوده است و یک خاتمه که دران بیان الفاظ و نسبتے که دانستن آن درین مجال ضروری ست و چند وصل در بیان چند فوائد تصوف که دانستن آن هم صوفی را ضرورست.

سلسلهٔ علیه قلندریه علویه مکیه ذکر رئیس الفضلا و راس الکملا صدر العلما بدر العرفا فرید اوانهم بایزید زمانه وحید العصر غوث الدهر مولانا و استاذنا حضرت شاه تقی علی قلندر قدس سره

باید دانست که حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت والد ماجد خویش شاه تراب علی قلندر بودند ولادت با سعادت در ماه رجب المرجب سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری ست زبدهٔ علماے ربانی و مقرب بارگاه یزدانی در صفائی ذهن و جودت و ادراک و قوت و فکر و سلامت عقل نزد اهل الوصف بودند کتب اوائل نحو است حضرت مولانا شاه حمایت علی قلندر رح و مولانا شاه حیدر علی قلندر رح خواندند و اوسط و اواخر از جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول الشمس البازغة لسما الکمال البدر المنیر لفلک الجمال استاذ استاذی مولانا محمد مستعان علیه الرحمة و الغفران که شاگرد جناب حضرت بحر العلم سندیلی بودند درس فرمودند الحق فیوض و برکات سرمدیه عبد قلندر بل شریعت نبویه از ذات ایشان چنان دیده می شد که باید و شاید اگرچه دست ادراک ارباب قلب از جلالت رفیع ایشان کوتاه است اما اینقدر باعتقاد فقیر هست که مثل ایشان باین کمال و علو نسبت درین وقت کسی پیدا نبود اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده خلقی و خُلقی داشتند تکلف و تعسف (براه رفتن ۱۲) را دران دخل نبود بحکم احسن کما احسن الله الیک حسن اخلاق بمرتبه تکمیل آیه انک لعلی خلق عظیم خوبی اشفاق بدان پایه که هرگز کسی را

انتصاح عن ذکر اہل الصلاح

(مصنفہ)

مخزن نقود کرامات معدن جواہر حسنات گرم رفتار منازل شریعت قافلہ سالار مراحل طریقت

مطلع انوار عرفان حضرت مولانا شاہ حافظ علی انور قلندر قدس اللہ سرہ الاطہر

(مع تتمہ)

المسمّٰی بہ ایضاح فی ترجمۃ اہل الصلاح از تازہ افادات حقائق آگاہ معارف دستگاہ

عالم باعمل حضرت شاہ مولانا محمد حبیب حیدر قلندر زینت بخش سجادۂ کاظمیہ

(حسب فرمائش)

مرید صادق مخلص واثق مقبول ارباب صفا جناب منشی سید امیر احمد سلمہ اللہ الصمد رئیس کاکوری

در اصح المطابع آسی پریس لکھنؤ طبع شد

باہتمام خاکسار محمد عبد الولی بن علامہ آسی مولانا محمد عبد العلی مدراسی مرحوم و مغفور

فہرست مضامین کتاب انتصاح عن ذکر اہل الصلاح

ازخادمان وچاکران دربارهٔ خدمت ضروریهٔ درگاه بالجبر امر نفرمودند ودر هر کار عمل بر قول خیر خیر الامور اوسطها می فرمودند عمر شریف هفتاد وهفت سال ووفات هفدهم رجب سنه یک هزار ودو صد نود هجری روز چهارشنبه قریب یک نواخت روز بعارضهٔ تپ محرقه ودفن منیف حریم روضهٔ حضرت والد ماجد خویش جانب مشرق ست وبعد چندی قاضی احمد علی خان صاحب بر ور گنبدے عالی بنا ساختند و سعادت دارین حاصل نمودند بزارو متبرک بازآ عاظم خلفاے ایشان حضرت مرشدنا وابینا مولانا شاه علی اکبر قلندر رحمه ورکن رکین دین متین حضرت مولوی شاه رکن الدین قلندر لاهرپوری قدس سرهما بودند تاریخ وفات از مولوی غلام امام شهید صاحب ؎

رهبر ورهنماے اهل یقین ۔ عالم باعمل یگانهٔ عصر
رخت بربست ناگهان زجهان ۔ بهر گلگشت باغ علیین
از دل پر تعب شهید حزین ۔ گفت هاتف که پیرو باشد
پیر کامل تقی علی ولی ۔ در اصول وفروع شرع متین
سال تاریخ رحلتش می جست ۔ کرم وفضل وهم شریعت ودین

ایضاً از مولوی محمد محی الدین خان صاحب ذوق ؎

پای برون ز زاویه هر معتکف کشید ۔ دردا که شحنهٔ ستم چرخ بے خطا
یعنی بسوے شاه تقی آمده زحق ۔ پیک اجل صدای قم لاتقف کشید
لبیک زبان دل معترف کشید ۔ جستم ز غیب حال دل ذوق سینه ریش
برداشت بند صبر ز دل آنچنان فلک ۔ دست نشاط عشرتیان کتف کشید
آن سالک طریق رضا بر پیام غیب ۔ گفت از فراق شیخ تو گویی الف کشید

ذکر سلطان العارفین برهان الواصلین قیم طریقة المجتبی قطب الحقیقة الاسنی ثانی الشیخ الاکبر مولانا وجدنا ومرشدنا حضرت شاه حید علی قلندر نور الله مرقده الاطهر

آنکه حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت والد ماجد خویش شاه تراب علی قلندر وپیر طریقت شیخ عارف بالله حضرت شاه علی مظهر قلندر خلف وخلیفه حضرت سید شاه مسعود علی قلندر اله آبادی بوده اند ولادت باسعادت ایشان در سنه ۱۲۰۵ هجری یک هزار ودو صد وپنج هشتم ماه شعبان المعظم بوده حضرت ایشان در سلامت ذهن وجودت طبع وخوبی صفات وحسن اخلاق وسکوت دائم وبودن جوامع الکلم نادر الآفاق بودند تنها یا از

رذائل وتخلیه بفضائل در ذات قدسی صفات ایشان فطری بود و تزکیهٔ ظاهر باحکام شریعت و تصفیهٔ باطن بآداب طریقت جبلی در علوم طائفهٔ علیه صوفیه مرتبهٔ بلند و پایهٔ ارجمند و در تقریر مسئلهٔ توحید خصوصا و بمسائل دیگر عموما شانی عجیب و بیانی غریب داشتند و از مصطلحات ایشان مهارتی تام و در تحقیق مسائل عقاید دقیق محققانه ما لا کلام می نمودند کتب درسیه بخدمت عمدة الاذکیا قدوة العلما والاولیا عم خویش حضرت مولانا شاه حمایت علی طاب ثراه قدس سره گذرانیدند در ریاضات و مجاهدات آیتی بودند از آیات الله اگر تفصیل آن نگارم کتابی مستقل گردد بالفعل مختصری مفصل نما حال حضرت ایشان در تکملهٔ روض الازهر که حوض الکوثر نام دارد از ابتدا تا انتها نگاشته ام هر که آنجا خواهد بنگرد بالجمله از بس که حضرت ایشان مورد عنایت بغایت حضرت والد مرشد خود گشته بر راز و نیاز مصطفوی و سوز و گداز مرتضوی آگاه شدند و از خلعت فاخرهٔ خدارسی و خدا رسانی مشرف گردیدند الحق ع

این دولتی ست کنون تا کرا دهند

زیاده ازین اینجا چه گویم که مقامات بلند و کرامات ارجمند ایشان کفلق الصبح بین و هویدا اند و در چار سوی عالم چون سپیدهٔ صبح پیدا دیده بینا باید و دل دانا شایسته بینه و دریا حوصله و همت از بیان آنها تنگ ست خامه را در میدان تحریر طرفه با آهنگ مختصر نیکوست

گر بگویم تا قیامت وصف او — هیچ آن را غایت و منقطع مجو
در بشهر رو بپوشش گشته آفتاب — فهم کن والله اعلم بالصواب

شب بستم ماه شوال قریب یک و نیم پاس از شب باقی مانده روز جمعه بعارضهٔ فالج در سنهٔ یک هزار و دو صد و هشتاد و چهار هجری وفات فرمودند

رفت آن سلطان معنی بی فتور — رقص رقصان سوی آن دریای نور

و صبح آن روز شنبه بعد ظهر در حریم روضهٔ حضرت مرشدی جانب مغرب مدفون شدند و الآن بران گنبدی بنا ساخته قاضی احمد علی خان صاحب مرحوم قائم ست یزار و متبرک عمر شریف هفتاد و نه سال بوده قطعهٔ تاریخ وفات از مولوی حکیم لطف الله صاحب

این حضرت حیدر قلندر مشرب — مردانه نمود قطع راه مقصد
ای لطف که بود قطب وقت و اوحد — تاریخ بمعنوی و صوری گفتم
بر داشته دل چو شد ز دار فانی — هشتاد و چهار و یک هزار و دو صد

ایضا از مولوی حبیب علی صاحب

در بزم اسلاف حضرت حیدر علی — آنکه فقر از نسبت او شاه شد
سال بندی با گه در خور سنه ۱۲۸۴

مصرع پدر درا برکش حبیب	مرشدم حقا فنا فی الله شد	ایضاً از مولوی محی الدین خان صاحب
وقتی ست کز انقلاب دوران	شادی و الم بهم بر آمد	هر قطره که ریخت دیدهٔ تر
از بهر نثار گوهر آمد	هر برق سبلی بخنده بکشود	همسر ابر بدیدهٔ تر آمد
خاکستر غم بروی مرآت	صیقل گر حسن جوهر آمد	در تعمیه و تخرجه هم
طبعم پی سال بهر آمد	خورشید گرفت منزل ماه	از رازویه افق بر آمد

ذکر حضرت قدوة الاصاغر والاکابر مرشد الشیخ والشاب قدوة السلسلة الازهر جدابی و مرشدی مولانا شاه تراب علی قلندر روح الله روحه

بدانکه ولادت باسعادت ایشان در سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری ست از ابتدای شعور در تحصیل علم و فضل مشغوف و مفطور بودند در ایام صبا از جهت حسن ادب و سلیقه مورد نظر عنایت والد ماجد خویش شدند بلکه حضرت والد ماجد شان بمشاهده همچو فرزندی چون گل شگفتند (شگفته ۱۲) نصیبه وری آن پدر پدید که وی را چنین پسر باشد کتب صغار فارسیه و عربیه از ملا قدرت الله بلگرامی و مولوی معین الدین بنگالی و باقی از قدوة العلماء الراسخین مولانا حمید الدین الکاکوروی که از اجلهٔ فضلا و عمدهٔ ابرار و اتقیای عصر بودند تحصیل کردند و بعضی از رسائل در خدمت قاضی القضات قاضی محمد نجم الدین علیخان مغفور و جلدین اخیرین هدایه بر مولوی فضل الله ساکن نیوتنی گذرانیدند و در عین تحصیل علوم رسمیه کسب معارف و حقائق و اشتغال بعلوم صوفیه معمول ایشان بود و کیفیت مطالعه و قوت ادراک مطالب غامضه امر مسلم و مقرر نزد شرکای درس ایشان بوده کتب سلوک و طریقت و حقائق در خدمت والد ماجد خود گذرانیدند و پس چند سال در خدمت والد ماجد خود حاضر بوده کسب مقامات سلوک نموده و انواع ریاضات و مجاهدات بر نهج مقررهٔ ارباب طریقت در عمل آورده بتشریف کلمریده کیدهی مشرف شدند چنانچه در کشف المتواری مؤلفهٔ خود ارقام میفرمایند که اجازت و خلافت فقیر در سلاسل سبعه و تربیت و تعلیم امور فقر همه از حضرت والد خود دست اولاً و ثانیاً از بیعت خود حضرت شاه مسعود علی قلندر قدس سره و ثالثاً از حضرت شاه عبد الله قلندر الٰهبوری برادرزاده و خلیفه

حضرت شاه عبد الرحمن قلندر لاهرپوری در سلسلهٔ نقشبندیه نیز از طرف والد خود مجاز است آنحضرت را از
مولوی احمدی خلیفهٔ شاه عدل عرف شاه لعل بریلوی بالمعاوضه رسیده بود و هم در سلسلهٔ چشتیه نظامیه و قادریه
اویسیه که از حضرت شیخ محی الدین عربی بشاه علی اکبر مودودی رسیده بود و از او شان بخواجه حسن صاحب رسیده
فقیر مجاز است انتهی و نیز حضرت ایشان را النعمت اجازت خلافت سلاسل خاندانی از حضرت شاه خدا بخش قلندر
خلف اصغر حضرت سیدی شاه باسط علی قلندر اله آبادی رسیده چنانچه در کتاب مستطاب اصول المقصود اظهار آن
فرموده اند حضرت ایشان را التصانیف رائقه اند که اکثری از ان بقالب طبع ریخته شده اند و دو یک باقی اند جلالت
و هیبت ظاهری و باطنی ایشان چنانکه دیده و شنیده شده است اگر اندکی از ان نوشته شود کتابی دراز گردد طالب
را اکثر حالات حضرت ایشان از صحیفهٔ شریفه روض الازهر فی مآثر القلندر دریافت باید کرد الحق که ذات عالی را اگر معدن
تهذیب اخلاق گویند بجاست و مخزن عموم اشفاق گویند روا روز پنجشنبه دوم جمادی الاولی وقت دو پهر دفعةً
عارضهٔ فالج جانب یمین عارض گردید و هنگام شب یکشنبه یک و نیم پاس از شب باقی مانده که صباح آن پنجم
جمادی الاولی سنه یک هزار و دو صد و هفتاد و پنج ۱۲۷۵ جامهٔ عنصری گذاشتند و علی الصباح بتاریخ پنجم قریب ظهر در حظیره
بیرون خانقاه مابین مزار والدهٔ ماجده و اهلیهٔ صالحهٔ خویش دفن شدند و الآن گنبدی عالی و عمارتی رفیع بناساختهٔ
قاضی احمد علی خان صاحب مبرور بران قائم است یزار و یتبرک به عمر شریف نود و چهار سال بوده حضرت ایشان را
خلفاء اعظم و ارفع شان این هر دو صاحبزادگان اند که قدری از حال شان بالا ذکر کرده شد قطعهٔ تاریخ وفات از مولوی

محی الدین خان صاحب ذوقی سلمه | سوزی کدام حادثه سر زد که این سپهر | جان حزین بشعلهٔ ماتم کباب کرد
دانم که بدر اوج حقیقت تب شاه | زینجا بعزم خلد مگر یا تراب کرد | ایضاً از مولوی هادی علی صاحب
اشک سف العربیه سلمه | مقتدی الخلق راح من دنیا | عاد نحو المعاد محمله
قال فکری لعام رحلته | قل بروض الجنان منزله | ایضاً از منشی محمد رضا صاحب صبر سلمه
پیر ما چون جهان گذران کرد سفر | شد بار المقر لشیب دتا چرخ کهن | گفتم از روی بکا مصرع سال تاریخ
پیر من مرشد من هادی من قبلهٔ من | **فائده** باید دانست که سلسلهٔ قلندریه را شعب بسیار اند اکثر و اوثق
از ان شعبهٔ مجتبائیه است که بواسطهٔ حضرت شاه مجا قلندر لاهرپوری میرسد و این شعبه هم شعب کثیره دارد

اشہر ازان شعبۂ باسطیہ است کہ بواسطۂ حضرت سید شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی میرسد واین نیز شعب کثیرہ دارد و ارتباط حضرت مرشدی بدو شعبہ است یکی بہ شعبۂ مسعودیہ کہ بواسطۂ سید السادات شاہ مسعود علی قلندر بپیر حضرت مرشدی میرسد و دیگری شعبۂ کاظمیہ کہ بواسطۂ سیدی شاہ محمد کاظم قلندر میرسد چنانچہ در شجرۂ منظومۂ خود حضرت مرشدی میفرماید ع

از دو شاہنشاہ گردیدم مجاز	

و مراد ازین آن ہر دو حضرت شاہ مسعود علی قلندر و شاہ محمد کاظم قلندر بودہ اند۔

ذکر السید العارف وحید زمانہ فریداوانہ جامع مکارم الاخلاق رضی الشمائل فی الآفاق قبلۃ العرفاء صفوۃ العلماء شیخ شیوخ الاماجد الاعالی الامام العالم المعی مولانا شاہ محمد کاظم قلندر العلوی روح اللہ روحہ

بدانکہ حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت سید شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی اند ولادت باسعادت ایشان ہفدہم ماہ رجب المرجب روز دوشنبہ سنہ یک ہزار و یکصد و پنجاہ و ہشت ہجری ست در سلامت ذہن و جودت ادراک و خوبی صفات و حسن اخلاق نادرۂ آفاق و یگانۂ روزگار بودند تخلیہ از رزائل و تحلیہ بفضائل در ذات ستودہ صفات ایشان فطری ست و تزکیۂ ظاہر باحکام شریعت و تصفیۂ باطن بآداب طریقت جبلی اوائل کتب درسیہ بخدمت حافظ عبد العزیز کاکوروی و عمدۃ العلماء الراسخین مولانا محمد حمید الدین کاکوروی نور اللہ ضریحہ گذرانیدند و اواسط و اواخر از رئیس الاذکیا سید غلام یحیی بہاری و ملا حمد اللہ السندیلی تحصیل فرمودند و فی الحقیقت علوم ایشان ہمہ وہبیہ بودند و فائدۂ این تحصیل صوری محافظت سنت اللہ بودہ است و درس و مطالعۂ کتب قدماء صوفیہ چون تعرف ابوبکر کلاآبادی و قوت القلوب ابوطالب مکی و رسالۂ امام قشیری و کشف علی غزنوی و امثالہم و از متاخرین کتب حجۃ الاسلام محمد الغزالی و غوث الثقلین محی الدین عبد القادر الجیلانی و شیخ محی الدین ابن عربی و مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی و اتباعہم از معمولات بودہ است روش حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در سلوک و تحقیقات ایشان را بسیار پسند می فرمودند و در طریقۂ علیۂ قلندریہ

علو حضرت ایشان را شانی عظیم وحالی فخیم عطا شده اگر کسے بہرۂ کامل از اتباع سنت سنیہ مصطفویہ واجتناب از بدعت و رخصت کما حقہ نداشتہ باشد بمذاق سخن ایشان نتواند رسید الله تعالی قوتے عظیم وعظمتے تمام ایشان را در قلوب خواص وعوام نہادہ ومرتبۂ قطبیت کبری وولایت عظمی عطا فرمود جمیع فرق ناس را از فقہا وفقرا وطلبۂ علوم از اقطار ارض وآفاق عالم توجہ بجناب عرش مآب ایشان داد وچشمہاے حکمت از محیط قلب شریف بر لسان فیض ترجمان جاری ساخت وعلامات قدرت وامارات ولایت ظاہر وباہر گردانید ومفاتیح خزائن جود وتصرف وجود بقبضۂ اختیار ایشان سپرد وبسیاری از اصناف مردم بصرف توجہ والتفات ایشان از کجی براستی آمدہ سالک مسالک صدق وصواب شدند وجمیع مشائخ واکابر عصر بکمال فضل وولایت ایشان معترف ودر رعایت تعظیم وتکریم متفق بودند وشیوع واستقامت ارکان دین وشریعت کہ از توجہ وصرف ہمت حضرت ایشان بظہور آمدہ آثار آن ہنوز باقی اند اول دلیل ست بکمالات باطنی واحوال حقیقی ایشان رضی الله عنہ وریاضات ومجاہدات وکرامات ومحاسن اخلاق ومحامد اوصاف وحفظ آداب ظاہر وباطن وتقوی وورع کہ شنیدہ شدہ ست برہانی واضح بر علو مرتبت ولایت وسمو منزلت قطبیت مر. در **فصول مسعودیہ** کہ ملفوظ سید السادات سیدی شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی ست مرقوم ست کہ حضرت ایشان مدت دہ سال در خدمت مرشد طریقت خود حاضر ماندہ وتحصیل علم حقیقت وتکمیل اذکار واذکار ودعوت اسما بوجہ احسن نمودہ باجازت سلاسل سبعہ سرفراز شدہ ملقب بصاحب السر عارف بالله شاہ محمد کاظم قلندر شدند ودر وطن خود رخصت اقامت واستقامت نہادہ عالمی را بانوار طاعات ومجاہدات وافادت علوم دینی وافاضۂ معارف یقینی مستفیض ساختند انتہی غرض در خاندان قلندریہ باسطیہ صاحب طبقہ وچون آفتاب درخشان بودند کمالات ایشان اظہر من الشمس ست حاجت بیان ندارد کتاب اصول المقصود ومجاہدات الاولیا ومثنوی شیخ فیض بخش صاحب کہ از اجلۂ احباب وسعدۂ صحابۂ ایشان اند در شرح وبیان حالات ومقامات حضرت ایشان کافی ست وفات در عمر ہفتاد وسہ سالگی بعارضۂ تپ بتاریخ بست ویکم ربیع الآخر روز چہارشنبہ سنہ یک ہزار ودو صد وبست ویک ہجری ست وحضرت ایشان را اجازت سلسلۂ نقشبندیہ از مولوی احمدی صاحب ساکن کرسی کہ از خلفاے معتبرین سید محمد عدل عرف شاہ لعل بہیکہوی بودند بالمعاوضہ رسیدہ بود یعنی حضرت ایشان او شان را اجازت

سلسلۂ قلندریہ دادہ بودند واوشان ایشان را اجازت سلسلۂ نقشبندیہ از اعظم خلفاے ایشان برادر خرد ایشان
حضرت شاہ میر محمد قلندر رو بہرد وصاحبزادگان ایشان حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر و حضرت مولانا شاہ
حمایت علی قلندر بودند وسواے ایشان دیگر حضرات بودہ اند کہ تفصیل آنہا از کتاب اصول المقصود کافیست
مزار شریف اندرون تکیہ شریفہ پائین مزار والدین ایشان ست ابعد مدتی شیخ لعل محمد از مریدین مخلصین ایشان
عمارتی عالی ورفیعہ متعالی بنا ساختند کہ تا حال نظارہ بخش زمانیان ست تاریخ وفات از حضرت پیر و مرشد
بحق قدس سرہ

شاہ کاظم قدوۂ اہل صفا | صاحب سر و امام عارفان
چون ز دنیا رفت و وصل شد بحق | از فراقش ماتمے شد الامان | شد لقب گر سال تاریخش اب
از برای یادگار طالبان | ہاتف غیب از سر افسوس گفت | حیف رحلت کرد آن قطب زمان

ذکر سید الاجل قدوۃ ارباب الطریق وزبدۃ اصحاب التحقیق سلالۃ السادات الاماجد الکرام نتیجۃ الاولیاء الاکابر العظام النور الاظہر والنور الازہر سیدی حضرت شاہ مسعود علی قلندر آلہ آبادی قدس سرہ

ولادت باسعادت درروز یکشنبہ بست سوم ماہ محرم الحرام سنہ یک ہزار و یک صد و شصت و پنج ہجری شدہ
بدانکہ حضرت ایشان فرزند اکبر وخلیفہ وصاحب سجادۂ حضرت شاہ باسط علی قلندر اند از ابتداے سن تمیز
تا عنفوان شباب در حجر عنایت والد ماجد خود تربیت یافتہ وحظی کامل نصیبے وافر اندوختہ عالم العلوم
کتاب وسنت وکامل در شریعت وطریقت وحقیقت بودند کتب تصوف وعلوم دیگر بالضبط والاتقان تمام
بر والد ماجد خود خواندند واسرار باطن از آنجناب گرفتند جمیع معارف ایشان در حقیقت معارف والد
ایشان اند کہ در مرآت باطن ایشان از غایت جلا وصفا پرتو انداختہ وہمہ علوم ایشان در حقیقت علوم آنجناب
اند کہ بر ساحت استعداد کمال ایشان ورود یافتہ وفی نفس الامر ہمہ کمالات ایشان افاضی ست کہ کسب
را دران دخل نیست ہیچ وقت ایشان از لیل ونہار خالی از طاعات نبودہ والد بزرگوار ایشان بجمیع امور

درویشی ودراز ونیاز واذکار وافکار واسرار قلندریہ ونعمت آبائی ومرشدی خود مالا مال ساختند مگر رسم بیعت
واجازت وخلافت از مرشدزادۂ خود حضرت شاہ عبدالرحمن قلندر خلف وخلیفہ سیدنا شاہ الہدیہ احمد قلندر
قدس سرہ بپاس ادب وحفظ سنت آبائی کنانیدہ بودند من بعد اجازت وخلافت وجانشینی خود درعین حیات
بایشان بخشیدند حضرت ایشان بعد از وفات حضرت والد بزرگوار خود قریب بست وپنج سال برصدر ارشاد
وسجادگی جلوہ فرما اند وفات آنحضرت بتاریخ بست وپنجم جمادی الاولی یوم دوشنبہ سنہ یک ہزار ودوصد و
بست ویک داد عمر شریف پنجاہ وپنج سال بود مزار مبارک در موضع دمگڈھ برابر مرقد شریف حضرت شاہ
محمد وصل عم ایشان طرف شرق ست واز جملہ خلفاے مشہورین ایشان کہ مروج سلسلۂ علیہ قلندریہ باسطیہ
شدند حضرت مولانا ومرشدنا جدابی شاہ تراب علی قلندر کاکوروی بودند اگر زیادہ ازین خواہی درکتاب
مستطاب اصول المقصود نظر کن۔

ذکر عمدة المشایخ والاقطاب امام الائمة فرد الاحباب سید السادات ومنبع السعادات رابط النعم وباسط الایادی ملقب باسرار الله وکلید عرفان سیدی شاہ باسط علی قلندر الٰہ آبادی قدس سرہ

بدانکہ ولادت باسعادت ایشان درسنہ یک ہزار ویکصد وچہاردہ ہجری واقع شدہ وآنحضرت سید رضوی
نیشاپوری نقاوۂ دودمان سیادت وسلالۂ اہل علم وعبادت بودند درصغر سن بارادۂ تحصیل علم از وطن
مالوف مہاجرت اختیار کردند وسالہا از استاد عصر خود استفاضۂ علوم عقلی ونقلی نمودند بعد چندی طالع رسا
بخدمت حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر لاہرپوری رسانید چند سال بخدمت بابرکت حاضر ماندہ بشرف
بیعت وارادت وتعلّم اذکار وافکار قلندریہ مشرف گردیدند روزے حضرت قلندر صاحب فرمودند کہ علم ظاہر
کہ بچندین ریاضت حاصل کردہ اید وقریب بفراغت رسیدہ باید کہ درخدمت حاجی صفت اللہ خیرآبادی رفتہ
ازان ہم فارغ شوید چنانچہ حضرت سید صاحب صباح روز دوم رخصت شدہ پیش حاجی صاحب رسیدہ

پنج سال در خدمت ایشان ماندہ جلدین اخیرین ہدایہ وشرح مواقف وحاشیہ سید زاہد ہروی بر امور عامہ ودیگر
کتب معقول وتفسیر وحدیث از ایشان تلمذ کردند وسند درست نمودند بعد ازان باز بخدمت قلندر صاحب آمدہ
کتب تصوف وحقائق از ایشان خواندند واربعینات کثیرہ برای تکمیل اسما برآوردند تا باسرار محمدی ومرتضوی
مالا مال وبمقصد اصلی فائز گردیدہ بخلافت واجازت سلاسل سبعہ سرفراز گردیدہ مامور باقامت وطن مالوف
خود شدند وعالمی را از فیض ارشاد سیر وسیراب نمودند حضرت ایشان را ہمیشہ حضوری عالم ارواح می بود
ہرچہ می خواستند از عالم ارواح می پرسیدند وعجیب مقام واستعداد آنحضرت بود کہ کم کسے از اولیا را این
نسبت وقدرت بودہ است تفصیل اضافات ومجاہدات ایشان را کتب مناقب الاصفیا وفصول مسعودیہ
وصول الاحد ومجاہدات الاولیا وافی ست وفات آنحضرت بتاریخ ہفدہم ذی الحجہ سنہ یک ہزار ویکصد و
نود و شش ہجری رو دادہ ومدت عمر شریف ہشتاد ودو بود قطعہ تاریخ وفات از مولوی عبدالقادر جونپوری

حضرت مظہر حق قطب زمان غوث جہان ۔۔۔ رخت از دار فنا بست سوی باغ ارم
وقت شب روز و مہ سال از تو چو پرسند بگو ۔۔۔ شب شنبہ سحر ہفدہم عید دوم

وبر مزار شریف ایشان در موضع دگدہا کہ چند کروہ از شہر الہ آباد ست روضہ بسیار نفیس کہ ہزار ہا روپیہ در
عمارت او صرف شدہ از تعمیر مہاراجہ تکیت رائے بہادر کہ از خدام با اختصاص بودند واقع ست ونیز از
اعاظم خلفاے ایشان کہ جامع کمالات ظاہری وباطنی وصاحب تصانیف اند عارف باللہ شاہ محمد کاظم
قلندر کاکوروی ومولانا عبدالقادر جونپوری ومولانا فضل علی ساکن تردہ ومولانا شاہ حفیظ اللہ شہیدی اند
وحال دیگر خلفا از فصول مسعودیہ ومناقب الاصفیا باید جست۔

ذکر الشیخ العلامۃ العارف الفہامۃ المشہود لہ بالقطبیۃ العظمی الشیخ الامجد مسمی حبیب اللہ الصمد قطب العارفین وغوث العالمین سیدی شاہ الہدیہ احمد قلندر لاہرپوری قدس سرہ

ہمنام ۱۲

بدانکہ حضرت ایشان برادرزادہ حقیقی حضرت شاہ مجتبی عرف شاہ مجا قلندر وخلیفہ راستین حضرت شاہ

فتح قلندر راند اولا کسب علوم رسمیه از علمای شهر خود کرده در طلب مرشد پیش مشائخ زمان خود رفتند آخر
در بیعت و ارادت شاه فتح قلندر داخل شده مدتی در خدمت عالی حاضر بوده تکمیل علوم باطنی و اکتساب
طریقه کما حقه نموده بشرف اجازت و خلافت مشرف شدند و از قلندر پور رخصت شده در لاهرپور اقامت اختیار
فرمودند عالمی از ذات بابرکات ایشان مستفیض شد حالات و کرامات و تصرفات و ریاضت و مجاهدات ایشان
نه چندان ست که بحیز تحریر آید قطب وقت خود بودند در فصول مسعودیه مرقوم ست که روزی حضرت شاه فتح قلندر
قدس سره از شاه بهار اسحق خیرآبادی که خلیفه حضرت شاه فتح قلندر و برادر خاله زاد حضرت شاه الهدیه قلندر
بودند فرمودند که مبارک باد این وقت برادر خاله زاد شما را از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و حضرت علی کرم
الله وجهه خلعت قطبیت مرحمت شده است و هم از جناب شیخین پاک خطاب آنحضرت قطب [illegible]
و غوث العالمین بود و خود می فرمودند که [illegible] مرا از جناب حضرت علی کرم الله وجهه مرحمت شده نیز آنحضرت را
تخلق به اسمای نود و نه نام باری تعالی بسیار بوده است و حالات عجیب و غریب میداشتند وفات ایشان
بتاریخ بست و دوم ذی الحجه سنه یک هزار و یکصد و چهل و هفت هجری ست و مزار در لاهرپور پائین روضه
برابر مزار حضرت شاه بجا قلندر قدس سره جانب شرقی واقع است مولانا عبد القادر صاحب جونپوری
تاریخ وفات گفته است ع

شاه الهدیه احمد سیرت — وارث مرتبه قاب و قوسین
بهر سال سفر آنحضرت — خوان ز قرآن یرثون الفردوس

و از خلفای ایشان سید الهدیه
هرگامی و قاضی مبارک گوپامئوی شارح سلم و محشی زواهد ثلثه و شاه عزت الله نواسه شاه شرف الدین یحیی
منیری و مولانا محمد مقیم و سید مراد رسولی و مولانا نظام الدین و مولانا اکرام الله و مولانا عبد الغفور آکه آبادی و مولوی
محسن قدوائی و شاه عزیز الله دهلوی و شاه ولی الله دهلوی که از فرزندان خواجه باقی بالله اند و صاحبزاده ایشان
حضرت شاه عبد الرحمن قلندر و غیرهم و اکثری از ایشان عالم و مدرس و صاحب تصانیف در انواع علوم اند
تفصیلش در اصول المقصود و مناقب الاصفیا الطالب

ذکر العارف الجلیل الکامل النبیل عارج معارج الکشف و الشهود

ناهج مناهج الکون والوجود سیدی الشاه فتح قلندر الجونفوری قدس سره

بدانکه حضرت ایشان از کمل خلفاے حضرت شاه مجتبی عرف شاه مجا قلندر لاهرپوری وبرادرزاده حضرت
شاه عبدالقدوس قلندر جونپوری اند دراوائل بخدمت عم بزرگوار خود حاضر مانده اخذ علوم ظاهری و باطنی
کردند ودر آواخر بعد وفات عم خود موافق حکم ایشان بخدمت حضرت شاه مجتبی قلندر آمده استفاده کمالات
کما ینبغی نموده باجازت وخلافت سلاسل سبعه سرفراز شدند از ذات ایشان اشاعت طریقه قلندریه بهر قسم
که ظهور یافت از دیگری نشد هزاران مریدان از بلاد دور و دراز حاضر شده بدرجه کمال و تکمیل رسیدند منقول است
که چون حضرت ایشان در خدمت حضرت شاه مجا قلندر تربیت و تعلیم و تکمیل یافتند روزے حضرت قلندر
صاحب از ایشان پرسیدند که شما این قدر طاقت دارید که حضرت عبدالعزیز مکی را بیدار سازید یا نه
عرض کردند که آنحضرت یک کس را بیدار کردن می فرمایند اگر حکم شود از لاهرپور تا جونپور همه مردگان را بیدار
کنم و از اینجا تا آنجا حشر برپا کنم پس حضرت فرمودند پس کنید حق تعالی شما را این مرتبه عطا کرده است
اما اظهار این نباید کرد که مصلحت وقت نیست و آنحضرت در اوائل بر کوهی فته تکیه بسنگی نموده بریاضت
اشتغال نمودند و مدتی برهمین نهج بهمان یک مکان بودند که سبب آن چنانچه مشهور است در وقتی که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حکم کردند که ای قلندر از این کوه بزیر آئی و مردمان را ارشاد کن چون آنحضرت پشت
را از سنگی که بران تکیه کرده بودند جدا ساختند پوست پشت با آن سنگ بهم چسپیده بود که جدا نمی شد الغرض
کرامات وقدرت وریاضات ومجاهدات آنحضرت چندان است که تحریر آید هیچ کسے از خلفاے حضرت
شاه مجا قلندر باین زور وشور وقدرت وتصرف نشده است دفتری باید که مناقب وے نوشته شود وفات
آنحضرت بتاریخ بست ودوم ماه شعبان سنه یک هزار و یکصد و هیژده هجری واقع شده تاریخ وفات [illegible]
است وقبر آنحضرت در قلندرپور است که از توابع اعظم گذه است آنحضرت را چهار هزار مرید صاحب الکشف
والکرامات در ممالک عالم بوده از انجمله قاضی عبدالرحمن شرجی وشاه ابومحمد وشاه محمد حسینی حسینی وسید محمد
مکی وسید ابراهیم حسینی وشاه الهدیه احمد قلندر لاهرپوری وغیرهم که عدد اسامی شریفه ایشان طول دارد طالب را

باید که به کتاب مستطاب اصول المقصود و فصول مسعودیه و مناقب الاصفیا رجوع کنند۔

ذکر الشیخ العالم الربانی والمرشد الهادی الصمدانی قطب الحقیقة الاسنی سید العرفا الملقب من الغیب به محی الدین ثانی سیدی شاه مجتبی المعروف به شاه مجا قلندر اللاهرپوری قدس سره

بلند تر ۱۲

حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت شاه عبد القدوس قلندر جونپوری اند صاحب طبقه و خلافت کبری بوده اند سلسلهٔ علیهٔ قلندریه از ذات ایشان رواج و رونق تمام یافت نسب شریف ایشان بحضرت عبد الله بن عباس رض میرسد منقول ست که حضرت ایشان بخدمت مرشد خود تا سیزده روز توقف نموده اذکار قلندریه و قادریه و چشتیه وغیره اخذ کردند از شدت اذکار که بقوت تمام علی التواتر والتوالی می کردند روزے استفراغ کردند خون بسیار آمد تا آنکه مرض جبنی که شاید عبارت از سل باشد و از مدتی عارض بود مواد آن دفع گردید و صحت کلی حاصل شد قطب العالم وقت رخصت فرمودند که نسخهٔ کیمیا میدانم و معمول خاندان قلندریه ست که میدهند برای جمعیت خاطر می آموزند که عند الحاجت بکار خواهد آمد عرض کردند که حضرت سلامت کیمیاے عظیم آنست که از حادث قدیم گردد و از ممکن واجب شود نسخهٔ این کیمیا ارشاد فرمودند همین کیمیا کافی ست و حاجت بکیمیائی که از مس زر سازند ندارم و نمی آموزم قطب العالم ازین استغنا و علو همت ایشان خیلی محظوظ شدند و فرمودند مجا مرتبهٔ شما از من فوق ست زیرا که من آموختم و بعمل نیاوردم و شما نمی آموزید تا بعمل چه رسد آخر الامر باجازت قطب العالم به لاهرپور آمدند و بیرون آبادی در جایک محدود که در تعلق خود بود مکانے مختصر درست نموده اقامت گزیدند و روز و شب در ذکر و فکر مشغول بودند بالجمله کشف و کرامات و ریاضات و مجاهدات حضرت ایشان نه چندان ست که بحیز تحریر و تقریر در آید اگر کتاب مناقب الاصفیا و مراد المریدین و فصول مسعودیه و اصول المقصود مطالعه کرده شود بر قدرے از ان اطلاع حاصل می تواند شد عمر شریف ایشان شصت و سه سال شده بود وفات بتاریخ پانزدهم ربیع الآخر سنه یک هزار و هشتاد و چهار هجری ست

یعنی مرشد ایشان ۱۲

روضهٔ منوره در لاهرپور ست که از خیرآباد بفاصلهٔ هفت کروه واقع ست مزار شریفش از سنگ مرمرست و تعمیر روضهٔ شریفه نواب عزت خان دهلوی که از مریدین مخلصین حضرت شاه یوسف قلندر امیٹهوی که از خلفائے حضرت ایشان بودند کردند خلفائے حضرت ایشان بسیار اند شاه عبدالرسول چهپندوی و شاه عبدالرسول سترکهی و شاه عبدالرسول بنارسی و شاه فتح قلندر جونپوری و شاه محمد ماه قلندر الٰه آبادی و شاه یوسف قلندر امیٹهوی و شاه ابونجیب قلندر امیٹهوی و شاه جنید ثانی نبیرهٔ بندگی نظام الدین امیٹهوی و شاه عباس قلندر و شاه قاسم دهلوی و شاه بهار الحق بن شاه فتح قلندر و قاضی معین الدین المعروف بقاضی میناجهوندوی و شاه عبدالنبی اکبرآبادی و شاه محمد رفیع و شاه محی الدین بلگرامی و شاه مظفر اودهی وغیرهم۔

ذکر الشیخ الامام عمدة الابرار قدوة الاخیار قطب الهدی کهف (پناه ۱۲۵) الوری الشیخ عبدالقدوس قلندر الجونفوری قدس سره

بدانکه حضرت ایشان خلف رشید و خلیفهٔ راستین قطب العالم شیخ الاسلام شاه عبدالسلام قلندر جونپوری اند مناقب و کمالات ایشان بسیار اند با وجود کمالات همیشه در خمول و گمنامی و بے تعلقی و انقطاع از جمیع سوی الله حال شان بوده است در حجة العارفین ست که شاه عبدالسلام (ممات ۱۲) پیش از وفات بارها بشیخ عبدالقدوس فرمودند که بعد از من بخدمت قطب جهان شاه عبدالرحمن جانباز قلندر لاهرپوری باید رفت چنانچه ایشان مدتے در صحبت قطب جهان ماندند و کسب علوم ظاهری و باطنی کرده باحوال و مقامات عالیهٔ ارباب ولایت فائز شده رخصت مراجعت بوطن خود گرفتند در اثنائے راه که گذر بلکهنو افتاد شیخ محمود قلندر لکهنوی برائے استقبال از شهر بیرون آمد و باکرام تمام در منزل خویش آورده بوظائف ضیافت قیام نمود از انجا متوجه قصبهٔ امیٹهی شد شیخ عبدالرزاق بن مخدوم خاصهٔ خدا پیشتر رفته باحترام و تعظیم بسیار بمسکن خود آورده در ادائے مراسم ضیافت مساعی بسیار نمود در ایام اقامت امیٹهی شیخ نظام الدین امیٹهوی را با حضرت ایشان صحبتهائے پر فوائد و فیوض ماند بعد ازان شیخ عبدالقدوس بجونپور آمده و بگمنامی خود سعی بلیغ نمود که کسے میدانست که وے قطب روزگارست مگر چند کسے از مشائخ جونپور گویند که در لقمهٔ طعام بغایت احتیاط کردی تا مدتها

در شکر احوال خود را بحصول قوت حلال وکسب ریاضت مخفی داشته کشاورزی می کرد و همین مجاز رغبشاده
فقر ساخته بود اما چون برهان قوی داشت بالآخر پوشیده نماند واشتهار یافت و مرجع جهانیان گشت نقل است
که روزے مهمانے پیش ایشان وارد شد تشریف باندرون بردند و با اهل خانه فرمودند که نان برائے مهمان تیار بکنید
گفت که بجز مشت خشک نیست مگر از وی پزم حضرت آرد خمیر کرده نان درست کرده بالائے سر مبارک
داشتند و چندان حبس دم کردند که از گرمی آن نان پخته شد و پیش مهمان بردند مهمان صاحب باطن بود
آگاه گردید و بسیار محظوظ و مسرور گشت منقول است که آنحضرت روز وفات از شیخ عبد الکریم نامی فرمودند
که از بزرگان جونپور خبر بکن که برائے نماز جنازهٔ من بیایند وی پس و پیش می نمود چون مکرر فرمودند رفته
خبر نمود از انجا مراجعت کرد دید که روح پر فتوح باعلیٰ علیین رفته وفات حضرت ایشان روز یکشنبه
دوازدهم شوال سنه یک هزار و پنجاه و دو هجری است عمر ایشان زیاده از یکصد و ده سال بوده قبر وی در علی پور
نزد قبر پدر و جد خود است خلفا حضرت ایشان بسیار اند یکی از ان دیوان عبد الرشید جونپوری اند که فضائل و
مناقب علمی و عملی شان اظهر من الشمس اند دیگرے قدوة العلما شیخ عطاء الله ولد مولوی غلام نقشبند سجاده
نشین شاه پیر محمد لکهنوی و دیگرے سید راجی احمد مانک پوری که از کمل اولیاے وقت و سجاده نشین شیخ
حسام الحق مانک پوری اند و دیگرے ملا محمد نعیم ساکن بدوسرائے و ملا بدلی نیز از مسترشدان قطب العالم
بوده است از خدمت قطب الاقطاب بیعت داشت و کمالات این هر دو بزرگ علمی و عملی مشهور است و
شیخ شمس الدین محمد جونپوری جد مخدوم الملک نیز از مسترشدان قطب العالم بوده

ذکر الشیخ الاعظم والمرشد المعظم شمس سماء الولایة الکبری مرکز دائرة الهدایة العظمی شیخ الاسلام شاه عبد السلام قلندر الجونفوری قدس سره

حضرت ایشان مرید پدر خود اند تربیت و تعلیم و اجازت و خلافت سلاسل از پدر خود دارند و نزد بعضے
اجازت و خلافت از جد امجد خود حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر نیز دارند صاحب اراد المریدین
می نویسد که در شجرهٔ بعضے اصحاب نام حضرت شیخ محمد قطب قلندر دخل نیست می تواند بود که شیخ الاسلام

شاه عبد السلام قلندر زمانه جد خود درک نموده باشند زیرا که تا سنه هشت صد و هشتاد هجری حضرت بینا دل قلندر
بر مسند حیات بودند کما یفهم من الصراط المستقیم و بعد ازان مدتی زندگانی نموده اند مخدوم شیخ عبد الرزاق بن
مخدوم خاصه خدا پیش از سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری در جونپور رفته و بخدمت حضرت شیخ الاسلام رسیده
مستفید شده اند دران وقت سن شریف حضرت شیخ الاسلام یکصد و پانزده ساله بود چنانچه این معنی
از مقامات متفرقه محبوب القلوب و مناقب حضرت بندگی و خزانه بندگی که هر سه نسخه در بیان احوال حضرت
بندگی نظام الدین امیٹھوی ست معلوم می شود پس درین صورت احتمال دارد که تربیت و تلقین شیخ
عبد السلام قلندر از خدمت جد خود بلا واسطه شده باشد حضرت ایشان بسیار صاحب ریاضات و مجاهدات
و کشف و کرامات بودند چنانچه نقل ست که حضرت شیخ محمد غوث گوالیاری نزد ایشان بجونپور آمده گفتند که من
چندین چله دعوت برای اهلاک شیر شاه بر آورده ام و بر لشکر وی اثر معلوم شد اما بر پادشاه مذکور هیچ اثر نشد
حضرت فرمودند که شما را علم وقت آن نیست و نحو فرمودند که در فلان وقت پادشاه مذکور هلاک خواهد شد آخر
همچنان شد وفات ایشان بتاریخ پانزدهم ذیقعده واقع شد مزار شریف برابر مزار مخدوم شیخ محمد قطب
قلندر جانب مغرب در علن پور که محلات شهر جونپور است واقع ست ایشان را خلفاء اصحاب الکشف و الکرامات
بسیار شدند یکی ازان حضرت شاه عبد الرحمن جانباز قلندر لاهرپوری جد حضرت شاه مجا قلندر لاهرپوری
دیگری شاه محمود قلندر لکهنوی ست که عمر دراز یافت خلقی ازایشان فیضیاب شد شیخ نظام الدین امیٹھوی
سالها در خدمت ایشان بوده اند قبر ایشان در لکهنو در بنگالی باغ زیارتگاه خلائق بوده است و دیگری شاه
عبد الرزاق بن مخدوم خاصه خدا ساکن امیٹھی که خلافت از حضرت ایشان نیز دارند چنانچه شیخ عبد الله ولد
شیخ عبد الرزاق در خزانه بندگی در باب دوم آورده که شیخ من و پدر من از چند جا خلافت دارد یکی از حضرت
بهاء الحق خاصه خدا المعروف به مخدوم شیخ خاص دوم از شیخ الاسلام شاه عبد السلام المعروف به شیخ
علن قلندر جونپوری سوم از بندگی نظام الدین امیٹھوی سلطان محمود جد مادری ملا محمود جونپوری نیز از خلفای ایشان اند

ذکر الشیخ الامام عمدة السالکین و نخبة الواصلین کاشف اسرار

برگزیده ۱۲

الصوری والمعنوی سیدی شیخ محمد قطب قلندر الجونفوری قدس سره

بدانکه حضرت ایشان فرزند اکبر حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر جونپوری اند بیعت و تربیت و اکتساب اذکار و انکار و مراقبات و اسرار سلسلهٔ علیه قلندریه و دیگر سلاسل که تفصیل آنها بجای خود میکند کور ستاز خدمت والد ماجد خود نموده مدت العمر بریاضات و مجاهدات گذرانیده اند صائم الدهر و قائم اللیل بوده اند و دارد تقر خلف الصدق و خلیفه راستین والد خود اند و در جمله سلاسل با جمیع انهاج مجاز و ماذون بعد وفات والد ماجد خود بر مسند ارشاد قیام مع الاستحقاق نموده عالمی را فیض رسان بوده اند روش ایشان خمول و انزوا و تنهائی و انقطاع بوده بسبب در اخفا و استتار سعی بلیغ داشته اند حالت سکر و جذب بر آنحضرت غالب و اکثر اوقات در مراقبه سر برده اند چنانکه دائب حضرت سید خضر رومی قلندر بوده اند و قادر بر احیا و امات بودند اما از نظر خلق خود را مخفی میداشتند و بخلق کم التفات می فرمودند در تقریر مسئلهٔ توحید بیانی کافی و وافی داشتند و اکثر می فرمودند که مراد را بتدای حال و دلیل بر مسئلهٔ اثبات توحید بود حالا بغایت جد و جهد شاز دلیل کافی یافتم و نمی فرمودند که درویشی بیش باد و چیز نیست یکی تهذیب اخلاق دوم محبت اهل بیت نبوی صلی الله علیه وسلم عمر شریف نود ساله بود وفات بتاریخ نهم ماه ذیقعده وقوع یافته سنه وفات بدریافت نرسید قبر ایشان پائین قبر والد ایشان است در علن پور منحلات جونپور که الحال به جوگیا پور و شیخپور شهرت دارد مرید و خلفای ایشان بسیار شدند و از خلفای معتبرین و مشاهیر پسر ایشان حضرت شاه عبد السلام قلندر راند۔

ذکر عارف الجلیل والواصل الجمیل قدوة اهل الکشف والشهود اسوة ارباب العرفان والوجود حامل اسرار النبوی سیدی الشاه قطب الدین بینا دل قلندر الجونفوری قدس سره

بدانکه حضرت ایشان از فرزندان خلیفهٔ دوم حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه اند ولادت حضرت ایشان

درسنه هفت صد و هفتاد و شش هجری ست خلافت از غوث زمان سید نجم الدین غوث الدهر قلندر قدس سره
دارند در مراد المریدین گوید که چون سید نجم الدین غوث الدهر قلندر به شهر پور که از توابع جونپور ست رسیدند حضرت
قطب الدین بینا دل را دیدند که در اطفال بازی می کنند فرمودند که این همه سیر من برای تربیت این طفل بود
پس به تربیت مشغول شدند چون کار ایشان بانصرام رسید همه امانات سلسلهٔ قلندریه و سلاسل دیگر تفویض
نمودند و به قطب الدین بینا دل سرانداز غوثی ملقب ساختند و خود روانه شدند و ملقب کردن به بینا دل سبب
آن بود که ایشان را چشمان ظاهری نبودند و آنچه مردم از چشم ظاهر می دیدند بلکه نمی توانستند دید ایشان بدل
می دیدند و وجه لقب سرانداز غوثی آنست که در سلسلهٔ قلندریه ذکری ست که آن را ذکر غوثیه می گویند آنحضرت
این شغل را به کمال رسانیده بودند چنانچه حضرت شاه محب قلندر در انیس العاشقین در بیان همین کسب نوشته اند
که حضرت غوث العالمین قطب الدین بینا دل را سیر سموات والارض از همین کسب حاصل بود و در اثنای این
ذکر سر مبارک ایشان جدا می شد و این مرتبهٔ غوثیه می باشد و آنحضرت را اجازت و خلافت سلسلهٔ قلندریه مکیه علویه
و طیفوریه و چشتیه قطبیه و نظامیه و قادریه و سهروردیه نظامیه از سید نجم الدین غوث الدهر ست و اجازت و خلافت
سلسلهٔ فردوسیه از شیخ حسین بن معز بن شمس البلخی یافته در کتب اکابر قلندریه مرقوم ست که چون شیخ حسین
بن معز را بکشف معلوم شد که امانت شاه قطب الدین بینا دل نزد ماهست در شهر پور آمده تلقین و تعلیم علوم
و اعمال و اذکار سلسلهٔ فردوسیه بحضرت ایشان کردند و این تعلیم و تلقین قبل از ملاقات حضرت سید نجم الدین
غوث الدهر ست چنانچه مولوی معنوی بحر العلوم والمعارف مولانا عبد القادر جونپوری در رسالهٔ منظومه می نوا
که شیخ حسین بن معز بعد تلقین اذکار ؎ گفت کار شما بساز درست سیدی کو کنون بغار حراست
و اجازت و خلافت سلسلهٔ سهروردیه بهائیه که منسوب بشیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی ست از شیخ شمس الدین
بڈھن ظفرآبادی ست که ایشان در ظفرآباد بخانهٔ حضرت قلندر صاحب آمده درخواست اذکار قلندریه کردند قلندر
صاحب فرمودند که دشوار است در پیرانه سالی کی می توانند شد پس بخانه رفتند و از آنجا اجازت سلسلهٔ سهروردیه
که نزد خود داشتند نوشته فرستادند چنانچه مولوی معنوی در رسالهٔ منظومهٔ خود می نویسند ؎

آمد از قطب خدمت و صعب انگاشت
رفت و ابراء نمود آنچه بداشت
وفات حضرت در سنه

نہصد و بست و پنج ہجری بتاریخ بست و پنجم ماہ شعبان المعظم عمر شریف ایشان یکصد و چہل و نہ سال و پنج روز زیادہ بود مزار شریف ایشان از سنگ ست در محلہ پور بیرون شہر جونپور کہ الحال بہ جوگیاپور مشہور ست و آنحضرت فرمودہ اند کہ در فاتحہ من گوشت بکار نبرند بلکہ برنج و شکر آمیز یا برنج کہ آن را درین دیار سکھرن می گویند فاتحہ کردہ باشند خلفائے حضرت ایشان بسیار اند درین جا بذکر بعضے اقتصار اختیار افتاد شاہ نظام الدین قلندر بہاری شارح قصیدۂ کبری و مخدوم شاہ عماد جد بحر العلوم والمعارف مولوی عبد القادر جونپوری و سید فضل اللہ معروف بسید گوشائین قطبی منیری کہ از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی اند و شاہ داؤد شہرست قلندر کہ نسبت ارادی بآنحضرت نیز دارند و شاہ نصیر قلندر و شاہ نور قلندر ابن شاہ نصیر قلندر کہ وی خلیفۂ والد خود نیز بود گویند چون شاہ نصیر قلندر علو مرتبت ایشان دیدند فرمودند کہ دو آفتاب یکجا نمی مانند بنا بر آن ایشان در شہر بہیر پور اقامت کردند و قبر ایشان در انجاست و آنچہ در اخبار الاخیار ست کہ شاہ نور قلندر مرید شاہ داؤد ست و شاہ بیرک از وی تربیت یافتہ آن شاہ نور دیگر ست کہ مزارش در سانداواقع ست دیگری امیر سید وجیہ الدین حسینی قادری عرف امیر سید گشائین سمندر توحید و ابراہیم صوفی و غیر ایشان کہ در عدد اسمائے گرامی آنہا طولی ست اگر دانستن تفصیل احوال شان منظور باشد رجوع بکتاب مستطاب اصول المقصود و فصول مسعودیہ و مناقب الاصفیاء و مراد المریدین و غیرہا من الملافیظ نمایند۔

ذکر سلطان السالکین برہان الواصلین السید السعید و القطب الحمید سیدی سید نجم الدین غوث الدہر قلندر قدس سرہ

بدانکہ ولادت حضرت ایشان در سنہ شش صد و سی و ہفتم ہجری ست و ایشان سید حسینی اند نسب شریف ایشان بامام زید شہید فرزند امام ہمام زین العابدین منتہی میشود چنانچہ در اصول المقصود و دیگر کتب ثقات مرقوم ست جد بزرگوار ایشان سید مبارک غزنوی از خلفائے شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی است چون بوجود آمد والد ماجد او را بخدمت شیخ برد شیخ دیدہ و فرمود کہ ہمو منا چون بخانہ آورد بعد چند روز بیمار شد و بظاہر چنان شد کہ گویا مردہ است مگر والد در تدفین توقف ساخت و گفت شیخ در حق او فرمودہ است

همو متّا او را از شیخ نصیبی خواهد بود او چگونه پیش ازین بمیرد و بخدمت شیخ حاضر شده حال بعرض رسانید
حضرت شیخ فرمود که شاید سکته باشد و یاران را گفت بیائید تا به بینیم آمده دید و چادر از روے او کشید فرمود صحیح
است پس با فاقت آمد و گریه کرد و هرگاه به بلوغ رسید شیخ تربیت فرمود و خلیفه خود گردانید و بغزنین برای هدایت
و ارشاد فرستاد رضی الله تعالی عنه و حضرت سید نجم الدین قلندر را اولاً در خدمت حضرت سید نظام الدین اولیا
ارادت آورد و ریاضتها کشید چون کشود کار نشد حضرت سلطان الاولیا فرمود که این وقت چنان نموده اند
که کشود کار تو بر دست سید المجذوبین و حجة المحبوبین سید خضر رومی است که مقتدائے قلندریه است و در ولایت
روم می باشد برو با در آنجا طلب کن حضرت سید به بلاد روم رسید و در بعضے از بازارهاے روم جماعتی را دید
که امام شان مردی با عظمت و هیبت و جلالت با حلیه که سلطان الاولیا نشان داده بود میرود از سکنه آنجا
پرسید که این پیر نورانی و این جماعت کیستند گفتند که سید المجذوبین سید خضر رومی است و این جماعت قلندران
است حضرت سید گوید که بعد حصول معرفت بر قدمهاے مبارک او سر نهادم حضرت سید بدون استفسار فرمود
یا نجم الدین جئت سالماً غانماً فرمود نام تو نظام الدین خوش است بزبان ادب گفتم که شیخ خوش است
و فرمود میدانم که شیخ ترا بمن فرستاده است خوش آمدی و قبول کردم چون بمنزل خود رجوع فرمود مرا زیر
نعش خود جا داد و نشست نقش مبارک ذات آنحضرت بود در مراقبه پس در خدمت او سالها سفر کردم
و انقطاع زمین را گشتم و در امتثال او امر او دقیقه نگذاشتم و در خدمت حضرت سید بهند رسیدم و حضرت سید
تربیتے و تلقینے نفرمود تا آنکه صحبت جماعت قلندریه گذاشته بمقام امام الاولیا حجة الاصفیا مولانا معین
الحق والدین چشتی آمدم و بدعوت اسم اعظم مشغول شدم تا این خبر بسمع مبارک حضرت سید رسید فرمودند از
یاران که برو و سید نجم الدین را بیار که بغیر خدا مشغولی دارد یاران آمده مرا پیش حضرت آوردند پس
بخوردن نان و گوشت و شوربا امر فرمود که در دعوت این همه ترک شده بود پس مرا بخلوت طلبید و تربیت کرد
و تلقین اذکار کرد و تربیت چنانکه باید فرمود عند التحقیق در میان تعلیم و تلقین سلطان نظام الدین اولیا و بین
و تلقین حضرت سید السادات خضر رومی قلندر فرق نیافتم مگر فتح الباب بر دست مبارک حضرت سید
روزی من بود بعد ازین پنج سال دیگر در صحبت حضرت سید المجذوبین ماندم تا مرا خلافت بخشید و رخصت

در سینهٔ من انچه حق در سینهٔ او ریخت و وداع فرمود بسوی مکه رفتم در رسالهٔ غوثیه مذکور ست که حضرت غوث سی و سه حج گذارد مروی ست که حضرت غوث رضی الله عنه را خطی منقوش در جبین پدید آمده بود هر کس معاینه می کرد و آن خط لفظ قطب الاقطاب بود چون وقت وفات حضرت غوث نزدیک رسید یک کف بر پهلو برهم زد و لفظ الحق بر زبان راند و برحمت حق تعالی فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر در تاریخ بستم ذی الحجه روز چهارشنبه سنه هشت صد و سی و هفت هجری پیوست تاریخ وفات از مولوی معنوی مولانا عبد القادر جونپوری رحمه

والنجم اذا هوی چو خواندم ندا امام ... آغاز ندارد این کلام و انجام
از بهر امام نجم دین غوث الدهر ... تاریخ وفات فهم کردند کرام

عمر شریف ایشان دو صد سال و از مشائخ چشت حضرت شیخ فرید گنج شکر و سلطان نظام الدین اولیا را دیده بود و سید اشرف جهانگیر و شیخ کبیر سرهرپوری و سید عبد الرزاق نور العین بملاقات حضرت غوث رسیده قبر آنحضرت در کوه مانڈو بود بر حوض چندلاو در اصول المقصود ست که قبر آنحضرت در صوبهٔ مالوه قریب گڈھ مانڈا در موضع مالچه که متصل گهاتی نونهر که در آنجا محل سلطان غوری و حوضی عظیم ست بجانب غرب آن حوض مرقد مبارک ایشان ست و بجانب شرق محل مذکور و آن حوض را تالاب چندلاوی گویند که معروف به تالاب بی بی بندی ست از خلفاے ایشان درین دیار دو کس بودند یکی شاه حسین سرهرپوری که صاحب رسالهٔ غوثیه است دیگرے حضرت شاه قطب الدین بینا دل قدس سره و شیخ اڈھن بن شیخ بهاء الدین جونپوری نیز از وی اجازت و خلافت سلسلهٔ چشتیه و قلندریه دارد

ذکر الامام الهمام سید التابعین سند العارفین السید الاعظم سلالة اولاد الرسول الاکرم سیدنا الاکبر الخضر الرومی القلندر قدس سره

اصل ایشان از ولایت روم ست و از اعاظم خلفاے حضرت شاه عبد العزیز مکی قلندر اند و نعمت چشتیه از حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی نیز یافته هرگاه که حضرت سید قدس سره از روم بدهلی رسیدند خواجه صاحب خرقهٔ خویش در پیش آنحضرت آوردند چون عمر حضرت خواجه کم بود و سید صاحب کبیر السن فرمودند یاران نه بینید که این طفل با ما بازی می کند حضرت خواجه فرمود که من از خود نمی گویم بلکه

بموجب امری گویم بعد ازان بحضرت سید به گرفتن طریق چشت امور شدند تا خود بمکان خواجه صاحب رفتند
و طریق چشت و خرقه و کلاه از خواجه صاحب گرفتند و اذکار چشتیه دیده فرمودند که چشتیان خدا را یافتند
در مراد المریدین ملفوظ قاضی محمد تقی قلندر مرقوم ست که حضرت سید چرم پوش بودند و کچکول قلندریه با خود
داشتند هر چه کسے می گذرانید در همان کچکول می گرفتند در سیر و سفر هر کرا هر چیز که دل می خواست از همان
کچکول بر آورده می دادند و کرامات و خوارق عادات از حضرت سید بسیار بوجود می آمد و تربیت ایشان بلا واسطه
از شیخ عبد العزیز مکی ست و عمر حضرت سید شش صد سال ست و حضرت سیدنا شاه باسط علی قلندر نوشته اند
که ولادت حضرت سید خضر رومی در آغاز صدی پنجم هجری ست و وفات بتاریخ هیزدهم رجب در سنه شش صد
و پنجاه هجری و عمر سه صد و پنجاه سال و روضهٔ آنحضرت بشهر یکه روضهٔ نانچی شهید خواهرزادهٔ سلطان شمس
است مشهور ست و در مناقب الاصفیا نقل می کند که قبر ایشان در روم لیکن وفات آنحضرت مولانا بحری که
خادم خاص و در سیر عرب و عجم همراه بودند باذن شان قائم مقام شد هرگاه که حضرت سید نجم الدین غوث الدهر
از سفر حجاز مراجعت فرموده بر مزار فائض الانوار حاضر شد و مولانا بحری را بر مقام حضرت سید یافت مولانا
بحری از سید نجم الدین قلندر گفت که این مقام شما ست حضرت سید فرمود که قف فی مقامك فانا قوم
سفر در رسالهٔ غوثیه نوشته که سید السادات خضر رومی دو سید را تربیت کرد و از خلفاے خود گردانید هر دو
کامل و مکمل بودند یکے سید نجم الدین قلندر غوث الدهر که سفر عرب و عجم کرد و در هر زمینے که رسید الوف مرد شرف
به بیعت شدند دوم سید روح الله و او در خدمت سید زمانی دراز ماند و صاحب خوارق و کرامات بود آدمیان
را بر تنگهٔ سیم می مالید و در آتش می انداخت تنگهٔ زر می شد تا این خبر بحضرت سید رسید طلب فرمود یاران را
گفت گلیم او بگیرید و گفت اینجا مباش ده بلاد فرنگ اقامت کن او آنجا تا بزیست انتهی شیخ شرف الدین
بو علی قلندر پانی پتی از خلفاے سید بحری قلندر ست و بروایتے مرید حضرت سید خضر رومی قلندر ست
و بروایتے سلسلهٔ ایشان بحضرت امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بطریق اویسیت
و ملاقات روحانی میرسد صاحب سفینة الاولیا گوید که شیخ شرف الدین پانی پتی کنیت ایشان ابو علی و لقب
قلندر ست از عقلاے مجانین و بزرگان این طائفه و کبار مشائخ هند بود در علم تصوف و توحید یگانه روزگار

بودند و اولیاے وقت را رجوع بایشان بود و از معاصران سلطان نظام الدین اولیا قدس سره اند عالم بودند
بعلوم ظاهری و باطنی و ممتاز در ریاضت و مجاهده علماے ظاهر از قصور فهم خود بر ایشان انکار داشته اند
نسبت ارادت و استفادهٔ ایشان بمولانا شمس الدین تبریزی و مولانا جلال الدین رومی قدس سرهما است
چنانچه بعضے از مکتوبات خود نوشته اند که در روم بمولانا شمس الدین تبریزی و مولانا جلال الدین رومی
رسیده ام و از ایشان نوازش یافته بپانی پت آمده مقیم گشتم و قبر ایشان در پانی پت مشهور و معروف ست
نزدیک به قبرے که در کرنال ست محلی دارد فقیر یکبار بزیارت رسیده و بر من مکشوف شده که ایشان در آن قبر
آسوده اند این بیت از وست ؎ آمادهٔ شوق با برهنه رسید   درد دل با خویش و بیگانه رسید
از دست غم عشق تو بیچاره ام   گویند که دیوانه رسید   و صاحب مرآة المریدین نقل میکند
که شرف الدین بوعلی قلندر بعد تحصیل و تکمیل علم ظاهر نعمت باطن از حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار
اوشی یافته و مرشد دوم ایشان حضرت نجم الدین غوث الدهر قلندر اند و شیخ عبد الحق محدث در اخبار الاخیار گوید
که شرف الدین پانی پتی او را ابوعلی قلندر نیز گویند از مشاهیر مجاذیب اولیاست گویند که در اوائل حال تحصیل
علم کرده و طریق مجاهده و ریاضت سلوک نموده و در آخر مجذوب شد و کتابها را در آب انداخت نسبت ارادت
او بیکے از مشائخ مشهور نیست بعضے گویند به نظام الدین اولیا ارادت داشت و بعضے گویند بخواجه
قطب الدین بختیار اوشی و هیچ یکے ازین دو نقل بصحت نرسیده است او را مکتوب ست بزبان عشق و
محبت مشتمل بر معارف و حقائق توحید و ترک دنیا و طلب آخرت و محبت مولی و جملهٔ آن بنام اختیار الدین
می گویند و رسالهٔ دیگر در عوام الناس شهرت دارد که او را حکمنامهٔ شیخ شرف الدین می گویند ظاهرا نسبت
که آن از مخترعات عوام الناس ست والله اعلم انتهی۔

ذکر سلطان التابعین برهان العارفین ممهد قواعد الطریقة العلیة الصوفیة مؤسس اساس السلسلة القلندریة الشیخ عبد العزیز مکی المعروف بعبد الله علمبردار قلندر قدس سره

بدانکه این خانوادهٔ علیهٔ قلندریه منسوب بحضرت ایشان ست و هر که نسبت ارادت باین خاندان دارد او را

لندری گویند حضرت ایشان از اصحاب صفه و از تبار مهتر صالح علیه السلام اند قبل از بعثت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم منتظر ظهور نبوی بودند چون ظهور آنحضرت شد بشرف اسلام مشرف شده داخل جماعت اصحاب صفه
و عاشقان جمال جهان آرای نبوی بودند شده تردد دربانی حجرهٔ شریفه را سعادت دارین انگاشته از کونین
دل را نیده بکاری دیگر روی نمی آوردند و در سفر و حضر جز خدمتگذاری شغلی دیگر نداشتند در رساله غوثیه ست
... کان بدی لواء النبی صلی الله علیه وسلم و ازین وجه ملقب بعلمبردار شدند و نبودن نام ایشان
در اسماء الرجال منافی این امر نمی تواند شد زیرا که بسیاری از اصحاب اند که ذکر آنها در اسماء الرجال نیست و
اسماء الرجال ذکر آنهاست که از رواة حدیث بوده اند در مراد المریدین گوید که زمان عیسی علیه السلام ادراک
... اند و عالم و مقتدای دین نصاری بودند و بصحبت سید الانبیا علیه التحیة والثنا مشرف شده اخذ
... و برکات و اسرار شریعت و طریقت و حقیقت نموده امام و قدوهٔ اهل اسلام گشتند قبلهٔ همت ایشان
... که توجه ایشان غیر ذات مطلق نیست مختار منتسبان ایشان همین روش ست و کمال و تکمیل
همین طریقه دیده و دانسته از تشیخ و تکلف و تصنع و در ماندن خودی و خودنمائی را مانع وصول مقصود فرموده اند

نباید شریعت بهر حال منظور نظر ایشان ست / زاهد از راه برندی نبرد معذور ست
عشق کاری ست که موقوف هدایت باشد / حضرت مرشدی میفرماید
... ازحق همیشه خواهد بحفظ شرع و طریق ... / خدای دیدن خدای گفتن بذکر و فکر خدای ماندن

بدانکه حضرت عبد العزیز مکی شخص واحد اند نه متعدد در ملفوظ بندگی نظام الدین ساکن امیٹهی که چشتی اند
جامع آن شاه عبد الله بن شاه عبد الرزاق بن مخدوم شیخ خاصهٔ خدا ست می نویسد که منشاء این
سلسله یعنی قلندریه شیخ عبد العزیز مکی عبد الله علمبردار پیغمبر اند که معروف به شیخ عبد العزیز هستند انتهی
... از ین اختلاف روایات ست از بعضی کتب چنان معلوم می شود که بهر چهار یار ذوی الاقتدار بیعت
... نموده از بعضی چنان معلوم می شود که بعد تشریف باسلام و اختیار بیعت و صحبت سید الانام در سفری
... فار در رکاب آن سرور حاضر بود در مراقبه چنان استغراق واقع شد که از انجا نقل و حرکت واقع نگردید
... بزمانه حیدر کرار اسد الله الغالب حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بهوش آمدند و مشرف بخدمت

و بیعت این خلیفه برحق شدند و از ینجاست که در کتب اکابر قلندریه رضوان الله علیهم اجمعین سلسله قلندریه را
دو نهج می نویسند قلندریه مکیه که بلا واسطه دیگری بسرور انبیا صلی الله علیه وسلم میرسد و قلندریه علویه
که بواسطه حضرت علی مرتضی سلام الله علیه می پیوندد و چند بیت از کتاب رابط المشائخ که از تصانیف علامه عصر
مولانا عبد الصمد جونپوری ست و موضح این مقصد ست می نگارم ذهن واکن

خواجه عبد احد است پیر عبد الله	آن علمدار مصطفی ز سپاه	یا نبی بود در سفر بلو فاق (سازگاری را)
در نجاے گرفت استغراق	تا زمانی که حیدر صفدر	سوی صفین براند با لشکر
شغب لشکرش بگوشش رسید	با فاقت در آمد و دید او	گفت کو مصطفی و لشکر او
من فدست غلام چاکر او	قوم گفتند رفت از دنیا	و ز پس او سه مرد از خلفا
این وصی ویست و شیر خدا	کین علی مرتضی امیر هدا	تا بدولت آنجناب رسید
بیعتش کرد و خدمتش گزید	هر که فهمید سر مرتضوی	خواندمارا قلندر علوی

و ازین واضح شد که عبد العزیز مکی از جناب رسالت مآب بلا واسطه فیض و بیعت دارند و هم بواسطه
شیر خدا علی مرتضی کرم الله وجهه و نبودن وساطت جناب امیر را مستبعد نباید انگاشت سلسله نقشبندیه
را در کتب ایشان ببینید که بواسطه جناب ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم میرسد و بواسطه جناب امیر کرم الله وجهه
نیز پس وساطت جناب امیر در یک نهج نیست و در نهجی دیگر ست و اعتماد درین امور بر کتب قوم باید نه
بر افواه فقرای زمان که از حلیه علم و عمل عاری اند اگر تفصیل احوال این اکابر منظور ست طلاب را باید
که ملفوظات قلندریه را که مبوب و مفصل اند مطالعه کنند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون باید دانست
که در عمر حضرت ایشان اختلاف ست و درین اختلاف دو قول اند در یک قول هزار سال و در قول دیگر
شش صد سال و مشهور همین قول ثانی ست و طول عمر و بقای ایشان جای استبعاد نیست حافظ
ابن حجر عسقلانی در اصابه فی تمیز الصحابه در ترجمه سلمان فارسی می نویسند که سلمان فارسی دریافت
حضرت عیسی علیه السلام را دمی گویند که دریافت وصی عیسی را و در جامع الاصول گوید که می گویند
اهل علم که عمر سلمان فارسی سه صد و پنجاه سال بود و بعضی گویند دو صد و پنجاه سال و شیخ محمد طاهر فتنی

در مجمع البحار که لغات و شرح صحاح سته حدیث ست می نویسد که قس بن ساعده ایمان آورد بآنحضرت پیش
از بعثت آنحضرت و بشارت داد بر بعثت او و از حکما و فصحاے عرب بود و گویند عمر او هفت صد سال بود و چون خضر
والیاس و اصحاب کهف پیش از زمان آنسرور صلی الله علیه وسلم و بقاے شان الآن خود ثابت و محقق ست
شیخ محی السنة البغوی در معالم التنزیل می گوید اربعة من الانبیاء فی الاحیاء اثنان فی الارض الخضر
والیاس و اثنان فی السماء ادریس و عیسی علیهم السلام وقصهٔ رتن هندی که در سنه شش صد ظاهر
شد و دعوی لقاے آنحضرت کرد در نفحات الانس مذکور ست علامه مجد الدین شیرازی صاحب قاموس
او را از صحابه میداند و سید اشرف جهانگیر سمنانی در لطائف اشرفیه رسیدن خود بملاقات رتن هندی می نویسند
و بآن فخر می نمایند و نسبت اخذ خرقه از او شان ثابت می کنند و مولانا بحر العلوم شیخ عبد العلی محمد در شرح مسلم الثبوت
می فرماید که ینبغی ان لا یذکر الرتن بالشر لاحتمال الصحبة حذرا عن الوقوع فی الکبیرة و نیز می نویسد که ثم
مثل الرتن ما یدعون الاولیاء القلندریة البررة الکرام صحبته عبد الله ویلقبونه بعلم بردار
وینسبون خرقتهم الیه یدعون اسنادا متصلا ویحکون حکایة عجیبة ویدعون لقاءه قریب
من ست مائة ولا مجال للنسبة الکذب الیهم فانهم اولیاء الله صاحب الکرامات محفوظون
عن الله تعالی والله اعلم انتهی پس تردد در بقا و طول عمر ایشان کسی از شیعه که قائل بوجود مهدی اند و سنی که
قائل بوجود انبیا اند نخواهند کرد القصه آنحضرت آخر الامر در مکان پٹن که مشهور به پیران پٹن ست آمدند و با مردمان
گفتند که من در سرداب در می آیم شما از بالای آن تخته یا کچ بند کنند همچنان کرده شد تے در ان سرداب بودند چون
چندروز برائے برآمدن آنحضرت از سرداب باقی مانده بود شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا الملتانی و شیخ فرید الدین
گنج شکر قدس سرهما برائے حل عقده که این هر دو عارفان را مانده بود از جناب قطب الهند خواجه
معین الدین چشتی قدس سره حکم شد که شما هر دو کسان در پٹن رفته از محاسن خود خاک و خاشاک گرد سرداب
حضرت شاه عبد العزیز مکی روبیده باشید که چندروز برائے برآمدن او شان باقی ست برآمده آن عقده
را حل خواهند کرد پس این هر دو بزرگان همچنین کردند تا آنکه حضرت قلندر رضی الله عنه از سرداب برآمدند و عقده
این هر دو بزرگان را حل کردند حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدرے زمین برائے قبر خود درخواست کردند

آنحضرت رحمت فرمودند وهمانجا قبر شیخ فریدالدین گنج شکر قدس سره است وفات شیخ فریدالدین گنج شکر در عمر
نود و هشت سال در سنه ششصد و هفتاد و وفات شیخ بهاءالدین ذکریا قدس سره در سنه ششصد و شش
هجری وقوع یافته بعد ازان حضرت قلندر رضی الله عنه فرمودند که من الحال بدر سرداب درمی آیم کسی بالای سرداب باز نکند مگر
آنکه در زمان مهدی موعود علیه السلام خواهم بر آمد و بتاریخ دوازدهم ذی الحجه روپوش شدند همان روز عرس
آنحضرت است اینچنین شان قلندری و درین طریقه با اینهمه سکر و غلبهٔ حال نکته از شریعت فروگذاشت نشد
حضرت شاه مجتبی معروف به شاه مجا قلندر لاهرپوری که سر حلقهٔ این خانواده بوده اند در مکتوبی می فرمایند که صوفی
قدم از دائرهٔ متابعت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بیرون نمی تواند نهاد ـه بود مرد آنکه از همه تمامی
کند با خواب کی کار تمامی زیرا که صوفی را مرتبهٔ صفا بوجه تبیین متابعت حاصل شده است و آنانکه
گردن خود از ربقهٔ اتباع شریعت حقه بر آورده و ازین اوصاف مذکوره بیگانه اند نام صوفی و قلندری بر ایشان
عاریت است در حقیقت شیخ احمد علائی (منقول از) صاحب الذوارف شرح عوارف می فرماید که قوم فمنهم الشیاطین علی
صورة القلندریة او غیرها سموا انفسهم الملامتیة ولبسوا البسة الصوفیة لتلبس العوام الذین لا خبرة
لهم بانهم الصوفیة وما هم من الصوفیة بوجه من الوجوه انتهی و مولانا عبدالوهاب شعرانی در ارشاد الطلبة
والمریدین می گوید که دور دار خود را از مصاحبت این لباسیان که خود را بنام مشائخ آوازه می دهانند یا خود را
از اتباع شان می گویانند ملامتیه و قلندریه و حیدریه و بسطامیه وغیرهم زیرا که اکثر درینها مخالفت با مشائخ
است در جملهٔ امور چه که منقول از مشائخ تقید است بکتاب و سنت حتی که بود سیدی عبدالقادر الجیلی رضی الله عنه
که با اصحاب خود می فرماید که لازم گردانید بر خود مقید گردانیدن خود را به کتاب و سنت و بپرهیزید از برآوردن
بدعتها در دین اینقدر اشارت از شیخ است و عبارت از من۔

ذکر اصل الاصول السلسلة التی اصلها ثابت وفرعها فی السماء امام الائمة باب مدینة العلم والحکمة فاتح ختم الخلافة من خاتم النبوة خاتم الولایة الکبیر سید الاولیاء الشهیر حامل الرایة المحمدیة فی الدنیا والآخرة سید المحبین

المحبوبین الذی قد ورد فیه تنصیصًا و تخصیصًا انه یحب الله و رسوله
یحبه الله و رسوله بل احب الخلق الی الله بعد سید العالمین قدوة السالکین
فی ملکوت السموات علی المتوطنین فی اعالی المقامات المنتهی الیه خرقة کل
طالب مطلوب کل راغب قطب دائرة المقاصد مطالب مولانا و مولی الکل
سیدنا ابو تراب ابی الحسن و الحسین سیدی علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

کنیت ایشان ابوالحسن و ابوتراب ست و لقب مرتضی و اسد الله ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن ہاشم
ابن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن ہاشم بن عبد مناف ولادت ایشان در مکه معظمه بوده ست
درون خانهٔ کعبه روز جمعه سیزدهم ماه رجب المرجب بعد از واقعهٔ فیل بسی سال و بعضے گفته که ولادت در خانهٔ کعبه
بود در سال اول بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یازده ساله بودند و بعضے سیزده ساله می گویند و اول کسی که
از صبیان ایمان آورده ایشان بودند در سی و پنجم یا ششم علی اختلاف القولین از ہجرت بر مسند خلافت نشستند
مدت خلافت ایشان پنج سال و سه ماه و بقولے چهار سال و نه ماه بوده و وجه کنیت ابی تراب مسلم از سهل بن
سعد روایت می کند که علی بسیار دوست می داشت که او را ابوتراب گفتندی و وجه تسمیه او آن بود که روزے
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانهٔ فاطمه آمد علی را نیافت فرمود این ابن عمک گفت میان من و او گردی واقع شد
غضب کرد و بیرون رفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با شخصے فرمود ببین که علی کجاست آن شخص بازگشته گفت
یا رسول الله در مسجد بخواب ست پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد علی مرتضی هنوز در خواب بود ردا از وجدا شده بود
و خاک باو رسیده پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را از خاک پاک کرد و فرمود قم یا اباتراب مولانا روم میفرماید
خاک شو خاک تا بروید گل … که بجز خاک نیست مظهر کل … وفات حضرت ایشان در شب دوشنبه

بست ویکم ماه رمضان سال چهل هجری بقولے هفدهم ماه مذکور رو نمود وابن سعد گوید که هفدهم روز جمعه
زخم خورد ودر شب یکشنبه وفات فرمود ومتابعت کرد همین را مولانا جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا وابن
حجر مکی در صواعق محرقه وابن ابی شیبه گوید که مقتول شد آنحضرت روز جمعه بست ویکم ووفات یافت روز یکشنبه
وبقول زید بن وهب وشعبی گوید که مقتول شد وی رضی الله عنه سیزدهم ووفات یافت در اول شب از
عشرهٔ اخیره وعبد الرحمن بن ابی لیلی وشرجیل بن سعد گویند که مقتول شد در روز جمعه هفدهم ومدت عمر شریف
شصت وسه سال یا پنج سال ومزار مبارک در نجف ست در شواهد النبوت ست که امیر المومنین علی امام
حسن وامام حسین رضی الله عنهما را وصیت فرموده بودند که چون میرم مرا بر سر پیے نهید وبه نجف رسانید آنجا سنگی
سفید خواهید یافت که از نور درخشان ست آن را بکنید وآنجا مرا دفن کنید وملا عبد الغفور لاری گفته اند که قبر حضرت
امیر علیه السلام در بلخ ست در موضعیکه مشهور آستانهٔ حضرت امیر المومنین ست ودرین باب چیزها آورده بعضے
برآنند که دفن کرده شد آنحضرت در قصر الامارت کوفه میان خانهٔ خویش وابوبکر بن عیاش گوید که پنهان شد مزار او
تا از کندیدن خوارج علیهم ما علیهم محفوظ ماند وشریک گوید که نقل فرمود جسد شریف را حضرت امام بسوے مدینه
ودیگر اقوال اند که در نقل آنها طول بے محل ست والله اعلم بالصواب فضائل حضرت خارج از حد وحصا اند وهمی
آنحضرت افضل ناس اند در علم وعمل وشجاعت چنانچه حضرت شاه ولی الله محدث دهلی در حسن العقیده فرموده وبنظر
تعمق اگر با هر لبیب نظر فرماید به بیند که روئے این یک فضل حضرت ایشان که انا وعلی من شجرة واحدة
است فضل وفضیلت جملهٔ دیگران نمیرسد زیرا که دیگر هر جا که هست اظهار فضیلت وبزرگی ست ودرین حدیث
نسبت حضرت امیر اظهار یکتائی ویکجهتی ولا یخفی ما بینهما من الفرق وبا آنکه مودت حضرت امیر بر جمیع مومنین
بمودلے قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی واجب ولازم ست حب حضرت ایشان ایمان ست

ازمهر علی کسیکه یابد عرفان
نامش همه دم نقش کند بر دل وجان
این نکته طرفه بین که ارباب کمال
یابند زبینات نامش ایمان

وهمین محبت را ذریعهٔ مفاخرت وحسن خاتمت خود میدانم ست

بس کتابه مهر حیدر رهبر دم از سیماے من
آسمان را سرفرازی باشد از بالاے من
چون سخن گویم زمعراج عشق که آن دوش نبی ست
پاے در دامن کشد فکر فلک پیماے من

ہر وصافی او سخن تا بت دم گشتم زبان تا نگرد و غیر حشن ظاہر از اعضاے من
طبع من پاک ست چون دریا ز فیض مرتضیٰ ابر گوہر بار جوید فیض از دریاے من
گر نبودے ذو الفقار مہر او در دست دل طعمہ می کردی مرا این نفس اژدرہاے من
خاک راہش در دو چشم من بجاے سرمہ ست نیک دیدم فرق سرین بر دیدۂ بیناے من
نے من تنہا بہ حشن سرفرازی میکنم غیر ازین ہرگز کسے نشنیدہ از آباے من
اے صبا در گردنت خاکم ببر سوے نجف بعد مردن چون مسر و ریزد ہم اعضاے من

مولانا شاہ عبد العزیز صاحب می نویسند کہ فرقۂ اہل سنت کہ شیعۂ خاص جناب مرتضوی اند و بدل و جان فداے خاندان نبوی اند اجماع دارند بر آنکہ محبت اہل بیت کلہم بر ہر مسلم و مسلمہ فرض و لازم ست و داخل ارکان ایمان ست انتہی و از حضرت ولی النعمت طاب ثراہ در محبت و اعتقاد با فضیلت اہل بیت اطہار و تمسک باقوال و احوال ایشان و استمداد از ارواح طیبۂ ایشان ہر چہ دیدہ ایم اگر نویسیم در دفترہا ہم گنجائش ندارد میفرماید

جہان مین خاکِ شفا اُسکی خاک کیون نہ بنے جو دل سے ورد کرے شاہ بو تراب کا نام
تشنہ کامی سے تراب اپنے تو کیون کھاتا ہی غم پہونچی ہی فریاد تیری ساقی کوثر تلک
تجھپر تو اے تراب علی کا کرم ہی نت لپشتی پہ ہی ہمیشہ ترے شاہ مجتبےٰ
تراب البتہ تجھکو وان ملین گے جام کوثر کے کہ تیرا جدا علیٰ حیدر کرار ساقی ہی

وصل باید دانست کہ احادیث فضائل جناب امیر زیادہ ازان ست کہ احصاے آن در مقدور آید اخرج الحاکم عن احمد بن حنبل قال ماجاء لاحدٍ من اصحاب رسول اللہ صلعم من فضائل ماجاء لعلی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ و سبب این معنی اجتماع د سبب ست یکی رسوخ او در سوابق اسلامیہ دوم قرب قرابت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و آنجناب اوصل ناس بارحام و اعرف ناس بحقوق مراتب بودند باز چون عنایت الٰہی مساعدت نمود حضرت امیر را در کنار تربیت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انداخت مرتبۂ قرابت دوبالا شد و کرامت دیگر در کار را کردند باز چون حضرت فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا را در عقد او دادند مزید فضیلت باو یار شد و اسمعیل قاضی و نسائی و ابو علی گویند کہ نہ وارد شد در فضیلت صحابہ

باسانید حسان اکثر از انچه وارد شد بفضل علی رضی بعضی از متاخرین گویند که چون از ذریت علی اهلبیت نبوی اند
سبب این فضائل همین ست حضرت مولانا شاه ولی الله دهلوی در ازالة الخفا در باب فضائل جناب امیر فرماید
که من المتواترات انت منی بمنزلة هارون من موسی روی ذلک عن سعد بن ابی وقاص واسماء بنت
عمیس وعلی بن ابی طالب وعبد الله بن عباس ومن المتواتر حدیث انا من علی وعلی منی اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه رواه زید بن ارقم وبریدة وعمران ابن حصین وعمرو بن اشاس ومن المتواتر
حدیث لما نزلت انما یرید الله الخ دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم هولاء الخمسة روی ذلک عن
سعد وام سلمة وواثلة وعبد الله بن جعفر وانس بن مالک ومن المتواتر انه اعطاه الرایة یوم
فتح الخیبر وقال لاعطین الرایة رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله رواه عمر
وابوهریرة وغیرهم ومسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص واو از پدر خویش روایت می کند که امر کرد معاویه بن
ابی سفیان سعد را پس گفت چه چیز مانع ست ترا از دشنام دادن علی گفت سعد یاد دارم سه حدیث را که
فرموده است رسول الله هرگز دشنام نخواهم داد علی را زیرا که هر یکی از ان سه دوست اند مرا از تو انگری شنیدم
رسول الله را که گذاشته بود آنحضرت علی رض را در بعض غزوات بزنان پس التماس کرده بود علی از رسول صلعم
که یا رسول الله مرا می گذاری بزنان وکودکان پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا علی خوش نمی شوی اینکه
باشی تو از من چون هارون بموسی مگر بتحقیق نبوت نیست بعد من وشنیده ام رسول الله را که می فرمود
در خیبر هر آینه خواهم داد این رایت را بمردی که دوست میدارد الله ورسول را تا آخر قصه وچون نازل شد
قل تعالوا الخ خواند رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمه وعلی وحسن وحسین را وفرمود اللهم هولاء اهلی
ترمذی وحاکم از بریده می آرد که فرمود رسول الله که بتحقیق حق سبحانه تعالی امر کرد مرا بدوستی چهار چیز
وخبر داد مرا اینکه حق دوست میدارد آن چهار را گفته شد یا رسول الله نام بگیر فرمود یکی علی از انها ست
وترمذی از ابن عباس وابن عمر می آرد که عقد مواخات فرمود رسول الله علیه وسلم درمیان اصحاب پس
آمد علی اشک آلوده چشمان پس عرض داشت یا رسول الله مواخات کردی درمیان اصحاب خویش وعقد
مواخات نه بستی درمیان من وکسی فرمود آنحضرت انت اخی فی الدنیا والاخرة وترمذی از ابی سعید خدری

روایت می کند که ما منافقان را بعلامت بغض علی می شناختیم طبرانی وحاکم از ابن مسعود روایت می کند که
بود رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه که غضب می شد جرأت نمی شد کسی را که با و کلام کند مگر علی طبرانی وحاکم
از ابن مسعود روایت می کند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نظر بر علی عبادت ست واسناد این حدیث
حسن است ابو یعلی و بزار از سعد بن ابی وقاص روایت می کند که فرمود آنحضرت هر که ایذا رساند علی را پس
بتحقیق ایذا رسانید مرا طبرانی به سند حسن از ام سلمه روایت می کند که فرمود آنحضرت هر که دوست داشت
علی را پس دوست داشت مرا و هر که دوست داشت مرا دوست داشت حق را و هر که بغض داشت با علی
بغض داشت با من و هر که بغض داشت بمن بغض داشت بحق و نیز ام سلمه روایت می کند که شنیده ام رسول الله
را که می فرمود هر که دشنام داد علی را او دشنام داد مرا و از عائشه صدیقه رضی الله عنها مروی ست که فرمود آنحضرت
بهترین اخوان علی ست و بهترین اعمام حمزه و ذکر علی عبادت ست و خطیب از انس روایت می کند که
فرمود آنحضرت عنوان صحیفه مومن حب علی بن ابی طالب ست و ترمذی و نسائی روایت می کند که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که هر آئینه جنت مشتاق ست به سه کسان علی و عمار و سلمان و ابن عباس روایت
می کند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه ام عطیه روایت می کند که فرستاد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سریه که دران علی بود آنحضرت را شنیدم که می فرمود بار خدایا نمیرانی مرا تا نمائی
علی را ام سلمه روایت می کند که میفرمود آنحضرت لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مؤمن هذا
و باقی از صواعق محرقه ابن حجر و ازالة الخفا حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی فاروقی و دیگر کتب باید دید
مجمل اینکه حضرت علی مرتضی و فضائل و را باعث آنست که در اصل جبلت اخلاق قویه که فحول رجال را
می باشند او می داشت از شجاعت و قوت و حمیت و وفا بیش حد و آگهی آن همه اخلاق را در مرضیات خویش صرف نمود

ذکر خاتم الانبیاء والمرسلین سید الاولین والآخرین مولانا ومولی الثقلین محبوب رب المشرقین والمغربین شمس السالکین سراج العارفین مصباح المقربین محب الفقراء والغرباء والمساکین الذی

قال الله تعالی و تبارک فی مدحه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین

اوست ایجاد جهان او وسط	درمیان خلق و خالق رابطه
شاهباز لامکانی جان او	رحمة للعالمین در شان او

لا یمکن ثناؤه من العالمین بل من الملائکة المقربین

سیدنا ابو القاسم محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم

جمهور اهل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکه حضرت اسماعیل و ابراهیم و نوح و شیث علیهم السلام از اجداد کرام آنحضرت اند و اسامی گرامی آنحضرت بسیار اند از انجمله نود و نه نام مشهور اند و نام نامی آنحضرت در توریت احمد و ضحوک و در انجیل حامد و بروایتے فارقلیطا و در آسمان احمد و محمود است ولادت باسعادت آنحضرت باتفاق علما و اهل سیر بعد از طلوع صبح صادق پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبه بود لیکن در تعیین سال و ماه و تاریخ اختلاف است عامهٔ اهل سیر و تواریخ بر آنند که آن سرور در سال فیل متولد شده بعد از پنجاه و پنج یا چهل روز و قولے آنکه هر دو قصه در یک روز واقع شدند و بزعم بعض ولادت آنحضرت بعد سی سال از واقعهٔ فیل است و بگمان بعضے بعد از چهل سال رو داده و قول اول صحیح است و عقیدهٔ جمهور علما آنست که تولد آن سرور در ماه ربیع الاول واقع شد و زعم طائفه آنکه در ماه رمضان واقع شده مشهور آنست که دوازدهم ماه ربیع الاول واقع شده در دوم و هشتم نیز گفته اند بقول بعض اول دوشنبه کز ماه مذکوره بوده و گویند که آن سرور در عهد نوشیروان تولد شده اند بعد از آنکه چهل و دو سال از حکومت او گذشته بود صاحب جامع الاصول وغیره آورده که هشت صد و هشتاد و دو سال از وفات سکندر رومی گذشته بود و بروایت ابن عباس از زمان حضرت عیسیٰ علیه السلام تا ولادت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم

شش صد سال بوده و ابتدای نزول وحی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقول اکثر اصحاب حدیث و اهل سیر
روز دوشنبه سوم یا هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم از ولادت آن سرور صلی الله علیه وسلم بود و نزد جمعی کثیر
از ائمهٔ سیر و تواریخ در ماه مبارک رمضان و بعضے از متاخرین علماے حدیث گفته که ابتداے وحی
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب بود در ماه ربیع الاول و در ابتداے ماه رمضان و معجزاتیکه از آن سرور
صلی الله علیه وسلم ظاهر شده رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر و سخن کردن طفل از اهل یمامه که همان روز
متولد شده بود و سخن کردن آهو و گواهی دادن سوسمار و سوا این بسیار است و آن قدر معجزاتے
که از آنحضرت ظاهر شده اند آنقدر از انبیاے دیگر ظاهر نشده و معراج آنحضرت بقول اکثر در ماه ربیع الاول
سال دوازدهم نبوت واقع شده شب بیست و هفتم و بقولی در ماه رجب بقولی شب بیست و هفتم ماه ربیع الآخر و نزد بعضے
در هفدهم ماه رمضان سال دوازدهم از بعثت واقع شده و هجرت آن سرور با حضرت صدیق اکبر رضی
در شب بیست و هفتم ماه صفر یا غرهٔ ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شد اکثر اهل سیر
بر آنند که بیرون رفتن ایشان از مکه روز دوشنبه بود و بعضے بر آنند که پنجشنبه بود و وجه جمع آنست که
خروج از خانهٔ حضرت ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه و خروج از غار روز دوشنبه بود و در مدینه دوشنبه یا عکس بود و الله
اعلم و باتفاق اهل سیر آن روز که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم داخل مدینهٔ منوره شدند روز دوشنبه بود
از ماه ربیع الاول و در آنکه چندم ماه بود اختلاف است بعضے بر آنند که اول ماه و بقول بعضے دوازدهم و بقولی
سیزدهم بوده و واقعهٔ وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد جمهور اهل سیر هنگام چاشت روز دوشنبه
دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت و بقول بعضے دوم ماه مذکور واقع شده و شب چهارشنبه و بقول
بعضے روز سه شنبه در مدینهٔ معظمه در حجرهٔ حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها در آن مکان قبض
روح مقدس واقع شده و همدران آنحضرت را دفن کردند صلی الله علیه وآله وسلم و سن شریف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شصت و سه سال بود باتفاق از کتب سیر نوشته

سلسلهٔ عالیهٔ قادریهٔ رضویه

بدانکه این سلسله منسوب است بسید السادات حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه

و چون حضرات این سلسله تا حضرت سید نجم الدین غوث الدهر در سلسلهٔ علیه قلندریه ذکر کرده شدند لهذا
آغاز این سلسله از ذکر حضرات ثانی که بعد حضرت سید صاحب اند کرده می شود۔

ذکر سید السادات منبع الفیض و الکرامات الابدی سیدی حضرت نظام الدین غزنوی

منسوب بغزنین که ولایتی معروف ست حضرت ایشان خلیفهٔ رشید پدر خود اند و پدر حضرت سید
نجم الدین غوث الدهر قلندر اند و معاصر حضرت شیخ صدر الدین عارف سهروردی سنه و تاریخ ولادت
و وفات ایشان بدریافت نرسید۔

ذکر شیخ الشیوخ قدوة الاماجد و الاعالی سیدی سید نور الدین مبارک غزنوی

حضرت ایشان مرید و خلیفهٔ شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی اند چون بوجود آمدند والد ماجد
ایشان بخدمت شیخ الشیوخ بردند چنانکه در حال حضرت سید نجم الدین غوث الدهر قلندر نوشته شد
و مراد از مریدین ست که حضرت ایشان خواهرزادهٔ شیخ الشیوخ نیز اند بعد تربیت و هدایت شیخ او را از خلفا
نمود گردانیده بغزنین برای هدایت و ارشاد فرستادند و بعد از ان بدهلی آمد چون به اوصاف زهد و تقوی
دیانت و امانت موصوف بود سلطان شمس الدین التمش او را شیخ الاسلام دهلی مقرر کرد و میر
[illegible] را یافت از حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی منقول ست که بزرگی بود نام او شیخ اجل
شیرازی می گفتند که سید نور الدین مبارک بحالت خورد سالی اول نعمت از وی یافت و در آن وقت
بازرگانی بود از مریدان شیخ اجل نو رفته بخدمت شیخ آمد و عرض کرد که در خانهٔ من پسری ست
شیرخوار نعمتی برای او عطا فرمائید فرمود نیکو باش چون من فردا نماز بامداد بگذارم پسر خود را بیار
و از جانب راست و نظر من در آری از اتفاقات پدر سید نور الدین مبارک هم دران وقت حاضر بود

چون این حدیث از زبان شیخ اجل بشنید با خود گفت که من نیز پسر خود را بیارم چون وقت نماز بامداد
شد بازرگان در آمدن خود درنگ کرد و پدر سید نور الدین مبارک برخاست و قبل از نماز پسر خود را به مسجد برد
و بعد از نماز از جانب راست در نظر شیخ در آورد شیخ در وی نظر کرد و نعمت ولایت بوی ایثار نمود چنانچه این همه
برکت و نعمت که بوی عطا شد از برکت نظر شیخ اجل بود اگرچه بار دیگر سید نور الدین بخدمت شیخ الشیوخ رفت
کار خود تکمیل رسانید و خرقهٔ خلافت گرفت تاریخ وفات ایشان سیزدهم ربیع الثانی سنه شش صد و سی و دو
بقول صاحب اخبار الاخیار و بقولی شش صد و چهل و هفت اند و مقبره جانب شرقی حوض شمسی ست
حضرت ایشان اجازت سلسلهٔ قادریه و سهروردیه هر دو از حضرت شیخ الشیوخ دارند۔

ذکر منبع عیون المجاهدة مطلع انوار الریاضة
سیدی شیخ الشیوخ شهاب الدین السهروردی

سهرورد بضم السین و الراء الاولی چنانچه در بهجة الاسرار و حاشیهٔ مواهب شبراملسی ست از انساب
و در تاریخ ابن خلکان و غیره بفتح راست نسبت بسهرورد بلده ایست نزدیک زنجان از عراق عجم کنیت
ایشان ابو حفص ست و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری پدر بزرگوارش شیخ محمد قریشی سهروردی
است نسب شریفش بحضرت صدیق اکبر منتهی میگردد رضی الله عنه قطب زمان و غوث آوان و عالم
عامل و فاضل کامل و پیشوای وقت بوده اند و مذهب امام شافعی میداشتند در بغداد مشهورترین
متاخرین بودند ارباب طریقت اند و روز دیگر استفتاء مسائل طریقت از وی می کردند مرید عم خود شیخ
ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی بودند و بصحبت حضرت غوث الاعظم سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی
قدس سره العزیز نیز مشرف گشته فوائد عظیم حاصل می نمودند حضرت غوث الاعظم اکثر در حق وی فرموده
که یا عمر انت آخر المشهورین فی العراق حضرت ایشان فرموده اند که در جوانی بعلم کلام مشغول بودم
و کتاب چند در ان یاد گرفتم عم من مرا از ان منع می کرد روزی عم من بزیارت حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه آمد و من با وی بودم مرا گفت حاضر باش که بر مردی می رویم که دل وی از خدای تعالی

خبر سید بو منتظر باش برکات بیارد که چون بنشستم شیخ ابو النجیب گفت یا سید این برادرزاده من
بعلم کلام مشغول ست هرچند منع می کنم از ان باز نمی ایستد حضرت غوث الثقلین فرمودند ای عمر کدام کتاب
حفظ کرده گفتم فلان کتاب و فلان کتاب او دست مبارک خود را بسینه من فرود آورد والله که یک لفظ
از ان کتب بر حفظ من نمانده بود و خدای تعالی همه مسائل آنها بر خاطر من فراموش گردانید و از علم لدنی
مملو ساخت و فرمودند که آنچه یافته ام از برکت شیخ عبد القادر جیلانی است از خلفای ایشان حضرت
نور الدین مبارک غزنوی و حضرت بهاء الدین ذکریا ملتانی و شیخ نجیب الدین علی برغش شیرازی و شیخ
حمید الدین ناگوری و از جمله مسترشدان شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ولادت شیخ الشیوخ در ماه رجب سنه
پانصد و سی و نه هجری ست وفات ایشان در غره ماه محرم سنه ششصد و سی و دو و مزار مبارک درون شهر
بغداد ست و عمر شریف نود و سه سال بود حضرت ایشان را تصانیف بسیار اند مشهورترین ازانها عوارف
المعارف ست که تا حال متداول میان حضرات صوفیه است۔

ذکر الشیخ الاعظم والمرشد الاتم قطب الولایت نجم الهدایت خلاصة سلسلة المحمدیة سلالة البرکات الاحمدیة شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر الجیلانی الحسنی الحسینی رضی الله تعالی عنه

حضرت ایشان مرید و خلیفه حضرت شیخ ابو سعید مبارک مخزومی اند ولادت با سعادت بقول صاحب
سفینة الاولیا و نفحات الانس اول شب ماه رمضان سال چهارصد و هفتاد و بقولی هفتاد و یک
هجری ست و در مناقب الاصفیا مسطور که بماه ربیع الآخر چهارصد و هفتاد و یک هجری ست حنبلی
مذهب بودند و فتوی بر مذهب امام احمد بن حنبل و شافعی میدادند و کنیت آنجناب ابو محمد ست و سبب
ملقب شدن بلقب محی الدین این ست که میفرمودند که روز جمعه از بیرون بغداد در شهر می آمدم ناگاه در
راه بر سر بیماری نحیف البدن متغیر اللون گذشتم بیمار بسوی من متوجه شد و گفت السلام علیک

یا عبد القادر گفتم وعلیک السلام یا عبد الله گفت نزدیک من آی نزدیک وی رفتم گفت مرا بنشان بنشاندم
چون بنشست فی الحال جسد او تازه و صورت او روشن گشت و رنگش صاف گردید گفت مرا می شناسی
گفتم نه گفت من دین جد توام پیش از تو ضعیف شده بودم و بسیار بحالت زار چنانکه دیده حالا مرا خدای تعالی
ببرکت وجود مسعود تو بار دیگر زنده گردانید و انت محی الدین پس او را گذاشتم و در مسجد جامع رفتم شخصی
نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا محی الدین چون نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم می کرد و دست
و پای مرا می بوسیدند و می گفت یا محی الدین و این لقب آنجناب در زمین ست و در آسمان لقب
وی باز اشهب و غوث الثقلین و تصرف آنجناب بر جن و ملک و انس بوده چنانچه آدمیان در مجلس وی
حاضر شده مستفیض می شدند جنیان نیز حاضر می گشتند و اسلام می آوردند عمر شریف نود سال و وفات
در شب جمعه بعد نماز عشا یازدهم ربیع الآخر و بروایتی نهم سنه پانصد و شصت و یک یا پانصد و شصت و دو
باقی در کتب دیگر موجود ست حاجت بیان نیست از خلفای حضرت ایشان شیخ شهاب الدین سهروردی
و شیخ ابو محمد یونس القصار الهاشمی و شیخ ابو الحسن علی بن جامع و غیرهم اند۔

فائده بدانکه آنحضرت را جیلی از آن جهت می گویند که اصل شان از ولایت جیل ست و ولادت باسعادت
نیز در آنجا واقع شده و آن ملکی ست ورای طبرستان که آن را جیلان و گیلان و گیل نیز گویند و بعضی گفته اند
جیل موضعی ست بر کنار دجله یک روزه راه از بغداد بطرف واسط و نیز موضعی ست جیل نزدیک ائن
عجب نسبت این دو موضع هم گیلی و گیلانی و جیلانی می گویند اما جماعتی که نسبت آنحضرت باین دو
موضع کرده اند از آنجمله یکی صاحب روضة النواظر ست که از اکابر وقت بوده اند و قول ایشان سند ست
نوشته اند که قول آنها غلط ست و گفته اند می تواند بود که آنحضرت درین موضع چند روز اقامت نموده باشند
چنانچه در بهجه عجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلان ست و صاحب معجم البلدان آنحضرت را به موضع نشیز
که از مضافات گیلان ست نسبت کرده والله اعلم۔

ذکر امام الاولیاء و مقام الاصفیاء مرشد

غوث الثقلین حضرت شیخ ابو سعید مبارک مخزومی

لفظ المخزومی بالزاء است یا بالراء المهملة منسوب به مخرم که محله در بغداد است و بزا منسوب بقبیله ایست که در عرب مشهور است کما قال مولانا الشاه ولی الله محدث در انتباه فی سلاسل اولیاء الله وفی الحکمات الاثیریة علی الاحادیث الجزریة قال الحافظ ابن ناصر الدین ابی سعید بسکون العین بینهما الدال هو المبارک بن علی بن الحسین بن بندار البغدادی المخرمی کما فی رسالة الخرقة للامام ابن العربی هو بکسر المهملة المشددة نسبة الی المخرم محلة ببغداد وشرقیها انتهی اختلف ابن المخرم وانقدم انتهی الذهبی والشمس بن الجزری وابن ناصر الدین والیافعی والزبیدی والشیخ علی المتقی و مولانا عبد الحق دهلوی وعلم جرا الی القشاشی والکردی و فی النفحات و حاشیته و هو المذکور فی الاسانید الحنفیة البلاد الهندیة المخزومی کاتب المخزومی مگوید که قول فیصل همین است که اگر خوانده شود مخرم براء مهمله پس منسوب بمحله بغداد است و اگر براء معجمه پس منسوب به بنی مخزوم قبیله عرب است چنانکه حضرت شاه صاحب افاده فرموده اند نام حضرت ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است قدوة سالکان و قبله عارفان پیر طریقت واقف اسرار حقیقت و صحبت از خضر علیه السلام و حنبلی المذهب اند مرید شیخ ابو الحسن علی هکاری و پیر خرقه حضرت غوث الثقلین رض بناء مدرسه الازج که تفویض به غوث الثقلین رض منسوب ست ایشان کرده اند و در حیات خود باوشان داده بودند چنانچه قبر شریف حضرت غوث الاعظم در همان مدرسه است وفات حضرت شیخ ابو سعید باتفاق اهل تواریخ در ماه محرم سال پانصد و سیزده هجری است و باقوال بعضی در سال پانصد و هشت بوقوع آمده۔

ذکر سلطان الاولیا برهان الاتقیا قدوة العارفین عمدة الواصلین حضرت شیخ ابو الحسن علی هکاری

بدانکه ایشان ابو الحسن علی بن محمد بن جعفر القرشی الهکاری اند و جمهور مورخین و محدثین گویند که علی بن محمد است و موافق اند جمهور را زواد و قشاشی و کردی و شیخ اکبر و جامی و محقق دهلوی گویند که ابی الحسن علی

ابن محمد بن یوسف القرشی الاموی الهکاری و ابن خلکان گوید که بفتح ها و تشدید کاف و بعد الف را از جمله
نسبت ست بسوی قبیلهٔ از اکراد لهم معاقل و حصون و قری من بلاد الموصل و در قاموس ست
کہ هکاریه شده ناحیه ایست فوق موصل حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی در انتباه می فرماید
الهکاری بتخفیف کاف نسبت ست به هکاریه قبیلهٔ از اکراد کذا قال الشیخ ابراهیم الکردی فی غیر هذه الجمع
انتهی ملا عبد الغفور لاری به تشدید کاف ضبط کرده اند در ترجمهٔ عدی ابن مسافر هکاری پس آنچه منسوب
به قبیلهٔ اکراد ست بتخفیف باید خواند و آنچه منسوب به هکاریه که شهریست بشام به تشدید باید خواند هذا هو
وجه التطبیق و شیخ الاسلام ابو الحسن علی اموی قرشی منسوب بشهر هکاریه است کذا رأیته بخط بعضهم عن
لب الانساب غرضکه حضرت ایشان از بزرگان مشائخ و مقتدای زمان صاحب خوارق و کرامات صائم الدهر
و قائم اللیل بودند گویند که بعد سه روز لقمهٔ طعام خوردی و دو ختم قرآن بعد از نماز خفتن تا نماز تهجد کردی
مرید و خلیفهٔ شیخ الشیوخ ابو الفرح یوسف طرطوسی اند وفات ایشان در ماه محرم سال چارصد و هشتاد و شش
هجری بوقوع آمده و نزد بعضے سال چارصد و هشتاد و چار و پنج نیز ست۔

ذکر سراج الاصفیا و نبراس الاولیا برهان الواصلین و حجة الله فی العالمین حضرت شیخ ابو الفرح یوسف الطرطوسی

در بعضے روایات طرسوسی نام آنحضرت در مناقب الاولیا خواجه یوسف طرطوسی گفته و در سفینة الاولیا
مذکور ست که شیخ ابو الفرح یوسف طرسوسی اصل ایشان از طرسوس ست انتهی و این نسبت بسوی طرطوس ست
که بلده ایست در قاموس گوید که طرسوس بروزن حلزون بلده اسلامی ست که بود برای
رمن و بعد از ان باز آمد درین هنگام مسلمانان ایشان مرید ابو الفضل عبد الواحد تمیمی اند
قدوهٔ اولیائے زمان و زبدهٔ مشائخ جهان صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود و در توکل
قدم محکم داشت و در تجرید و تفرید یگانهٔ وقت بود وفات ایشان در سال چارصد و چهل و هفت
باتفاق اهل تواریخ ست۔

ذکر قبلة الاولیا وکعبة الاصفیا نخبة العارفین وعمدة الواقفین حضرت شیخ ابو الفضل عبد الواحد تمیمی رح

ودر بعضے روایات یمنی منسوب بہ یمن کہ شہریست مشہور و تمیمی منسوب بہ بنی تمیم قبیلۂ عرب آنحضرت مرید وخلیفہ پدر خود حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی اند کنیت ایشان ابو الفضل نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث بن اسد از بزرگان این طائفہ علیہ وخادم شریعت وسالک طریقت واقف حقیقت و امام اہلسنت وجماعت بودند در راہ شریعت وطریقت قدم بر قدم پیر روشن ضمیر خود داشتند واز کمل مریدان وخلفائے حضرت شیخ ابوبکر شبلی بودند محدث یمنی وشیخ اسحق المحدث الطبری وفقیہ شعبی وحافظ برہان العلوی وفقیہ الجبال ابن عمرو حافظ شمس ابن الجزری وحافظ ابو الفتوح الطاؤسی ومحدث دادیافعی وغیرہم گویند کہ ایشان از ابوبکر شبلی خرقہ پوشیدہ اند وروایت کردند امام حافظ یونس العباسی صاحب امام ابن العربی وامام شہاب الدین سہروردی صاحب قسطلانی وجمال العسقلانی وامام جلال البخاری وامام الفقیہ المحدث موفق الدین ابو محمد عبد اللہ محمد بن احمد بن محمد بن قدامہ وحافظ ابو المظفر یوسف السرمری حافظ شمس الدین ابی عبد اللہ بن ابی بکر الدمشقی الشہیر بابن ناصر الدین وحافظ زین الدین رضوان المقری وحافظ شمس السخاوی وشیخ علی المتقی ومحدث قشاشی وغیرہم کہ ایشان خرقہ پوشیدہ اند از پدر خود شیخ عبد العزیز می گوید بندہ ضعیف کہ این مضائقہ ندارد زیرا کہ تعاصر میان این حضرات متحقق ست چنانکہ حضرت اعلحضرات مرشدی وجدابی شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ در کتاب مستطاب کشف المتواری فی احوال نظام الدین القاری مؤلفہ خود بصفحہ ۱۰۸ میفرمایند کہ در کتب بعضے خاندان قادریہ درمیان ابو الفضل عبد الواحد تمیمی وابوبکر شبلی واسطہ شیخ عبد العزیز می نویسند ودر بعضے خاندان نمی نویسند پس ہر دو صورت جائز ست بدین وجہ کہ شیخ ابو الفضل وشیخ عبد العزیز ہر دو را از شیخ ابوبکر شبلی رسیدہ است پس ابو الفضل از طرف پدر خود شیخ عبد العزیز ہم مجاز بود وہم از طرف شیخ ابوبکر شبلی قدس سرہ انتہی وفات ایشان در ماہ جمادی الاخری سنہ چہارصد وبست وپنج ہجری وبقول بعضے بست وشش ہجری است ومزار ایشان مقبرۂ امام احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہ واقع بغداد ست۔

ذکر عمدة السلاک وعمدة النساک حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی رح

عبادت کنندہ ۱۲

همچنین در نسبت ایشان یمنی و تمیمی هم اختلاف ست حضرت ایشان از اعاظم مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند فاضل و کامل و مقتدائے زمانه و از کبار اولیاء الله و سر حلقه صوفیان عالی مقام اند کمالات و کرامات و حالات ایشان از بیان مستغنی اند سال وفات ایشان بدریافت نرسید۔

ذکر رأس القوم و رئیسهم فخر الاولیا تاج الاصفیا صاحب الکرامات العالیه عارف مقامات الالٰهیه حضرت شیخ ابوبکر شبلی رح

کنیت ایشان ابوبکر ست و نام جعفر ابن یونس و صحیح داشته این را شیخ الاسلام هروی و تابع شد آن را جامی و همین مکتوب ست بر مزار او و سلمی و قشیری و ابوبکر کلاآبادی و جلالی و ابن خلکان و ذهبی و یافعی دلف ابن جحدر گویند و بعضے دلف ابن جعفر و حافظ لخمی گویند که ابوبکر محمد بن خلف و کنیت کرده شد به دلف و رد ا دگوید که بر آنند مشائخ ما و متابعت کرده اند او شان را قشانی و کردی و سندی گوید که محمد بن دلف بضم دال المهملة و فتح اللام بن خلف بن محمد بن جحدر بفتح الجیم فمهملات کجعفر المحدث الفقیه المالکی المصری البغدادی المتوفی من السماع فیا ار دی الهروی و شبلی نسبت ست بشبلیه و این دهی ست از دهات اشروشنه از بلاد ما وراء النهر و مرید خاص حضرت شیخ جنید اند و خرقه نیز از ایشان دارند چنانچه سیفرمودند که هر قومی را تاجی ست و تاج این قوم شبلی ست مالکی المذهب بودند و بقول اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان ست و در طبقات سلمی مذکور ست که خراسانی الاصل و بغدادی المولد والمنشا اند و بقول مولد ایشان سامره است و اصل از اسر و شنه که از توابع فرغانه است وفات ایشان در شب جمعه بست و هفتم ماه ذی الحجه سال سه صد و سی و چار هجری بوده و مدت عمر شریف هشتاد و هفت سال و قبر در بغداد ست۔

نقل ست که از حضرت شیخ شبلی پرسیدند که اکرم الاکرمین که بود فرمود تد آن بود که گناه آمرزنده باشد هر کسے را و بآن گناه عذاب نکند که این گناه ست که من فلان دوست و بنده خود را آمرزیدم و در مناقب الاولیا

مسطور ست که ابوبکر شبلی خلیفه رشید حضرت جنید بغدادی است و جنید گفت چشمی که یکبار بر رامی نگرید شبلی بنگرید
فانه عین من عیون الله اصلش از ... نشو و نما ببغداد یافته در ابتدای حال در مجلس خیر نساج توبه کرد
و بخدمت جنید رو گذاشت۔

نقل ست که شبلی روزی بر بازار گذشت خیار فروشی می گفت ده خیار بدانگی شبلی گفت هرگاه که ده خیار
بدانگی فروخته باشند بد آن پیش ارزان چه باشد۔

نقل ست که شبلی مرض الموت داشت مریدی گرفته به مسجد میرفت مردی در راهش آمد گفت که مرا فردا
با این مرد کاریست چون بخانه آمد جان شب وفات یافت گفتند در فلان موضع نیکو عشائیست خادم گفت
بیا از وقت است ازچه دانستی گفت ... گفته بود که فردا با این مرد کاریست **مقالات** گفت آزادی آزادی
دل ست تا آزادی تن گفت عجب تر آنکه هر که خدا را شناسد و عصیان کند گفت یاران سرمایه وقت نگهدارید
و را انجان تمهید کفر الا ارشما خواهد بود۔

ذکر قدوة المقربین ذروة ارباب الیقین صفوة اصحاب الصحو والتمکین باسط الایادی حضرت خواجه ابوالقاسم جنید بغدادی رح

کنیت ایشان ابوالقاسم و لقب سید الطائفه و طاوس العلما و قواریری و زجاج و خزاز زجاج ازان گفتند که
پدر ایشان محمد بن جنید آبگینه فروش بود و خزاز بفتح خای معجمه و تشدید زا و بعد الف رای ثانیه کسی که بعمل خز
مشغول باشد و قواریری بفتح قاف و بعد الف رای مکسور و بعد ازان یای تحتانیه ساکنه و لیس ازین رای ثانیه
نسبت آن گویند که پدرش قواریری بوده و الد حضرت ایشان از نهاوند بوده اند و مولد و منشا سید الطائفه بغداد
بوده و همین است نام او پیش ائمه متقدمین و سمعانی و سبکی و غیرهم و در قاموس ست که جنید کزبیر لقب ابوالقاسم سعید
ابن عبید سلطان الطائفة الصوفیه مرید کامل و خواهرزاده سری سقطی اند مرجع مشایخ کبار و مطلع سادات با اعتبار
سید الحقائق والاسرار سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت مقتدای جهان و اوتاد زمان و از ائمه سادات این قوم
بوده اند و به حارث محاسبی صحبت قدس سره صحبت داشته اند و رویم و ابوالحسین نوری و شبلی و خراز و غیره

مشائخ سلسلهٔ نسبت خود بایشان درست می کنند و منسوبان ایشان را جنیدیه خوانند و ازین جهت ایشان را
سید الطائفه و امام الائمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت ست و هیچ کس از مشائخ متقدمین و متاخرین ظاهر و باطن
ایشان انگشت نمی توانست نهاد بقبول همه بوده بناء طریقهٔ ایشان بر صحو و سکر ست چنانچه صاحب کشف المحجوب مفصل بیان کرده اند
روزی از سری سقطی قدس سره پرسیدند که هیچ مرید را درجه بلندتر از پیر شده هست گفت بلی جنید فوق درجهٔ من ست خلیفهٔ بغداد
رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بی ادب نباشم که نیم روز با جنید صحبت داشته ام یعنی هر کس که نیم روز با جنید صحبت
داشته باشد از وی ادبی نیاید و شیخ ابو جعفر حداد گفته اند که اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت شیخ جنید سی سال نماز خفتن
گذارده بپائی ایستاده تسبیح الله گفتی و بامداد بوضوء نماز بامداد گذاردی و می فرمودند که خدای تعالی سی سال بزبان جنید با جنید
سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه و نیز می فرمودند که یک روز دلم گم شده بود گفتم الٰهی
دلم باز ده ندائی شنیدم که جنید ما دل بدان ربوده ایم تا با ما بمانی تو باز میخواهی که تا با غیر ما بمانی ۔
نقل ست که یکی از بزرگان رسول الله صلی الله علیه وسلم را بخواب دید نشسته و شیخ جنید حاضر شخصی فتوی
آورد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند که بر جنید ده گفت یا رسول الله تو حاضری فتوی بدیگری چون دهیم
فرموده چندانکه انبیا را بهمه امت خود مباهات بود مرا به جنید مباهات است حضرت شیخ ابو الظاهر باطن از شرع شریف آراسته بود
نقل ست که روزی سخن می گفتند مریدی نعره زد او را از ان منع کردند و بر بجا نیدند و فرمودند که اگر بار دیگر
نعره زنی ترا مهجور خواهم کرد بعد از ان باز سخن شدند این جوان خود را نگاه داشت تا حال بجائی رسید که طاقتش
نماند هلاک شد رفتند او را دیدند درمیان دلق خاکستر شده بود ۔
نقل ست که در بغداد روزی دزدی را آویخته بودند رفتند و پای دزد را بوسیدند مردم از ان سوال
کردند گفتند هزار رحمت بروی باد که درکار خود مرد بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانیده که سر در سر آن کار
کرد وفات ایشان روز شنبه بست و هفتم ماه رجب سال دو صد و نود و هفت هجری بود و در تاریخ یافعی ست
سال دو صد و نود و هفت و بقولی دو صد و نود و نه هجری بوده و قول اول اصح ست گویند چون وفات ایشان
نزدیک رسید تسبیح می گفتند با انگشت عقد می گرفتند یا چهار انگشت بستند و انگشت مسبحه را واگذاشتند
و بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و چشم پوشید و برحمت حق پیوستند چون غسال بوقت غسل خواست که آب بچشم رساند

ہاتفی آواز داد کہ دست از دیدۂ دوست ما بدار کہ چشمی کہ بنام ما بستہ باشد چرا بلقای ما نکشاید پس خواست کہ انگشت منعقدہ را بکشاید آواز آمد کہ انگشتی کہ بنام ما بستہ شد چرا بغیر ما کشادہ گردد، مزار ایشان در بغداد است

ذکر برہان الکاشفین و سلطان العاشقین الصادقین منبع الفیوضات الابدی حضرت خواجہ سری ابن مغلس السقطی رح

کنیت ایشان ابو الحسین است مرید حضرت معروف کرخی اند و خال حضرت جنید ابن خلکان گوید کہ السری ولد المغلس بضم المیم و فتح الغین المعجمة و کسر اللام المشددة و بعدہا سین المہملة یعنی مصلی الفجر فی الغلس و غلس یعنی تاریکی آخر شب کذا فی المنتخب و سقطی نسبت است بسوی فروخت سقط یعنی متاع ردی کذا فی القاموس ایشان مقتدای زمان و شیخ وقت و امام اہل تصوف بودہ اند و اول کسیکہ در بغداد سخن حقائق گفت او بود و اکثر اولیای عراق مرید او بودند در مبادی حال سقط فروش بودند از صحبت معروف السقطی شدند در ابتدای حال بدکان خویش ہر شب دہ ہزار رکعت میخواندند مردی گفت کہ فلان بزرگ از کوہ لکام ترا سلام رسانید گفت در کوہ بودن کاری نبود مرد باید کہ در بازار بحق مشغول باشد روزی گفتند کہ بازار بغداد بسوخت گفت من نیز فارغ شدم چون دکان خویش مسلم دیدند گفتند الحمد للہ و ہمہ کالا را بفقرا دادند و گوشہ گرفتند گفت پنجاہ سال است کہ استغفار کنم ازان شکری کہ کردم کہ چرا خود را بہتر از مسلمانان خواستم حضرت جنید میفرماید کہ روزی سری سقطی می گریست ازین حال پرسیدند گفت کہ کوزہ بر ہوا آویختم تا آب سرد شود حوری زیبا دیدم گفتم تو آن کیستی گفت آن کسیکہ کوزہ در ہوا ندارد وفات او سنہ دو صد و پنجاہ و سہ سوم رمضان شریف روز سہ شنبہ بعد الفجر و بقولی سنہ دو صد و پنجاہ و مدفون شدند در بغداد با شونیزیہ بغداد

ذکر امام الہمام و الفقیہ المحدث العلام مہبط الفیوض السری حضرت شیخ معروف کرخی رح

کنیت ایشان ابو محفوظ و نام پدر ایشان فیروز و بقولی فیرزان و بعضی نگارند کہ معروف بن علی الکرخی منسوب بکرخ کہ محلہ بغداد است ابن خلکان گوید کرخی بفتح الکاف و سکون الراء و بعدہا خاء معجمة ہذہ النسبة الی الکرخ

وهو اسم لتسعة مواضع ذکرها یاقوت الحموی فی کتابه واشهرها کرخ بغداد و الصحیح ان معروف الکرخی منه انتهی و حفاظ
حدیث در مناقب ایشان کتبها نگاشته اند چنانچه از او شان ابونعیم اصبهانی ست و ابن جوزی در صفوة الصفوة
گوید که ابراهیم حربی گفت که قبر معروف کرخی تریاق مجرب ست برای قضاء حاجات و اجابت دعوات و تجربه
کرده اند این را اهل معرفت و ثقه و همچنین نقل کرده سُلمی و قشیری و هروی و ابن خلکان و یافعی و سبکی و ابن الجوزی
و شعرانی و امثالهم و ابن حبان در ثقات می گوید که اهل عراق بسیار حکایات در کرامات و استجابت نقل کرده اند
و علامه شبراملسی در حاشیه مواهب از شیخ الاسلام ذکریا شافعی در شرح رسالهٔ قشیری نقل می آرد که ابوعبدالرحمن
زهری گفت که هر که پیش قبر امام معروف کرخی قل هو الله یکصد بار خواند و حاجتی که داشته باشد بخواهد روا گردد
و همچنین منقول ست که خواندن این عمل در روا گردانیدن حاجت پیش قبر اشهب و ابن قاسم صاحبی مالک
انتهی غرضکه حضرت معروف کرخی با والدین بر دین ترسا بودند و بر دست امام علی موسی رضا مسلمان شدند و حضرت
امام را با ایشان کمال محبت و عنایت بود و آنچه یافته اند از تربیت و برکت امام بوده و دربانی امام میکردند
در فخر الحسن ست نقلا عن الصواعق المحرقة فی ترجمة امام علی موسی رضا که از موالی امام حضرت معروف کرخی
استاد سری سقطی ست انتهی و شیخ عبدالوهاب شعرانی در طبقات خود در ترجمهٔ معروف می گوید که هو من موالی علی بن
موسی الرضا صحب داود الطائی و مناوی ذکر کرده که موسی رضا او را از موالی او گرفته بود و معنی مولی مولی
العتق نیست بلکه مولی الاسلام کما یفهم من حدیث الطبرانی و ابن عدی و الدارقطنی و البیهقی و غیرهم عن ابی امامة
من اسلم علی یدیه رجلا فله ولاءه و بخاری در تاریخ خود و ابی داود و طحاوی از تمیم داری ورده که سواء
ارید بالولاء ولاء کالارث او ولاء الموالات، فلا منافات و این مثل قول ابن حبان ست
در بیان نصرانی که با کرام سر امام حسین الشهید مشرف شده بود و پس از کرامتی دیده اسلام آورد و گردید مولی الحسین
ای منسوب بندگان و گویا تابعدار و خادم و معنی مولی ولی و سید نیز آمده کما قال العلامة الحرابی و المولی
هو الولی اللازم الولایة القائم بها الدائم علیها ذکره الفاضل المناوی فی شرح الجامع الصغیر فی حدیث
من کنت مولاه و تمام این قصه حضوری حضرت معروف با والدین و اسلام آوردن در مرآة الجنان مذکور
است و نیز امام قشیری از شیخ خود امام المجتهد فی الآفاق القاری صحیح البخاری نقل کرده و هم ابن خلکان و ابن تحقیق

کاتب الحروف باید دانست که لفظ مولی مستعمل است بر چند معنی یکے بمعنی اولی چنانچه در قرآن مجید در حق منافقین است
ماویکم النار هی مولاکم دوم بمعنی ناصر چنانکه در قرآن مجید ست ان الکافرین لا مولی لهم سوم بمعنی وارث
چنانکه در قرآن مجید ست و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون چهارم بمعنی عصبه قال الله تعالی
وانی خفت الموالی پنجم بمعنی صدیق قال الله تعالی یوم لا یغنی مولا عن مولا شیئا ششم بمعنی سید
ومعتق صاحب تذکرة الاولیا گوید که اگر معروف نبودی عارف نبودی صاحب کشف المحجوب گوید که معروف کرخی
را مناقب و فضائل بسیار است اند فنون علم مقتدائے قوم بود و حضرت شیخ معروف فرموده اند که علامت
جوان مردان سه چیز بود یکے وفائے بخلاف دیگر سپاسہائے لنعمت و دیگر عطائے بے سوال ایشان حنفی المذهب
بودند وفات ایشان در دوم محرم سال دوصد هجری رو داد و قبر در بغداد است۔

ذکر امام الهمام علم الاعلام المحدث الفقیه و المحقق المدقق النبیه سیدی ابو الحسن علی الرضا

بکسر الراء و فتح المعجمة کما فی التقریب وغیره ولادت ایشان در مدینه منوره بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر
سال یکصد و پنجاه و سه هجری بعد از وفات جد ایشان امام جعفر صادق پنج سال و بقولے هشتم
شوال و بقولے هفتم و بقولے ششم و نزد بعضے در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده مادر ایشان
ام ولد بودند که ایشان را نجمه و ام البنین نیز گفته اند و ایشان کنیزک حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند
آورده اند که حمیده پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که فرمودند که کنیز خود را بموسی پسر خود بخش زود باشد
که از وے فرزندے بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و از ام الرضا روایت می کنند که چون برضا حامله
شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل می شنیدم و زمانیکه رضا بوجود
آمد دست خود بر زمین نهاد و روئے بآسمان کرد و لبهای مبارک می جنبانید چنانچه کسے سخن گوید و مناجات
کند مدت عمر شریف ایشان چهل و نه سال بود و بقولے پنجاه سال و وفات ایشان در ولایت طوس
واقع شده در قریه سناباد از روستاق نوقان روز جمعه بست و یکم یا نهم ماه رمضان سال دوصد و هشت هجری

ابن حبان گوید که مات علی بن موسی الرضا بطوس من شربة سقاها ایاه المامون فمات من ساعته وذلک
من یوم السبت آخر سنة ثلاث ومائتین وسمعانی در انساب گوید که وفات یافت آخر روز از سنه دو صد وسه هجری
زهر داده شد بآب انگور و ابن خلکان گوید که وفات امام در آخر صفر سنه دو صد و دو است و بعضے گویند پنجم
ذی الحجه و نزد بعضے سیزدهم ذیقعده سنه دو صد و سه هجری ذکر کرده است یافعی و نزد بعضے وفات امام پنجم
یا نهم رمضان و نزد بعضے چاردهم ذیقعده و نزد بعضے هفتم صفر سنه دو صد و دو علی اختلاف الاقوال
و در سفینة الاولیا است که قبر ایشان در قبه قبر هارون رشید است بقریه که مشهور است بسرای حمید بن قحطبة الطائی
است و آن قریه امروز معموره کلان ست و بمشهد اشتهار دارد و در مناقب الاولیا است که حضرت امام علی رضا
در مدینه روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر سنه ثلاثه وخمسین ومائة متولد شد و بروز دوشنبه نهم ماه رمضان سنه
دو صد و یک بروایتے دو شربت شهادت چشیده در حدود طوس در مشهد مقدس مدفون گردید و اولاد پنج پسر
بوده اند امام محمد تقی و جعفر و حسین و علی و حسن۔

ذکر امام العالم وارث الکمال المحمدی عارف اطوار الوصال الاحمدی سلالة السادات الاعاظم ابی الحسن ابی ابراهیم موسی الکاظم رضی

امام شافعی گوید که قبر امام تریاق مجرب ست روایت کرد این را بسیاری از کسان کذا ذکر العلامة الفقیه العارف احمد
المعروف بزروق المغربی و در صواعق محرقه است که موسی کاظم را کاظم از ان گویند که بود کثیر العفو والحلم واعبد اهل زمان
واعلم واسخا ناس و در سفینة الاولیا است که ایشان ابن جعفر صادق اند و در مناقب الاولیا مذکور است که چون
امام جعفر صادق به بست وشش سالگی رسید موسی کاظم در مدینه وقیل در ابوا در یکشنبه هفتم صفر سنه یک صد و نه
هجری متولد گردید و در جمعه بست و چارم صفر سنه یک صد و هشتاد و سه در بغداد وفات یافت ولقب سے در سنه
یک صد و شصت و سه کذا فی طبقات شعرانی۔

نقل ست که چون حضرت کاظم را یحیی بن خالد در رطب بموجب فرموده هارون رشید زهر داد ایشان بعد
تناول زهر فرمود که امروز معاندان اهلبیت رسول الله مرا زهر داده اند فردا بدن من سرخ خواهد شد و پس فردا

نصفی سرخ و نصفی سیاه خواهد گشت آنگاه من ازین جهان فنا بدار البقا رحلت خواهم کرد پس همچنان شد که
فرموده بود امام ایشان که در مجلس کشیخ ست و مادرش حمیده ام ولد بود بست و هشت دختر گذاشت و سی و یک پسر
این قدر ست مختصر مدت عمر شریف ایشان پنجاه و چهار سال و بقولے پنجاه و پنج سال بود۔

ذکر صفوة المجتهدین الاعلام و قدوة المحدثین الانام المتوکل علی الله الخالق ابی عبد الله جعفر الصادق رضی

کنیت ایشان ابو عبد الله یا ابو اسمعیل و لقب صادق و نام جعفر و هو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم نام مادر ایشان فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق ولادت ایشان در مدینه در سال هشتاد از هجری و بقولے هشتاد و سه در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بود مدت عمر شریف شصت و هشت سال و بقولے شصت و پنج سال وفات ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سال یکصد و چهل و هشت هجری و قبر ایشان در بقیع ست در مناقب الاولیا مسطورست که حضرت امام جعفر صادق تولدش در مدینه روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاول در سنه هشتاد و سه هجری بود امام جامع علوم ظاهری و باطنی بود و جمعی از اهل طریقت بخدمت امام استفاده نموده اند از انجمله بایزید بسطامی اند۔

نقل ست که امام جعفر را دخلت کردند سفیان ثوری بر در رسید گفت مردم از انفاس متبرک تو محروم اند فرمود فسد الزمان و تغیر الاخوان۔

نقل ست که مردی امام را گفت کمال فضیلت ست و لیکن متکبر فرمود از کبر خود بر آمدم این کبریائی است بکبر خود نمانی **مقالات** میفرمود که بسا معصیت که بنده را بخدا نزدیک کند و بسا طاعت که دور کند که مطیع با عجب باشد عاصی هست و عاصی با ندامت مطیع و گفت خدا را در دنیا هم بهشت ست و هم دوزخ بهشت دنیا عافیت ست و دوزخ بلا و عافیت آنست که کار خود بخدا گذاری و بلا آنکه کار خدا بنفس گذاری و گفت اگر اولیا را صحبت اعدا مضر بودی آسیه رضی الله عنها را از فرعون ضرر رسیدی و اگر اعدا را از اولیا منفعت بودی زن نوح علیه السلام و زن لوط علیه السلام را نجات میسر شدی در پانزدهم ماه رجب سنه

یک صد و چهل و هشت هجری روز دوشنبه وفات یافت و خلافت گذاشت امام موسی کاظم و عبدالله افطح و
اسمعیل را و در بقیع دفن نموده شد۔

ذکر امام الهمام اجل المقام وارث برکات جید الصمد امام محمد الباقر رضی

کنیت ایشان ابوجعفر و لقب باقر و نام محمد ولادت ایشان در مدینه مطهره پیش از قتل امیر المؤمنین حسین چهار سال
بود در روز جمعه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان ام عبدالله بود بنت امیر المؤمنین حسن بن
علی مرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان سلام رسانیده اند چنانچه در کتب سیر از جابر رضی منقول ست
گفت روزی پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم مرا فرمود که ای جابر زنده شاید که تو بمانی تا آن وقت که ملاقات
کنی با یکی از فرزندان من که وی را محمد بن علی بن حسین گویند خدای تعالی وی را نور و حکمت خواهد داد وی را
از من سلام رسان مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال و بقولی شصت سال و بقولی هفتاد و سه
و در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق منقول ست که عمر ایشان پنجاه و هشت سال و وفات ایشان ماه ربیع الاول
در سال یک صد و سیزده هجری بوده و بقول یحیی بن معین در سال یک صد و هیزده هجری و بقولی یک صد
و هفده و قبر ایشان در بقیع ست نزد مزار امام زین العابدین و در مناقب الاولیا مسطور ست که حضرت امام محمد باقر
ولادتش روز جمعه ششم ماه صفر سنه شصت و پنج هجری بود و مادرش فاطمه بنت امام حسن بود و عمر امام پنجاه و دو
سال و دوازده روز بود در روز دوشنبه ماه رجب سنه یک صد و هشت یا هفت هجری وفات یافت و قبر در بقیع ست
شش پسر گذاشت امام جعفر صادق و علی و عبدالله و ابراهیم و احمد و حسین۔

ذکر سید السادات منبع الفیض و البرکات قدوة الزاهدین و العابدین حضرت امام زین العابدین

کنیت ایشان ابو محمد ست و نام علی و در سفینة الاولیا مسطور ست که کنیت ایشان ابو محمد ست و ابو الحسن نیز
گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و هو ابن حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهما ایشان امام چهارم اند ولادت

ایشان بمدینه منوره بوده است پنجم شعبان. در شنبه در سال سی و سه از هجرت و بقولی سی و هشت یا سی و هفت
و نام مادر ایشان شهربانوست دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بوده یا سلافه نام مدت عمر ایشان شصت و یک
سال یا شصت و دو سال بوده و بقولی پنجاه و هشت سال و بقولی پنجاه و هفت سال و بقولی پنجاه و پنج
سال وفات ایشان در شب هیجدهم ماه محرم سال نود و چهار هجری یا نود و پنج یا نود و سه روی نموده قبر ایشان
نزد قبر حضرت امام حسن در جنة البقیع واقع مدینه منوره است رضی الله عنه و در مناقب الاولیا مسطور است
که حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه تولدش بمدینه روز دوشنبه ماه شعبان سنه ست و اربعین بوده در
پانزده سالگی امام را یزید حبس نمود بعد خلاصی از آن بمدینه استقامت ورزید۔

نقل است که هرگاه امام وضوء می کرد روی مبارک ایشان زردی شد ازین حال پرسیدند گفت که
می دانید که پیش که خواهم ایستاد۔

نقل است که یزید در سنه شصت و سه هجری مسلم بن عقبه را با دوازده هزار سوار بر مدینه فرستاد که از
اهل مدینه بیعت ستاند و گرنه قتل و تاراج کند اهل مدینه بر سر خندق جنگ کرده غالب آمدند چون فوج دیگر
مروان درون مدینه در آمد عبد الله بن زبیر که بعد از امام حسین مردم با او گرویده بودند بمکه گریخت ده هزار مردم مدینه
کشته شدند بقیه بیعت قبول کردند و بعضی گریختند۔

نقل است که مسلم بن عقبه امام زین العابدین رضی الله عنه را بخشم تمام طلب نمود چون امام در رسید مسلم
برخاست و تعظیم نمود و گفت بفرما هرچه فرمائی امام در حق هرکه شفاعت میفرمود قبول می نمود چون امام بخانه
آمد مسلم را پرسیدند چه سلوک کردی گفت باختیار من نبود که دلم از خوف و صلابت پر بود و امام را پرسیدند
چه لبهای جنبانیدی فرمود می خواندم اللهم رب السموات السبع تا آخر مسلم بعد از فتح مدینه بطلب
عبد الله بن زبیر بطرف مکه روان گشت در اثنای راه بجهنم رفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود من اذابه اهل المدینة
بسوء اذابه کما یذوب الملح فی الماء آخر وقت حصین را نائب خود ساخت حصین مکه را محاصره نموده
منجنیق نهاد ناگاه در غره ربیع الآخر خبر رسید که در نصف ربیع الاول سنه شصت و چهار هجری بادشاه بازاکی
ذات الجنب ازین عالم رفت بعده مروان خارجی بر تخت نشست دران زمان امام هفده ساله بود چون نوزده سالگی

رسید امام محمد باقر متولد گردید و هرگاه به سی و هفت سالگی رسید امام جعفر صادق رضی الله عنه بجای امام محمد باقر
رضی الله عنه متولد گشت و عمر امام چهل و هشت سال و نه ماه بود که روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سنه نود و چهار هجری
وفات یافت قبر وی در بقیع ست هشت پسر گذاشت امام محمد باقر و عبد الله و زید و علی و حسن و حسین و عمر
و عبید الله رضی الله عنهم در سفینة الاولیاست که قبر ایشان نزدیک قبر امام حسن ست رضی الله عنه۔

ذکر سید الشهداء و سعید السعداء فلذه کبد البتول بضعة قلب الرسول سلطان دارین شهریار نشائتین سیدنا و مولانا ابی عبد الله المسمی بن عند الله بالحسین رضی الله عنه

پاره جگر ۔ پاره گوشت

مختصر حال خیر مآل حضرت ایشان اینکه کنیت ایشان ابو عبد الله ست و لقب سید و رشید و امام سوم اند از ائمه ولادت
ایشان در مدینه بود روز شنبه چهارم شعبان و بقولے پنجم سال چهارم از هجرت و بقولی وا ز دهم رمضان روز پنجشنبه
و بقولے آخر ماه ربیع الاول سنه سوم مدت حمل ایشان ۶ ماه و چند روز بوده میان امیر المومنین حسن رضی الله عنه
و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول الله صلی الله
علیه وسلم ایشان را حسین نام نهاده اند ایشان را جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین مبین تمام
مکان روشن می شد گویند حسین و حسن رضی الله عنهما پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم کشتی می گرفتند
و رسول صلی الله علیه وسلم حسن رضی الله عنه را فرمود که بگیر حسین را فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله بزرگ
را می گوئی که خرد را بگیر رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اینک جبریل علیه السلام حسین را همچنین میگوید
مدت عمر شریف ایشان پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده و بقولے پنجاه و چار سال و شش ماه
و بقولے پنجاه و هفت سال و بقولے پنجاه و هشت سال بوده و شهادت ایشان در کربلا روز شنبه عاشورا
وقت نماز پیشین و بقولے روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری رو داده آورده اند که روز
قتل امام حسین ع در بیت المقدس هیچ سنگے را بر نداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضے گویند که در آن
روز خون از آسمان بارید قبر ایشان در کربلا ست و در مناقب الاولیا مسطور ست که حضرت امام حسین
رضی الله عنه سبط دوم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بود و خلیفه دوم حضرت علی مرتضی صاحب مقام رضا

و جامع کمالات اجتبا سلسلهٔ چشتیه مخصوص است و سلسلهٔ قادریه هم بواسطهٔ حضرت امام علی رضا متوسل است

حضرت امام حسین پنجم شعبان سنه رابع متولد شد حضرت علی کرم الله وجهه روایت نموده اند که روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخانهٔ ما قدم فرمود و قوت شیر و خرما حاضر بود ما همه با آنحضرت خوردیم آب وضو طلبید وضو کنانیدم متصل قبله بدعا مشغول گشت گاه گریه بر زمین رسید پرسیدن نتوانستم حسن می نگریست فرمود ای فرزند مرا می نگری گفت یا جدی ترا گریان دیدم فرمود امروز بشما زیاده تر مسرور شدم ناگاه جبرئیل در رسید و گفت همه ایشان شهید شوند و در مضاجع متفرق بگریستم و دعا بخیر و عافیت کردم۔

نقل است که چون یزید ماه رجب سنه شصت هجری بر تخت نشست حضرت امام حسین رضی الله عنه از مدینهٔ منوره بمکهٔ معظمه نقل فرمود اهل مدینه و مکه و کوفه بیزید بیعت نکردند اهل کوفه نوشتند که اگر امام توجه فرماید با هم بیعت کنیم قریش گفتند مکه دار الامان وطن آبائی شماست نگذارید امام فرمود من برای امر دین میروم و از تقدیر نمی گذرم حاضر می شوم یا شهادت می یابم هر کرا شهادت مطلوب باشد همراه آید هرگاه امام و جماعت مومنان تا کربلا رسیدند فوجهای یزید سد راه شدند امیر لشکر عمرو بن سعد از جانب عبید الله ابن زیاد که نائب یزید بود هشتم و نهم محرم جنگ کرد دهم محرم سنه شصت و یکم هجری حضرت امام بسعی شمر ذی الجوشن شربت شهادت چشیدند و کافهٔ مومنان نیز شربت شهادت چشیدند یزیدیان سر امام را بریده و عیال و اطفال را مع حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه قید کرده پیش یزید بدمشق بردند و در وقت ملاقات سید امام زین العابدین گفت

ماذا تقولوا ان اذ قال النبی لکم　　وماذا قتلتم وانتم اخر الامم

بعد از چند روز محبوسان را گذاشتند که بمدینهٔ منوره واپس آمدند حضرت امام شش پسر داشت امام زین العابدین و علی اکبر و علی اصغر و عبد الله و علی اوسط و محمد جعفر و دو دختر گذاشت سکینه و زینب رضوان الله علیهم اجمعین

سلسلهٔ علیهٔ چشتیه

بدانکه حضرت سید جعفر رومی قلندر را اجازت این سلسله از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی رحمة الله علیه رسید چونکه ذکر پیران این سلسله تا حضرت سید صاحب موصوف در سلسلهٔ علیهٔ قلندریه

گذشته اند ابزرگانی که بعد حضرت سید صاحب بوده اند مذکور می شوند

ذکر سلطان الطریقه برهان الشریعة الذی قتل بمحبت الجبار القوی قطب الملة والدین بختیار الاوشی

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی ست مولد و منشار ایشان از اوش فرغانه است و آن قصبه ایست از توابع اندجان دکاکی از ان جهت گویند که خواجه را بقالے بود همسایه در اوائل از و وام کردے و او را گفته که وام تو چون بسی صد درم شود زیاده از ان ندهی چون فتوح رسیدی هم از ان ادا کردی بعده با خود جزم کرد که بعد ازین وام نکنم بعده از فضل خدای عزوجل یک قرص زیر مصلا سے او پیدا شدے که همه خانه را بسنده بودی بقال دانست که خدمت شیخ از من ناخوش ست که وام نمی ستاند بخوابه خود را بجهت تفحص حال بحرم شیخ فرستاد حرم شیخ حال بوی کشف کرد بعد ازان کاک پیدا نشد از شیخ نظام الدین اولیا نقل ست که می فرمود که شیخ معین الدین تا پانصد درم شیخ قطب الدین را اذن کرده بود که قرض کند چون کار بکمال رسید ازان نیز دست بر داشت و شیخ محمد نوربخش در سلسلة الذهب ذکر او چنین کرده است

بختیار الاوشی کان من اولیاء السالکین المرتاضین بالخلوة والعزلة وقلة الطعام وقلة المنام وقلة الکلام والذکر بالله وام فی الاربعینیات وله فی احوال الباطن شان کبیر، وی خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی ست از اکابر اولیا و اجلاء اصفیاست قبولے عظیم داشت و بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت در یاد مولی و چون کسے بزیارت او آمدی زمانے بایستی تا بخود باز آمدی آنگاه با آینده مشغول شدی از حال خود یا حال آینده چیزی بگفتندی بعده گفتے مرا معذور دارید و باز بحق مشغول شدی و اگر یکی از اولاد او بمردے او را از ان خبر نشدی مگر بعد از ان بزمانے و در سیر الاقطاب می گوید که اول وی را بختیار نام کرده بودند همان زمان از حضرت حق سبحانه مخاطب بخطاب قطب الدین گشت و لیکن در مرآت الاسرار می آرد که حضرت خواجه بزرگ قدس سره او را از راه مهربانی الکرم قطب الدین بختیار فرمودی از ان وقت وی را لقب بختیار شد و نسب وی قدس سره صاحب سیر الاقطاب

بحضرت امام حسین بن حضرت علی کرم الله وجهه بدین طریق رسانیده است که قطب الاقطاب خواجه قطب الدین
بختیار اوشی قدس سره ابن سید موسی بن سید احمد اوشی بن سید کمال الدین بن سید محمد بن سید احمد بن
سید اسحق حسن بن سید معروف بن سید احمد چشتی بن سید رضی الدین بن سید حسام الدین بن سید رشید الدین
بن سید جعفر بن امیر المومنین حضرت امام محمد نقی الجواد تا حضرت علی مرتضی شیر خدا رضی الله عنهم و آنحضرت در قصبهٔ
اوش بوقت نیم شب متولد شد دران هنگام چندان نور ظاهر گشت که تمام خانه را فرو گرفت تا در شب پنداشتند
که آفتاب طلوع کرده است باقی حال از سنابل و سیر الاقطاب و خیر المجالس و سیر الاولیا و مرآت الاسرار و اقتباس الانوار
و اسرار السالکین و سیر العارفین و شجرة الانوار توان جست۔

نقل است که در خانهٔ شیخ علی سجزی صحبت بود خواجه هم در انجا حاضر بود قوال این بیت شیخ احمد جام رح خواند

کشتگان خنجر تسلیم را　　　هر زمان از غیب جانی دیگر است

خواجه را این بیت در گرفت چهار شبانه روز در تحیر ماند به شب پنجم رحلت کرد وفات حضرت خواجه روز دوشنبه
و روز دهم بحسب مرآت الاسرار شب دوشنبه چهاردهم ماه ربیع الاول سنه ستمائة صد و سی و سه و بروایتی سی و پنج
در زمان سلطان شمس الدین التمش و عمر شریف ایشان پنجاه سال و بقولی پنجاه و دو سال و بروایتی هفتاد و چهار
سال علی اختلاف الاقوال قبر شریف در دهلی متصل حوض شمسی ست و در مناقب الاولیا مسطور است که شیخ احمد و
شیخ محمد پسران حضرت خواجه بودند و از جملهٔ خلفا ایشان حمید الدین جرجانی و شیخ ضیاء الدین رومی و شیخ حسن دیوانه
و سید خضر رومی اند انتهی و اعظم و اشهر خلفاء ایشان حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر ست نام ایشان مسعود
ابن عز الدین محمود ست سلطان واصلان حق و برهان فانیین ذات مطلق بودند در طریق تصوف شانی
بزرگ و آنی سترگ داشتند جمیع مشائخ بر کمال عشق و عرفان و محبوبیت و وجدان ایشان متفق اند و آن قدر
ریاضات شاقه و تجرید و تفرید و فقر و شوق ایشان که می داشتند هیچ یکی را ازین طائفه میسر نشد و در کشف و کرامات
و وجد و حال و همت و شجاعت عدیم المثال بودند و بجمیع علوم متبحر و محبوب ترین خلفای خواجه قطب الدین
بختیار کاکی اند حضرت خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده بودند که بختیار شاهبازی عظیم را الصید آورده
است که جز بسدرة المنتهی آشیانه نگیرد این شمعیست که عالم را منور سازد و هزار عالم از شفاعت او شفاعت

خواہند یافت وفات حضرت شیخ فرید روز سہ شنبہ پنجم ماہ محرم سنہ ششصد و شصت و چار ہجری بقولی شصت و نہ

و بر ولیتے نود در زمان سلطان غیاث الدین بلبن رو داده مدت عمر ایشان نود و پنج سال دبقولے نود و سہ سال

و قبر در قصبہ اجودھن عرف پاک پٹن کہ از توابع ملتان ست در حجرہ خاص واقع شد۔

ذکر بدر العارفین شمس الواصلین کاسر اصنام الغیر والغیریۃ ناصب خیام الوحدۃ والاحدیۃ مہبط تجلیات الشہود محور کرۃ الوجود قطب الاقطاب معین الحق والدین حسن ابن السید غیاث الدین حسن الحسینی الرضوی السجزی

مولد واصل ایشان سجستان ست و نشو و نما در دیار خراسان سجزی بفتح السین وکسرہا وسکون الجیم وزا معجمہ

حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ می فرماید کہ نسبت بسیستان سیستانی را

بزبان عربی سجستانی و سجزی گویند و این تعریب ست و تقلید کردہ اند شاہ صاحب مجید و ابن خلکان و ابن

ماکولا را و آنہا تقلید کردہ اند جوہری را و ہمچنین ست در معجم البلدان و فی جامع الاصول منسوب الی السجز اسم

السجستان ومنہ ابو داؤد السجستانی صاحب السنن و ابو سعید عثمان بن سعد الدارمی و ابن حبان وعبد الاول

و جماعۃ از حفاظ ائمہ کما فی القاموس والصراح و در شرح فخر الحسن ست کہ قال الشیخ عبد العزیز الدہلوی فی بستان

المحدثین فی ترجمۃ ابو داؤد وقع لابن خلکان مع کمال علمہ بالتاریخ وتصحیح الانساب فی ہذہ النسبۃ غلط قال النسبۃ

الی سجستان او سجستانیۃ قریۃ من قری البصرۃ قال الشیخ تاج الدین السبکی بعد نقل ہذہ العبارۃ و ہذا وہم الصواب

ان نسبۃ الی الاقلیم المعروف ببلاد الہند انتہیٰ ولفظ السبکی من سجستان الاقلیم المعروف ببلاد الہند و وہم ابن خلکان

فقال سجستان قریۃ من قری البصرۃ قلت ہذا عجیب منہما فان عبارۃ ابن خلکان فیما رأیت من غیر واحد من

النسخۃ الصحیحۃ تکثر و ہو ان ہذہ نسبۃ الی سجستان الاقلیم المشہور وقیل بل نسبۃ الی سجستان او سجستانیۃ قریۃ من قری

البصرۃ واللہ اعلم و نیز شاہ صاحب می فرمایند کہ آن منسوب ست بسجستان خلاف قیاس انتہیٰ و فی تہذیب الاسماء

ویقال لابی داود السجستانی وسجزی وسجزی سجستان انتهی ودر مشترک یاقوت حموی ست که سجستان بکسر سین مهمله
وجیم وسکون سین ثانیه بعد ازان تاے مثناة فوقانیه والف ونون شهریست درمیان خراسان ومکران وسند
وکرمان انتهی وابن حوقل تفصیل این شهر به بیان حدود نوشته است ودر لباب ست که نسبت بسجستان سجزی
بکسر سین مهمله وسکون جیم ودر زاے معجمه بر خلاف قیاس ست وسجستانی نیز نسبت آمده انتهی حضرت ایشان مرید
حضرت خواجه عثمان هارونی اند ودر هندوستان سرحلقه چشتیان ولادت باسعادت وی بقصبه سجز درسال
پانصد وسی وهفت وبقولے ششصد وسی ودر خراسان نشو ونما یافته ایشان از سادات صحیح النسب اند
که بدوازده واسطه بامیر المومنین علی مرتضی میرسند حال تفصیلی حضرت ایشان از ملفوظ چشتیه عموماً وکتاب
انیس الارواح ملفوظ حضرت خواجه عثمان هارونی که حضرت خواجه در بست وهشت مجلس جمع کرده اند
وتحفة الراغبین خصوصاً باید دریافت مدت عمر نود وهفت سال وبقولے یک صد وهفت سال وفات
روز دوشنبه ششم رجب در سنه ششصد وسی ودو وبروایتے روز دوشنبه ششم رجب سنه ششصد و
بست وهفت بقول صاحب کلمات الصادقین ونزد بعضے سی وسه وبروایتے سوم ذی الحجه سال مذکور
در زمان سلطان شمس الدین التمش واقع شده قول اول اصح ست وعرس ایشان در دیار هندوستان در ششم
رجب می کنند واز آفتاب ملک هند تاریخ وفات وی بر می آید وقبر در دار الاسلام اجمیر شریف بحجره خاص
بوده واجمیر شهریست پر فیض وپر نور متصل شهر تالابی ست عظیم ونام آن ساگر تالاب شده ووجه تسمیه اجمیر
آنکه آجپا رام راجه بود از راجهاے هند وی تا حد غزنین ملک داشت ونیز آجپا آفتاب را گویند ومیر بزبان
هند کوه را گویند ودر تاریخ نامهاے هنود نوشته اند که اول دیوارے که بر سر کوه در هندوستان بنیاد نهاده
همین دیوار است که بالاے کوه اجمیر ست واول حوضے که بر روے زمین در ملک هند کنده شده پهکر است
از اجمیر سه کروه که هنود آن را می پرستند ودر هر سال ششم روز وقت تحویل عقرب جمع می شوند
وغسل می کنند وآنها که از ایشان قائل قیامت اند می گویند که قیامت از همین حوض شروع خواهد شد
وآن راجه آجپا نام از همه هنود که این ملک را داشتند بیشتر بود وپتهورا آخرین آنها بود که سلطان معز الدین
بامداد باطن خواجه آن ملک ازو گرفت وشهر ناگور آباد کرده پتهورا است ـ

ذکر امام الهمام قدوة الاولیاء العظام مقتدای اهل العرفان حجة الحق علی الخلق قطب الارشاد شیخ عثمان الهارونی رض

در خیر المجالس حضرت حمید قلندر صاحب نصیر الدین چراغ دهلی می نویسد که این کلمه هرونی ست منسوب بهرون
قریه بود مسکن شیخ و در ملفوظ حضرت خواجه است که قصبه هارون در نواحی نیشاپور در ملک خراسان ست حضرت
شاه ولی الله محدث دهلوی در انتباه می فرمایند که ظاهر نزدیک فقیر آنست که نام وطن حضرت خواجه عثمان هرول
است و هاروی نسبت باوست بخلاف قیاس والله اعلم ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت
و یگانهٔ عصر بودند و بصحبت بسیاری از اکابر و بزرگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقول ست
که روزی شیخ عثمان در ایام سیاحت بجائی رسیدند که مسکن مغان بود آنجا آتشکده بود که روزی بیست [illegible]
هیزم در انجا می انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد ازین معنی پرسیدند که پرستیدن این آتش چه فائده دارد چرا خدائی را
نمی پرستید که آتش مخلوق اوست جواب دادند که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که توانی دست و پای
خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن ست کرا قدرت باشد که نزدیک آن تواند رفت حضرت
شیخ طفلی که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا نار الخ گفته در آتش انداختند و چار ساعت
دران مانده برآمد هیچ آسیبی برو نرسیده بود از مشاهدهٔ این کرامت جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف
اسلام مشرف شدند آن پدر مع پسر از جملهٔ اولیای روزگار شدند از حضرت خواجه خواجگان نیز منقول ست
می فرمودند که وقتی همراه پیر دستگیر خود خواجه عثمان هارونی در سفر بودم روزی بکنار دجله رسیدیم که دران وقت کشتی
حاضر نبود حضرت پیر فرمود چشم پیش کن فرمان بجا آوردم باز فرمود چشم بکشا کشادم خود را و خواجه خود را بکنار
آن سوی دیدم زمین بوس نمودم و هم خواجه معین الدین فرمودند که حضرت خواجه عثمان می فرمودند که حق تعالی
را دوستان اند که اگر یک ساعت در دنیا ازو محجوب مانند نابود گردند و نیز فرمودند که در هر که این سه خصلت بود
او دوست حق ست سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین
وفات ایشان شانزدهم ماه شوال و بروایتی پنجم ماه مذکور و قبر در مکه معظمه ست و [illegible] قطب اولیاست که تاریخ وی

و هفتم ماه شوال سنه شش صد و هفتاد هجری بوده و مزار در جنت المعلی است و نود و یک سال عمر داشت۔

ذکر برهان الاولیا حجة الاصفیا طائف کعبة الصفا زائر روضة المصطفی منزه عن النقائص الدنیا ر الدنی حضرت حاجی شریف زندنی رح

در طبقات سبکی است که حاجی بلغت عجم منسوب است بلبوسے کسے که حج کرده است و زندنی بدو نون مشهور است و در سمط المجید زندنی بغیر نون است و فی القاموس زندنه بلده است ببخارا و منه ثوب زندنیجی و جیل یجد زندنه بلدهٔ اخری ببخارا و زندنه بلدة بالروم انتهی حضرت ایشان خلیفهٔ اعظم خواجه مودود چشتی اند چهل سال در گمنامی و تجرید و تجرد گذران نمودند اکثر اوقات برگ درختان می خوردند و از مخالطت خلق تنفر داشتند و چون فاقه شدی صد رکعت نماز شکرانه ادا کردے و گفتے که فقر و فاقه طریقهٔ انبیا و اولیا ست بیچاره حاجی را که آن عنایت شود در خود چگونه گنجد و شکرانه سجده چرا نه نماید تا این خرقه ایشان که پوشیده است فردا میان درویشان شرمنده نگردد و حشر میان ایشان یابد شخصے سلطان سنجر را بخواب دید پرسید که خدای تعالی با تو چه کرد گفت اوّل الفرشتگان عذاب حکم کرد که مرا بدوزخ برند درین اثنا حکم رسید که فلان روز در جامع دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی دریافته ببرکت آن بیامرزیدم وفات وی سوم رجب بروایتے دهم سنه شش صد و دوازده هجری واقع شده و مدت عمر شریف یک صد و بست سال بود و قبر شریف در زندنه است و در سفینة الاولیا است که خواجه حاجی شریف مرید خواجه مودود اند وفات ایشان ششم رجب و در سیر الاقطاب است که مرقد منورهٔ آنحضرت در شهر قنوج برکنار دریا متصل شهر جانب شمال واقع است اگرچه تشریف آوردن ایشان در هندوستان و درینجا رحلت فرمودن اصلاً و مطلقاً از هیچ کتب سیر و مشائخ ثابت نیست لیکن اندران شهر و بزرگان شهرت تمام دارند بسبب توافق همی صاحب سیر الاقطاب نما اینا شبهتے برداشته کذا فی اقتباس الانوار۔

ذکر اسوة اهل الکشف والشهود قدوة ارباب العرفان والوجود حضرت خواجه مودود چشتی رح

منسوب بچشت بکسر الجیم المعجمة وسکون الشین المعجمة وفی آخره تاء المثناة الفوقانیة کذا فی حاشیة النفحات

ملا عبد الغفور اللاری علیه رحمة الله الباری وآنچه در اشتباه است که مشهور بر السنهٔ عوام بکسر جیم ست وضبط کرده آست
ملا عبد الغفور لاری بفتح کاتب الحروف گوید که این در نسخهٔ منسوخه است وچشت دو اند یکی بلده ایست از بلاد
خراسان بناحیهٔ هرات ودرین زمان او را لوشاقلمی گویند شهریست بر درهٔ کوه دو منزل ست از هرات ودیگر قریه
ایست بابین اچه وملتان در هندوستان حضرت ایشان در سن هفت سالگی قرآن مجید حفظ نموده با فقیران ومسکینان
هم صحبت بوده جامهٔ نو هرگز نپوشیدی وی را کشف قلوب وکشف قبور وکشف ارواح بسیار حاضر الوقت بود
کسی که بخدمتش آمدی احوال دلش یک یک زبان می آورد وبر قبرے که می گذشت حالتش بیان می فرمود
چون بسن بست وشش سالگی رسیدند والد ماجد ایشان خواجه ابویوسف چشتی وفات فرمودند بموجب وصیت
پدر قائم مقام پدر گشتند در علم ظاهر وباطن بے نظیر وقت بودند وجمله مشائخ آن زمانه حلقه بگوش وی بودند لقب
شریف وی قطب الدین ست وفاتش در غرهٔ ماه رجب سنه پانصد وبست وهفت هجری در زمانهٔ سلطان
معز الدین سنجری واقع شده بچشت در جوار آبائے کرام خود آسوده اند مدت عمر شریف بود وهفت سال بود۔

ذکر شمع انجمن اسرار پروانهٔ روی لدار مستغرق بر صدای کن فیکون معدود در زمرهٔ انی اعلم ما لا تعلمون خواجه ناصر الدین ابویوسف چشتی ابن محمد سمعان

خواهرزاده ومرید وتربیت یافتهٔ خواجه محمد بن خواجه احمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همشیره داشتند که سن او
بچهل سال رسیده بود وبجهت خدمت برادر اراده تزوج نداشتند وبطاعت وعبادت حق مصروف بودند شبے
خواجه محمد بزرگوار خود خواجه ابو احمد را بخواب دیدند که فرمود در ولایت شام فلان مردیست محمد سمعان نام
تحصیل علوم کرده وصالح ست خواهر خود را با وعقد کن خواجه او را طلب داشته همشیره را با وعقد کرد خواجه
یوسف در چشت از ایشان متولد شدند کرامات ظاهر وکمالات باهره داشت وعلم اکمل وعمل افضل در ذات بابرکاتش
آفریدگار آفریده خرقهٔ فقر وارادت از خال خود حجة المشائخ حضرت شیخ ابو محمد چشتی پوشیده در آخر عمر سکر وحیرت حال
غلبه کرده بود وگاه بودی که خادم آب وضو بر دست ایشان ریختی ایشان در اثنائے وضو غائب می شدند
وساعتے در آن غیبت می ماندند وباز حاضر می شدند ووضو را باتمام می رسانیدند وفات ایشان چارم ربیع الآخر

ولقولے سوم ماہ رجب سنہ چار صد و پنجاہ و نہ ہجری رو داده و مدت عمر ایشان ہشتاد و چار سال بوده و قبر ایشان در چشت ست۔

ذکر مطلق ازبان در وصل دوست ہم خرم و شادان زبدة الواصلین وعمدة الکاملین گوہر کان حق و راستی شیخ ابو محمد چشتی رح

ایشان خرقۂ خلافت از دست پدر خود خواجہ ابواحمد چشتی دارند در ہمہ اطوار شائستہ و بانواع کرامات و صفات آراستہ ولی مادرزاد بودند شانے عظیم و رتبۂ بلند داشتند لقب ایشان ناصح الدین ست در سیر الاولیا ست کہ مادر صالحۂ آنحضرت گفت وقتیکہ خواجہ ابومحمد چار ماہہ در شکم من بود صدائے کلمۂ طیب بگوشم افتادی با پدرش گفتم فرمود بشارت باد ترا کہ فرزند سعادتمند و ولی از بطن تو بوجود خواہد آمد روزے پدرش نشستہ بود در و بسوئے حمل نمود و گفت السلام علیک یا ولی اللہ و خلیفتی آوازے آمد از شکم کہ کسی مفہوم نکرد مادر ایشان گفت معلوم نیست کہ در شکم دختر است یا پسر و تو چنین میفرمائی حضرت خواجہ فرمود کہ اللہ جل شانہ مرا بشارت داده است و در لوح محفوظ نیز خوانده ام کہ مرا فرزندے ولی مادرزاد خواہد آمد گویند کہ در غزوۂ سومنات ہمراه محمود سبکتگین بودند و ببرکت قدم مبارک ایشان سومنات فتح گشت ولادت ایشان در شب عاشوره بود و عمر شریف ایشان ہفتاد سال و وفات در سنہ چار صد و بست و یک ہجری بتاریخ چارم ربیع الثانی ولقولے غرۂ رجب سنہ چار صد و یازده ہجری ولقولے چہاردہم ربیع الاول و مزار شریف در چشت و قصۂ رفتن ایشان در سومنات در نفحات مسطور ست۔

ذکر سراج الاتقیا تاج الاصفیا لسان الغیب مقبول حضرت الاحد خواجہ ابواحمد چشتی رح

حضرت ایشان بانواع حالات و کمالات آراستہ و در فنائے احدیت گم گشتہ و ہیچ سرے از اسرار حق بیرون نداده و خرقۂ فقر و ارادت از دست حضرت خواجہ ابواسحق پوشیده در سیر الاقطاب می نویسد کہ خواجہ ابواحمد کہ ملقب بقدوة الدین ست پسر سلطان فرسنافہ بکسر فا و را و سکون سین مہملہ و نون مفتوحہ و فا

در لغت یعنی تو زوداز خرقهای چشت و امیران ولایت بوده قدس سره صحیح النسب از سادات حسنی
است و نسبا بحسن مثنی رضی میرسد۔

منقول است که روزی آنحضرت بدجله رسید و هفتاد و نه نفر همراه داشت کشتی موجود نبود فرمود که بیایید
هر همه حلقه گیریم و ذکر گوییم این همچنان کردند و سلامت از دجله برگذشتند چنانکه پای کسی هم تر نشد دران وقت
بیست و چار تن کافران هم حاضر بودند همه مسلمان شدند و همچنان از آب آنها نیز درگذشتند و در اندک ایام شیخ کامل شدند

نقل است که آنحضرت سی سال خواب نکرد و هم سی سال وضوی خویش جز بمتوضا نشکست و گاهی آب سیر
نخوردی چون سه و چهار فاقه شدی یکبار اظهار نکردی و شکرانه نمودی و بعد هفت روز بطعام افطار کردی مدت
عمر شریف وی نود و پنج سال بود در زمان خلافت معتصم بالله که خلیفه هشتم از خلفای عباسیه است بتاریخ سوم
ماه جمادی الثانی سنه دو صد و شصت هجری و بقولی ششم ماه رمضان المبارک سنه مذکوره متولد شدند و در زمان
خلافت ابوبکر عبدالکریم بن مطیع که بست و چارمی خلیفه بود از خلفای بنی عباس در یکم جمادی الاخری و بقولی
دهم سال سه صد و پنجاه و پنج هجری وفات فرمودند و مزار مبارک در قصبه چشت که سی کروه از هرات ست واقع است

ذکر ملک المشایخ بالاتفاق استاد ائمة الآفاق مقتدای الوقت بالاستحقاق حضرت خواجه ابو اسحق الشامی العکی

منسوب به عک بالفتح و تشدید کاف نام مردی ست که او را عک بن عدنان بثای مثلثه بن عبدالله بن ازد
شاید این نسبت بسوی همین کس ست و اما آنچه که صاحب صحاح عک بن عدنان برادر معد بن عدنان پنداشته آن
خطاست و شهری در شام و نسبت شیخ بسوی همین شهر بوده ایشان از کبار مشایخ زمان و در رسای اولیای
دوران خود بوده‌اند و در کشف و کرامات آیتی از آیات الله بودند با رجال الغیب صحبت می داشتند و لقب
شریفش شریف الدین است و خرقه فقر و ارادت از دست حضرت خواجه ممشاد علو دینوری پوشیده‌اند و لطایف
اشرفی ست که وی بموجب امر الهی بنیت بیعت از ملک شام در بغداد بخدمت حضرت خواجه ممشاد رسید
مرید شد حضرت خواجه پرسید که چه نام داری گفت ابواسحق شامی خواجه فرمود که از امروز ترا ابو اسحق چشتی خوانند

که خلائق چشت از تو ہدایت یابند و ہر که به تو پیوند ارادت نماید او تا نیز تا قیام قیامت چشتی خوانند پس از تربیت ابو اسحٰق چشتی را خرقهٔ ارادت پوشانیده بچشت فرستاد از ان روز خواجگان چشت پیدا شدند۔

منقول ست که چون آنحضرت رو بی اہل دنیا دیدی فرمودی اتوب من کل المعاصی الحفظی **و نیز منقول ست** که آنحضرت ہرگاه خواستے که جائے سفر کند در طرفة العین بانجا رسیدی ہر چند که آن مقام دور تر بودی زود تر رفتی وفات وی در چہاردہم ماه ربیع الثانی سنه سیصد و چہل و سه ہجری ست بقول صاحب خزینة الاصفیا و مرقد منوره او در عکه بفتح عین و کاف مشدده که بلده الیست از بلاد شام گویند که از ہنگام رحلت ہر شب چراغی بزرگ از غیب بر سر مزارش تا دم صبح روشن می ماند و از ہیچ باد و غبار و ابر و باران آسیبے بدو نمی رسد آری ؎

اگر گیتی سراسر باد گیرد　　چراغ مقبلان ہرگز نمیرد

ذکر شمس الفقرا بدر العرفا ماحی رسوم البشری حضرت خواجه ممشاد علو دینوری

علو بضمتین و تشدید واو چنانکه مذکور ست در خیر المجالس پس انچه در انتباه ست که انه بکسر فسکون پس آن دینوری دیگر ست چنانکه مجدد ابن خلکان گفته اند و ابن اثیر بکسر دال مہمله نوشته و سمعانی گوید بفتح دال و این صحیح نیست قاله ابن خلکان و در ملفوظ حضرت شاه عبد العزیز محدث دہلوی مرقوم ست که در سوال تحقیق ہمین لفظ شاه صاحب ارشاد فرموده انکه علو دینوری بکسر عین و سکون لام و وقف واو و بفتح دال مہمله و سکون یا المعنی بزرگ در عرب اکثر می گویند و ہر کرا بزرگ می انکارند بہمین القاب آواز می دہند انتہی بالجمله دینور شہریست از شہرہای جبل قریب از ہمدان و در بغداد نشو و نما یافته و اسم شریفش خواجه علو است و لقب وی کریم الدین از بزرگان مشائخ عراق اند و در علم ظاہری و باطنی و کرامات یگانهٔ آفاق و خرقهٔ فقر و ارادت از دست خواجه ہبیره بصری پوشیده ایشان سی سال در مجاہده و ریاضت بسر بردند و بعد از ہفت روز افطار کردی چنانچه بجہت دفع خشکی دہن اندکے آب خوردی و بیک خرما قناعت کردی و این کاتب الحروف از اکثر کتب تواریخ چنان معلوم کرده که حضرت علو دینوری ہمان ممشاد دینوری ست و از پیران خود نیز چنین استماع دارد لیکن صاحب مرآة الاسرار علو دینوری را جدا پیر حضرت خواجه ابو اسحٰق شامی نوشته و ممشاد دینوری را بزرگے دیگر قرار داده و نزد فقیر

روایت صاحب مرآة الاسرار خالی از ضعف نیست واللہ اعلم بحقیقۃ الحال۔
منقول ست کہ شخصے از آنحضرت پرسید کہ دل خود را چون می بینی گفت سی سال ست کہ دل خود گم کردہ ام
از آنچہ جملہ صدیقان درین حالت دل خود گم کردہ و نیافتہ اند من چگونہ یابم وہم گفت کہ اللہ تعالی عارف را آئینہ
دادہ ست در سر کہ ہرگاہ در آن نگرد خدا بیند و نیز گفتہ کہ چہل سال ست کہ بہشت را با ہر چہ کہ در دست بر من عرضہ
می کنند گوشۂ چشم بعاریت بدو ندادہ ام وفات ایشان در چاردہم ماہ محرم الحرام سنہ دو صد و نود و نہ ہجری و تعشم

ذکر سلیمان ملک لایزالی سر حلقۂ شاہدان لاابالی
فائز بکمالات لفقت فخری خواجہ ہبیرۃ البصری رح

ہُبیرہ بر وزن فعیلہ بضم ہا و فتح بائے موحدہ و سکون تحتیہ و فتح رائے مہملہ ست حضرت ایشان پیشوائے علما
و اولیائے وقت بودند و در معرفت میان مشائخ کبار معروف و مشہور درجات رفیع و مقامات عالی داشتند و خرقۂ
فقر و ارادت از دست حضرت خواجہ حذیفہ مرعشی پوشیدہ بودند ایشان را ریاضات شاقہ و کرامات عالیہ بسیار
بودہ ست در تربیت مریدان دستے قوی و قبولیتے تمام داشتند و از بس کہ در محافظت اسرار امین بود ملقب
بامین الدین گشتند و در مرآة الاسرار ست کہ حضرت خواجہ صاحب خانوادہ بود مرید انس خود را ہبیریان می نامیدند
ایشان یک صد و بست سالہ عمر داشتند و در ہفتدہ سالگی دانشمند متبحر شدند و در چند سال حفظ کلام ربانی
نمودند چنانکہ روزے دو ختم قرآن کردے و ہیچگاہ وضو بیش جز بتوضا نشکست و تا سی سال بذکر حق مشغول
بود و مجاہدہ و ریاضت شاقہ می نمود۔
نقل ست کہ وقتے آنحضرت می گریست و می گفت کہ الہی ہبیرہ بیچارہ غریب ست اگر حساب از وے
پرسی طاقت ندارد ندا آمد کہ ما حساب بر تو آسان کردم و آمرزیدم و ترا در بہشت در آرم پس کار ایشان بجائی
رسید کہ ہر کس از روئے محبت و ارادت بخدمت با برکت او رسید بنعمت بنہایت مشرف شدہ و توجہ باطن
ہر چہ خواست میسر شد در سیر الاقطاب می آرد کہ آنحضرت بعد پنج و شش روز افطار می کرد و چندان میگریست
کہ مردم گمان می بردند کہ مبادا ہلاک شود تا کہ بعضے اوقات خون از چشم مبارکش می چکید وفات ایشان ہفتم

ماه شوال سنه دو صد و هشتاد و هفت بر رحلت یافته هیزدهم ماه شوال مدت عمر یک صد و بیست سال و بروایتے

یک صد و سی سال بوده قبر شریف در بصره است ـ

ذکر قمری شاخسار احدیت بلبل مرغزار صمدیت سرمست جام پاک عشقی حضرت خواجه حذیفه مرعشی رح

ایشان از کبار مشائخ روزگار و پیشوائے صاحب اسرار بودند و در زهد و ورع و ترک و تجرید بے نظیر وقت و در
علم سلوک تصانیف بسیار دارند و زن نمی داشتند و بعد از سه چهار روز گاہے بعد از پنج و شش روز افطار
می کردند و دران وقت هم زیاده از سه لقمه تناول نمی فرمودند و می فرمودند که غذائے درویش ذکر است و هر درویش
که شکم پر کرده بخورد خام است و عبد البطن و خودنما و خودپرست اگرچه او را مقتدا خوانند لیکن از صحبت او باید گریخت
لقب ایشان سدید الدین است خرقهٔ فقر و ارادت از سلطان ابراهیم بن ادهم پوشیده و هر نعمتے و امانتے
که خواجه ابراهیم از حضرت خضر و امام محمد باقر و خواجه فضیل بن عیاض یافته بود در آخر حیات تمامی بوی داده
خلیفه و جانشین خود گردانید و از وی تا حال همان امانت بطریق سلک صحیح در سلسلهٔ چشتیه معمول ست
و سبب ارادت او بخواجه ابراهیم در کتب معتبره چنان ست که روزے خضر پیش وے آمد و گفت که اگر ترا رهبری
باید صحبت ابراهیم بن ادهم اختیار کن این سخن در دلش موثر آمد پیش خواجه ابراهیم آمد سر بر زمین نهاد حضرت
خواجه تواضع بسیار کرد و برخاست و در کنار گرفت و فرمود که خاطر جمع دار بعد چند روز کار تو می کشاید پس
خواجه حذیفه مرید شده گوشه گرفت و بمجاهده مشغول شد حضرت ایشان در سن شانزده سال عالم علم لدنی گشتند
و شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت مرتب ساخته و همیشه پلاس پوشیدی و خلوت گزیدی و دائم البکا
بود تا خلائق می پرسید یا خواجه گریهٔ دائمی چیست فرمود از ان ست که نمی دانم که در کدام فرقه ام فریق فی الجنة
و فریق فی السعیر فرموده است شخصے گفت چون این نمیدانی که در کدام فرقه هستی پس سعیت
چرا می کنی حضرت خواجه نعره زده بیهوش گردید چون بهوش آمد هاتف آواز داد چنانکه همه حاضران شنیدند
که ای حذیفه من ترا دوست دارم و برگزیده ام و برابر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در بهشت آرم

دران مجلس سه صد کس از کفار اسلام قبول کردند۔

نقل است که قریب هفتاد سال از سجاده پائے مبارک آنحضرت برنخاسته بود و حاجیان هر سال آمدی گفتند که حضرت خواجه را در بیت الله و بیت المقدس دیده ام و حضرت خواجه در سفر و حضر همیشه با سلطان ابراهیم می بودند و جمیع مشائخ وقت را دیده بودند کرامات و خوارق ایشان بسیار اند امام عبدالله یافعی در روضة الریاحین اکثر حکایات احوال و کمالات ایشان ذکر کرده اند وفات ایشان چهاردهم شوال و بقولے بست و چهارم سنه دو صد و پنجاه و دو هجری ست و بقولے سنه دو صد و هفتاد و شش و مرعش بفتح میم و سکون را و فتح عین موضعی است از نواحی دمشق و در انتباه ست که مرعش بشین شهریست از توابع شام۔

ذکر سلطان التارکین برهان الواصلین حضرت خواجه ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن منصور رح

کنیت ایشان ابی اسحق ست کما فی النفحات و فی التهذیب و مختصراته ادهم بن منصور بن یزید بن جابر و قال الحافظ ابو عبدالله بن منده جابر بن ثعلبه بن سعد بن حلام بن عزیه بن اسامه بن ربیعه بن ضبیعه بن عجل بن لجیم نسبه ابراهیم بن یعقوب عن محمد بن کناسة از ابناے ملوک بلخ اند خرقۂ خلافت از دست فضیل بن عیاض یافته و آنچه که بر زبان عوام مشهور ست که ایشان از اولاد حضرت عمر فاروق رض اند این امرے غیر معقول ست اصلی ندارد و سبب ترک و سلطنت و اطرق بسیار اند در تذکرة الاولیا و نفحات و لطائف اشرفی باختلاف مذکور اند هر که خواهد آنجا بنگرد بخیال طوالت اینجا نوشته نشدند بالجمله حضرت ابراهیم در آخر از نظر مردمان پنهان شدند معلوم نیست که قبر ایشان کجاست بعضے در بغداد به پهلوے امام احمد بن حنبل رح گویند و بعضے در شام آنجا که قبر لوط پیغمبر ست و در نفحات گوید که وفاتش در شام در سنه یک صد و شصت و یک در روایتے و صد و هشتاد و در روایتے در سنه یک صد و شصت و دو هجری و بقولے در سنه یک صد و شصت و شش هجری و بروایتے غرۀ ماه شوال و نزد بعضے ششم جمادی الاولی در زمان خلافت ابو عبدالله محمد بن عبدالله المهدی که خلیفه سوم بود از بنی عباس واقع شد و بقول صاحب سیر الاقطاب بست و ششم ماه جمادی الاولی سنه دو صد و هشتاد هجری۔

ذکر حجة اہل زمانہ فیما قالہ الائمة اوانہ قدوة اہل للروایة والدرایة فرد زمانہ فی العبادة کما ذکر الذہبی ثم السیوطی قطب دائرة الولایة صاحب الجود والکرم الفیاض ابی علی الفضیل بن عیاض

بکسر العین کما فی جامع الاصول وغیرہ ابن مسعود بن بشر وفی ثقات ابن حبان عیاض بن منصور التمیمی ثم الیربوعی الخراسانی المروزی الکوفی ثم المکی وقد افرد مناقبہ خلق منہم ابن الجوزی فی مجلد مجرد و یربوعی منسوب ست بہ یربوع ابن حنظلہ بن مالک الیوجی من تمیم منہم تمیم بن نویرة الصحابی وکنیت ایشان ابوعلی ست وابوالفیض نیز گفتہ اند و باصل از کوفہ اند و بعضے گفتہ کہ از خراسان از ناحیہ مرو و برخی برآنکہ تولد ایشان در سمرقند ست ونشو ونما بہ باورد و از شیخ برین کہ بخاری الاصل اند و مرید و خلیفہ خواجہ عبدالواحد بن زید وفات ایشان در سوم ربیع الاول و بروایتے درماہ محرم سنہ یکصد وہشتاد و ہفت ہجری و مرقد او نزدیک بیت الحرام ست در جنت المعلی قریب روضہ حضرت خدیجة الکبری و ابن معین و ابن المدینی و ابوعبید و ابن نمیر البخاری و ابن سعد گویند کہ مات بمکة سنة سبع وثمانین زاد بعضہم فی اول المحرم و حکایت ست از ہشام بن عمار کہ گفت وفات یافت آنحضرت روز عاشورہ کذا فی تہذیب الکمال و در طبقات شعرانی ست کہ در حرم شریف در ماہ محرم وفات یافت و دفن کردہ شد بہ پہلوی ابن عیینہ و در ترجمہ ابن عیینہ ہست کہ دفن کردہ شد در باب معلی بہ پہلوی فضیل بن عیاض و ابوالقاسم قشیری و یافعی اند غرضکہ بودن وفات ایشان در محرم بجابہ کتب حتی کہ در طبقات ہروی مسطور ست و ہمچنین ست در سیر الاولیا و نفحات این قدر کفایت دارد زیادہ اگر حال ایشان خواہی در کتب سیر وملا فیہا نظر کن۔

ذکر الفائز بمکاشفات توحید الوجود مصداق تحسبہم ایقاظا وہم رقود صاحب التجرید والتفرید خواجہ عبدالواحد بن زید البصری رح

حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت خواجہ حسن بصری بودہ اند و از دست حضرت خواجہ کمیل بن زیاد

نیز خرقه خلافت پوشیده مکالات وخوارق عادات بسیار داشت در ریاضات ومجاهدات ودر ترک وتجرید وذوق وشوق
وعشق در عهد خود نظیری نداشت وهمیشه صائم می بود وبعد سه روز افطار می کرد وزیاده از سه لقمه نمی خورد و
اکثر می گریست وتحصیل علوم از خدمت حضرت علی مرتضیٰ نموده واز حضرت امام حسنؓ نیز وهمیشه از خلائق
متنفر بودی وبا کسے نیامیختے ولیکن برائے زیارت مردان خدا از راه دور میرفتی وملاقات کردی وهرکرا
بدیدی در سلام سبقت نمودی ودینار بدست نگرفتی وسفرمود که حاشا وکلا درویش دینار بدست گیرد واز روے
پیران شرمنده شود درویش تهیدست وتهی شکم وتهی کیسه می باید واگر چنین نباشد مبتدی وکم همت ست
ودر جماعت درویشان نباید شمرد وقتیکه بحضرت خواجه حسن بصری قدس سره ارادت آورد مجرد گشت واز علائق
پیوند بگسست از جنس نقد ومتاع وعیال وعقار وضیاع انچه داشت همه را بر درویشان ایثار کرد وباز بهیچ چیز از
متاع دنیوی دست نیالوده بست وهفتم ماه صفر سنه یک صد وهفتاد وهفت وبروایتے هفتاد وشش
هجری در بصره وفات یافت۔

ذکر رئیس التابعین امام العارفین مصدر جمیع السلاسل بانهاجها المذکورة مظهر فیض الابدی سیدی خواجه حسن البصریؒ

نام ایشان ابو علی الحسین بن الحسن البصری ست ایشان گوهر فروش بوده اند ازین جهت حسن لولوی نیز می گفتند
وبعضے گویند که از غایت حسن وجمال ظاهری مخاطب بخطاب حسن لولوی گردید کنیت ایشان ابو سعید وابو محمد
ست از کبار تابعین اند صد وسی کس را از صحابه دیده اند مادر ایشان از موالی ام سلمه بود۔
نقل ست که از ایشان سوال کردند که مسلمانی چیست ومسلمان کیست گفت مسلمانی در کتاب ومسلمانان
در گور دیگر پرسیدند که ای شیخ دلهاے ما خفته است سخن تو در ان اثر نمی کند چه کنیم فرمودند کاشکے خفته بودی
که چون او را بیدار کنی وبجنبانی بیدار شود دلهاے شما مرده اند که هرچند بجنبانند بیدار نشوند ولادت ایشان
در سال بست ویک هجری قبر ایشان در بصره که سابق آباد بود نزدیک بصره که الحال آباد ست واقع شده ودر
مناقب الاولیا ست که چون مادر ایشان بکارے مشغول می بود ایشان می گریستند حضرت ام سلمه پستان خود

درود بانش می نماد رشبیه نازل می شد حسن می کمید ام سلمه دعا کرد که   بنابرآن امام صوفیان
گشت کرامات و مقامات بسیار و فضائل بیشمار اند غیر از نصائح و پند سخن نفرمودی و در اتباع سنت بجان کوشیدی
و جذب قلوب بحدی داشت که اگر فاسقی یا فاجری در محفل وی حاضر شدی تائب گشتی چهارم محرم و بقولے پنجم
و بقولے غرهٔ رجب سنه یکصد و ده و بقولے یازده وفات یافت قال حافظ المزی فی ترجمة ابن سیرین وقال
حماد بن زید مات الحسن فی اول یوم من الرجب سنه عشر و مائة و صلیت علیه و ابن خلکان گوید که توفی فی البصرة
مستهل رجب سنه عشر و مائة و کانت جنازته مشهودة و حمید الطویل گوید توفی الحسن عشیة الخمیس الی آخر القصة
و قیل توفی لیلة الجمعة قبر شریف در بصره است و عمر شریف هشتاد و نه سال باقی حال از کتب دیگر مع ماله و ما علیه
دیدنی است و ذکر حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چون در سلسلهٔ قلندریه
گذشته است لهذا درینجا حاجت مکرر بیان کردن نیست۔

سلسلهٔ عالیه سهروردیه

بدانکه حضرت شیخ قطب الدین بینادل قلندر جونپوری را اجازت این سلسله از حضرت شیخ شمس الدین بڈھن
ظفرآبادی بطریق اہار سیده چنانکه قصهٔ آن بتفصیل در کتاب مستطاب اصول المقصود مسطور است و ذکر آن حضرات
که تا حضرت بینادل قلندر اند بالا گذشت الحال تذکرهٔ حضرات مابعد قلندر صاحب کرده می شود۔

ذکر شیخ الطریقة فی آوانه مصدر الفیوض الالٰهیة فی زمانه مظهر انوار التجلی و التخفی حضرت شمس الحق والدین عرف بڈھن ظفرآبادی

ایشان خلف رشید حضرت شیخ رکن الدین ابوالفتح سکین ابن حضرت مخدوم حاجی صدر الدین چراغ هند
ظفرآبادی بودند ولادت ایشان در سال هفت صد و هفتاد و چهار هجری است ذات بابرکاتش مظهر انوار تجلیات
و واقف اسرار الٰهیات بود زاهد و متقی و عاشق زار العشق الٰهی روز و شب بجز تعلیم و تلقین باطنی کاری دیگر نداشت
قصه ولادت ایشان چنین منقول است که حسب ایماء حضرت مخدوم چراغ هند جد ایشان حمل قرار یافته بود

در تولد باقی مانده بود که جدش حضرت مخدوم در حجره نشسته باشش بند فرمود چون ایشان پیدا شدند و دو سه روز مزید گذشت و فتح الباب حجره نشد مردمان و خادمان منتشر شدند و آخر کار در حجره شکسته اندر رفتند دیدند که حضرت مخدوم سر بسجده نهاده جان بجان آفرین سپرد کرده اند و بر طاق حجره یک پاره کاغذ یافتند که بران این مصرع نوشته قلم خاص حضرت مخدوم بود ع طلوع شمس مغلوب چراغ ست بدین وجه نام ایشان شمس الحق و الدین نهاده شد گویند که ولی مادرزاد و طی کرده مقامات لاهوت و جبروت و ناسوت پیدا شده بودند ایشان ششم روز ولادت بسال هفت صد و هفتاد و چهار هجری مسند شیخیت و بزرگی و تاج سجادگی حضرت مخدوم چراغ هند بر سرش نهاده شد و بخواب از حضرت مخدوم چراغ هند بیعت اویسی نموده خلافت یافت مزارش بجنب اندر حریم روضهٔ حضرت مخدوم چراغ هند ملحق از قبر پدر خویش بجانب غرب بگنبد ثانی ست سال وفاتش بدریافت نرسید عمرش از یک صد سال متجاوز بود.

ذکر شرف الاسلام و المسلمین نخبة العلماء و المتصوفین
حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح مسکین ظفرآبادی

ایشان عالم علوم صوری و معنوی شیخ قریشی اسدی و خلف رشید حضرت مخدوم صدر الدین حاجی چراغ هند بودند پدر بزرگوارش بتابعت نام پیر خود موسوم نموده در جمیع علوم عقلی و نقلی تبحر تام داشتند بعد تکمیل علوم چندی در درس و تدریس اشتغال ورزیده بودند که یکایک دست افشاندند و بیعت ارادت بخدمت والد ماجد خود کردند و مصباح استقامت گسترده بمجاهدت نفس کوشیدند چندین سال برهمین منوال گذشت آخر کار در وصول و ایصال بسر منزل معارف و حقائق شناسی عظیم یافتند و مسائل فقهیه مستحضر داشتند و نکات تصوف و وحدت الوجود را بجد و جان بتحقیق انکاشتند اکثری خوارق عادات از ایشان بظهور رسید تا زیستند یک ساعت غفلت نورزیدند مدام با خلق بیگانه و با حق یگانه ماندند وفات ایشان بتاریخ نهم محرم الحرام سال هفتصد و نود و شش هجری ست قبرش بجنب اندر گنبد مقبره برابر حضرت مخدوم چراغ هند پدر خود بجانب راست در ظفرآباد ست.

ذکر قطب الاقطاب غوث الافراد ذو الفیض الابدی حضرت مخدوم شیخ صدر الدین الحاجی ظفر آبادی ملقب بہ چراغ ہند

ایشان شیخ قریشی اند نسب آبائی بحضرت خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ وامہاتی سلسلہ بحضرت شیخ بہاء الدین ذکریا الملتانی می پیوندد سنہ ولادت ایشان ہفت صد و پنج ہجری ست ایشان از اعاظم خلفاے برادر خالہ زادہ خود حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح ملتانی اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود بعد حصول خرقۂ خلافت از پیر روشن ضمیر خویش بولایت ظفرآباد مامور شد در جونپور و اکثر جاہا مقام چلہ گاہ ایشان موجود ست ایشان شیر بیشۂ معرفت و یکہ تاز میدان طریقت بود در آخر حالت جذب و استغراق بیشتر طاری شد و بجز ہنگام ادا نماز ہیچ یک خبری از خویش و بیگانہ نداشت علاوہ فضائل علوم صوری و معنوی حافظ کلام الٰہی بود ہفت بار مناسک حج را پیادہ پا ادا ساختند و ہموارہ جامۂ سیاہ می پوشیدند باین وجہ بحاجی الحرمین شہرت داشتند قصۂ مطارحۂ ایشان کہ با مخدوم اشرف جہانگیر سمنانی واقع شدہ مشہور ست وفات بتاریخ ہشتم ماہ ذی القعدہ سال ہفت صد و ہفتاد و چہار ہجری و بقولے ہفت صد و نود ہجری ست اما بقول صاحب خزینۃ الاصفیا در سال ہفتصد و ہفتاد و چہار ہجری ست مزارش در ظفرآباد بمحلہ شیخوارہ اندر حریم پختہ واقع ست صاحب بحر زخار می نویسد کہ مزارش امروز حاجت رواے خلائق آن دیارست بروز عید قربان خلائق بر مرقدش جمع آمدہ گرد روضۂ او می گردند و از غایت اعتقاد ارکان حج بجا می آرند رحمۃ اللہ علیہ انتہی۔

ذکر شیخ المشائخ قدوۃ ارباب الطریق زبدۃ اصحاب التحقیق حضرت شیخ رکن الدین رکن عالم ابو الفتح السہروردی الملتانی

کنیت ایشان ابو الفتح و لقب فضل اللہ خلف و خلیفہ و مرید رشید پدر خویش شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بہاء الدین ذکریا الملتانی اند پنجاہ و دو سال بر سجادۂ پدر و جد نشستہ بارشاد طالبان قیام داشتند صاحب علوم ظاہر و باطن و کشف و کرامات بودند۔

نقل ست که روزے حضرت شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی بر چارپائی تکیه زده نشسته دستار مبارک بر پایهٔ پلنگ نهاده بود و شیخ صدر الدین بر نشیب فرش بدو زانوے ادب نشسته و شیخ رکن الدین بعمر چار ساله بار و ہاے چارپائی گرفته می گشت و ببازی مشغول بود ناگاه بمقتضاے عالم طفولیت دستار جد بزرگوار از پایهٔ چارپائی برداشته بر سر نهاد شیخ صدر الدین بوقوع این حال بانگ زد و گفت با ادب باش حضرت شیخ بزرگ فرمود که منعش مکن که حقدار دستار ست و این دستار بوے عطا کردیم چنانچه آن دستار از همان روز در صندوقی نهادند بعد وفات پدر عالی قدر چون شیخ رکن الدین بر سجادهٔ مشیخت نشست همان دستار بر سر نهاد و خرقهٔ عالیه که بجد امجد وے از پیشگاه شیخ الشیوخ عطا شده بود در بر کرد و رونق افزاے سجادهٔ عالیه گشت ذات با برکاتش دریاے بود از فیض آلهی هر کس بهر حاجتے که بخدمت وے آمدے دامن خود پر از گوهر مراد یافتے چنانچه خلق اورا قبلهٔ حاجات می گفتند در لطائف اشرفی ست که ولادت ایشان در یوم جمعه سنه شش صد و چهل و هفت و مدت سجاده نشینی بعد از پدر خود پنجاه و دو سال انتهی وفات ایشان بتاریخ نهم جمادی الاولی و بقول بعضے شانزدهم رجب المرجب سال هفت صد و سی و پنج روز پنجشنبه بود و مدت عمر هشتاد و هشت سال و قبر ایشان نیز در ملتان متصل قبر پدر و جد خود ست۔

ذکر فرید الدهر وحید العصر قطب الوقت حضرت شیخ صدر الدین عارف بن حضرت شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی

ایشان خلف رشید و خلیفه و صاحب سجادهٔ پدر خود حضرت شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی اند کنیت ایشان ابو الغنائم ست جامع بودند میان علوم ظاهری و باطنی و کمالات صوری و معنوی و سخاوت و شجاعت و حلم و خلق نیک مقتداے زمانه بود و بشیخ صدر الدین عارف مشهور گشت در ملتان بخانقاه والد بزرگوار خود تا هیژده سال بر مسند ارشاد و تربیت نشست بسیارے اولیا در سلک ارادت ایشان منسلک گردیدند بسیارے طالبان و مریدان را بدرجهٔ تکمیل رسانیدند حضرت ایشان را وصایاے مفیده اند که آنها را یکے از مریدان ایشان خواجه ضیاء الدین در ملفوظات ایشان که کنوز الفوائد نام دارد جمع کرده ست اکثر وصایاے ایشان از حضرت

شیخ عبدالحق محدث دہلوی در اخبار الاخیار نقل کردہ اند کرامات و خوارق ایشان بسیار اند صاحب تاریخ فرشته
هم در تاریخ مذکور احوال ایشان بوضاحت نوشته است ولادت وی در شب جمعه سنه شش صد و یازده و عمر هفتاد
و سه سال وفات ایشان بتاریخ بست و سوم ذی الحجه روز سه شنبه سال شش صد و هشتاد و چار هجری بوده در
تاریخ فرشته سنه هفت صد و هفتاد و شش نوشته قبر ایشان در ملتان نزد قبر پدر بزرگوار ایشان است۔

ذکر العارف باللہ رب العالمین حضرت شیخ الاسلام خواجه بهاء الدین ابو محمد ذکریا ملتانی القرشی الاسدی

خلیفه شیخ الشیوخ شهاب الدین السهروردی ایشان از عظمای مشائخ سهروردیه و اکابر اولیای هند است
صاحب کرامات ظاهره و مقامات باهره و برکات شامله بود کنیت ایشان ابو محمد و ابوالبرکات است و نام پدر ایشان
وجیه الدین بن کمال الدین علی شاه قرشی و اصل از ملتان اند در علوم ظاهر و باطن و فقه و حدیث و اصول و فروع
عالم و کامل و قطب و غوث وقت در عهد خویش بی نظیر روزگار بودند و حنفی مذهب بوده اند تحصیل علوم ظاهری
و تکمیل آن کرده بعد از آن مدت پانزده سال به درس و افاده علوم مشغول بوده و هر روز هفتاد تن از علما
و فضلا استفاده می کردند عزیمت حج کرده و در وقت مراجعت از سفر در بغداد رسیده شیخ الشیوخ را دریافته
مرید شدند و برخصت حضرت مرشد بملتان آمده متوطن شده بارشاد طالبان مشغول شدند خلق بسیار
بدولت ایشان هدایت یافت سید میر حسینی سادات صاحب نزهة الارواح و شیخ فخر الدین عراقی صاحب لمعات
بملازمت او رسیده و تربیت یافته اند گویند که میان او و شیخ فرید الدین قدس سرهما موانست عظیم بود و سالها باهم
بودند و چنین نیز گویند که پسر خاله یک دیگر بودند ولادت ایشان در شب جمعه شب قدر ماه رمضان المبارک
در سال پانصد و شصت و شش هجری و بقولی پانصد و هفتاد و هشت در قلعه کوث و وفات
روز پنجشنبه بعد از ادای نماز ظهر هفتم ماه صفر و بقولی هفتدهم صفر سنه شش صد و
شصت و شش هجری بوده مدت عمر یک صد سال و قبر ایشان در ملتان است
باختصار رفته ایم۔ ...

ذکر شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی رح

کنیت ایشان ابوحفص و نام عمر بن البکری السهروردی از اولاد حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه ایشان مرید عم خود حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی اند ولادت با سعادت ایشان در ماه رجب سنه پانصد و سی و نه و وفات در غره محرم سال ششصد و سی و دو هجری ست و قبر ایشان در بغداد ست درون شهر باقی دیگر احوال ایشان بالا گذشته۔

ذکر الشیخ الاعظم و القطب الاکرم شیخ ضیاء الدین ابو النجیب السهروردی رح

نام ایشان عبد القاهر ست و لقب ضیاء الدین نسب ایشان به دوازده واسطه بحضرت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه میرسد نسبت ارادت ایشان به دو جانب ست یکی از شیخ احمد غزالی و دیگر به شیخ وجیه الدین عم خویش و در جمیع علوم کامل بودند تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت غوث ربانی سیدی شیخ عبد القادر جیلانی رضه مشرف گشته بشرف ارادت و خلافت معزز شدند وقت خود امام شریعت و یگانه حقیقت بودند وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم جمادی الاخری سال پانصد و شصت و سه هجری بوده قبر شریف در بغداد ست

ذکر العارف بالله الفائز بکمالات السرمدی شیخ وجیه الدین ابوحفص السهروردی رح

ایشان از اجله مشائخ و اعاظم اولیاء صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بودند نسبت ارادت ایشان به دو طرف ست و از هر دو طرف به سید الطائفه حضرت جنید بغدادی میرسد یکی از شیخ ممشاد دینوری و از ایشان بحضرت سید الطائفه و دیگر از اخی فرج زنجانی بحضرت رویم و از او شان بحضرت سید الطائفه جنید بغدادی و ایشان پیر شیخ ابو النجیب سهروردی اند وفات ایشان در سال پانصد و شصت و شش هجری ست و قبر در بغداد ست۔

ذکر مصدر فیوض الربانیة و مخزن انوار الالٰهیة شیخ محمد بن عبد الله المعروف به عمویه

بفتح العین المهملة و تشدید المیم المضمومة و سکون الواو و فتح الیاء المثناة من تحتها کذا فی تاریخ ابن خلکان و صاحب نفحة الاسرار تا ر فوقیه افزوده و در جامع الاصول در تحقیق راهویه هست که بفتح ها و فتح واو و سکون یا و کسر ها آخر بود در تاریخ ابن خلکان بسکون هر دو ها نیز وارد ست که راهویه بضم ها و سکون واو و فتح یا و در سیبویه بفتح یا و واو و سکون یا و بعد آنها و این لغت فارسی ست معنی آن در عربی رائحة تفاح را گویند و نظائر این مثل لفظویه و عمرویه و غیر آن و عجمی گویند سیبویه بضم با و سوحده و سکون واو و فتح یا زیرا که پیش عرب وقوع ویه در آخر کلمه مکروه است چرا که این برائے ندبه می باشد و در دستویه ابن ماکولا در کتاب الاکمال نوشته است بفتح دال و را و واو و قال علی الشبر الملسی فی حاشیة المواهب فی ابن مردویه بفتح المیم و حکی ابن نقطة کسرها عن بعض الاصبهانیین و الراء ساکنة و الدال المهملة مضمومة و الواو ساکنة و المثناة مفتوحة تلیها ها کاتب الحروف گوید که همچنین ست در عینی شرح بخاری در آخر کتاب النکاح با لجمله نام پدر شیخ عمویه عبد الله است از اجلهٔ مشائخ زمانه خویش بوده اند مرید شیخ احمد اسود دینوری اند در وقت خود فرد و یگانه و استاد زمانه بسیاری خلق را با رادت خود در آورده بحق رسانید وفات ایشان در سنه سه صد و هفتاد و سه هجری رو داد۔

ذکر شیخ مشائخ الوقت مقبول رب الاحد شیخ احمد اسود دینوری

نام پدر ایشان محمد ست لیکن صاحب سفینة الاولیا عطا نوشته اصل ایشان از دینور ست شیخی بود بغایت بزرگ و عالم العلوم ظاهری و باطنی بود در وقت خود مرشد کامل عالم فاضل عابد زاهد متقی و صائم دائم و از صحبت اهل دنیا متنفر بوده اند و از کبار مریدان حضرت ممشاد دینوری اند و سوائے ازان از دیگر مشائخ عظام نیز فائدها اندوخته وفات ایشان در ماه ذی الحجه سال سه صد و شصت و هفت هجری و بقول صاحب نفحات الانس در سال سه صد و چهل هجری ست باقی حال دیگر بزرگان از حضرت ممشاد دینوری تا حضرت جنید

بغدادی بالا گذشت۔

سلسلۂ طیفوریہ

بدانکہ این سلسلہ منسوب بحضرت طیفور شامی عرف بایزید بسطامی ست و اجازت این سلسلہ حضرت سید خضر رومی
قلندر را از حضرت میر جمال مجرد ساؤجی خلیفہ حضرت طیفور شامی رسیده و اوشان را از امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
پس درین سلسلہ از بزرگان بجز میر جمال مجرد ساؤجی و حضرت طیفور شامی ہمہ آنند کہ ذکر آنہا پیشتر شد لہذا صرف
ذکر میر جمال مجرد ساؤجی کرده این سلسلہ را ختم می کنم و ذکر حضرت طیفور شامی در سلسلۂ علیہ نقشبندیہ خواہد آمد لہذا
درینجا مکرر ننوشتم کہ خالی از طوالت کلام نیست۔

ذکر سید السادات الاماجد الاعالی میر جمال مجرد ساؤجی

بدانکہ ساؤجی منسوب ست بساوه کہ دہی ست نزدیک ری آمده و آن را آبا نیز گویند از متعلقات طوس و از
ہانجا بود شاعر مشہور سلمان ساؤجی ایشان در ابتدا مفتی شہر در مصر بودند مصریان ایشان را کتابخانۂ
روان می گفتند ہر کرا فتوای مشکل پیش می آمد از ایشان می پرسید ایشان بی آنکہ رجوع بکتاب کنند جواب
شافی می دادند روزی حالتی رو داد کہ تجرید کرده ریش را با خود دانستہ بتراشید و در مغاکی پنہان شد
و چشم بآسمان داشتہ مبہوت وار بنشست چون این خبر شیوع گرفت دانشمندی فرمود تا از ریزہ گداختہ در
دہانش ریختند وی ہیچ ازین حال برنگشت گوئی آب سرد بود کہ در دہانش فرو رفت فضلای وقت بعیادت
برو رفتند و گفتند کہ در ریش تراشیدن خلاف شرع نموده سر در خرقہ فرو برده با محاسن سفید بر آورد آنانکہ بعیادت
آمده بودند باعتقاد و معذرت برگشتند در مراد المریدین مرقوم ست کہ در بعضی رسائل مسطور ست کہ سید جمال الدین
مجرد ساؤجی در سنہ شش صد و چار بر صدر حیات بودند و خلیفہ حضرت خواجہ ابو یزید بسطامی اند انتہی اگر زیاده
خواہی در کتاب مراد المریدین سیر العارفین و کرامات الاولیا و خیر المجالس نظر کن مقبرۂ ایشان در قصبۂ نائن
ست کہ میان یزد و اندرستان واقع ست۔ سال و تاریخ ولادت و وفات بنظر نیامده۔

سلسلهٔ فردوسیه

بدانکه این سلسله منسوب ست بشیخ ابو النجیب فردوسی و فردوسی منسوب بفردوس و آن موضعی ست نزدیک دمشق متصل بجانب اجازت این سلسله حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر را از حضرت شیخ حسین ابن معز بلخی رسیده .

ذکر شیخ الاسلام والمسلمین عمدة ارباب السلوک والیقین واقف اسرار الالٰهی حضرت شیخ حسین بن معز شمس البلخی رح

مرید و خلیفهٔ عم خود شیخ مظفر بلخی اند از اوراد کلام او چنان معلوم می شود که ارادت بشیخ شرف الدین یحیی منیری داشت و تربیت خلافت و ارشاد از شیخ مظفر عم خود یافته اوائل حال در دهلی بتعلیم و تعلم اشتغال داشت بعد از جاذبه عنایت الٰهی که باعث بسلوک طریقهٔ فقر ست سفر حجاز کرده بمدینهٔ طیبه رسید بعد از دریافت این سعادت بوطن اصلی خود توجه فرمود و لقب ایشان از حضرت شاه مدار سمندر توحید ست چنانچه گویند که چون شیخ حسین از طرف بهار در جونپور رسید و سبب آن بود که شیخ شرف الدین کتاب عوارف و رالضفت خوانانیده بود که وفات یافت شیخ حسین نهایت مضطرب شد حضرت شرف الدین چشم باز کرده گفتند که خاطر جمع دار بعد از چندی شیخ بدیع الدین مدار در جونپور خواهند آمد تو آنجا رفته کتاب تمام کرده گیر و تر ابرکات بیشتر حاصل خواهد شد القصه ایشان پیش شاه مدار رسیده والضفت کتاب تمام کردند و خلافت و لقب سمندر توحید یافتند و از حضرت شاه شرف الدین لقب توشهٔ توحید یافتند ایشان را مکاتیب ست انتها اند که آنها را حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار نقل کرده و مزار وی در بهار ست تاریخ و سنه وفاتش بدریافت نرسید ۔

ذکر شیخ الکامل المکمل والامام الفاضل الاکمل کاشف

ل لیکن در کتاب مرآة الکونین سنه ولادت و وفات ایشان چنین دریافت شد سنه ولادت [illegible] هجری و وفات بست و سوم ذی الحجه [illegible] هجری و مدت عمر یکصد و پانزده سالی والله اعلم ۱۲

الرموز المنزهی حضرت شیخ مظفر بن شمس البلخی

مرید و خلیفهٔ شیخ شرف الدین یحیی منیری ست بغایت درجه مقبول و محبوب پیر خود بود چنانچه حضرت شیخ ایشان را در مکتوبات خود امام مظفر می نوشت آورده اند که حضرت ایشان مدت بست و پنج سال از واقعات حالات و معاملات خود بخدمت شیخ عرایض می فرستاد و شیخ آن را جوابات می نوشت و ذیل بعض مکتوبات مسطور ست که مکتوبات من همه حل مشکلات آن برادر ست باید که کسی را ننماید که موجب افشای سر ربوبیت گردد چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید بست و یک روز طعام نخوردند با کس سخن نگفت و بوقت آخر این امانت پیران عظام بالنعمت خلافت بشیخ حسین برادرزادهٔ خود عطا کرده بسال هفت صد و هشتاد و هشت بمکهٔ معظمه برحمت حق پیوست و بعد وفات پیر خود تا شش سال در قید حیات بود مزارش در عدن ست۔

ذکر شرف الاولیا و فخر الاصفیا صاحب المقام العالی حضرت شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری

از مشاهیر مشایخ هندوستان ست چه احتیاج که کسے ذکر مناقب او کند او را تصانیف عالی ست مکتوبات مشهورترین و لطیف ترین تصانیف او ست بسیارے از آداب طریقت و اسرار حقیقت در آنجا اندراج یافته و ملفوظات او را نیز یکی از معتقدان او جمع کرده اما لطافت مکتوبات بیشتر ست گویند که بر آداب المریدین نیز شرح دارد مرید خواجه نجیب الدین فردوسی ست گویند که شیخ شرف الدین بشوق ملاقات بندگی شیخ نظام الدین اولیا بدهلی آمد قضا را پیش از آنکه او بدهلی برسد شیخ نظام الدین بریاض رضوان خرامیده بود شیخ نجیب الدین فردوسی آنجا بود چون بملازمت او رسید فرمود درویش سالها ست که منتظر تو نشسته است امانتے که دارد بتو سپردنی ست مرید شد و نعمتے که برائے او نهاده بودند بگرفت و بوطن اصلی خود رجوع کرد گویند که وی را چند سال در بیابانے که در راه آگره واقع ست توقف واقع شد هم در بیابان می بود و عبادت می کرد بعد از سالها بوطن رسید قبر او در شهر بهار ست و منیر قریه ایست از بهار در رساله فارسی که کسے در بیان چهارده خانواده نوشته می نویسد

کہ ابتدای سلسلۂ فردوسیہ از سہروردست شیخ نجم الدین کبری فردوسی و شیخ علاء الدین طوسی قریب یک دیگر
بودہ اند در مجاہدہ و ریاضت بسر جہد کمال رسیدہ بعد یک ہفتہ افطار صوم می کردند و آن ہم بگیاہ جنگلی تا آنچون
و ہر دو بزرگ بخدمت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سہروردی آمدند و گفتند عمر بسر آمد و کار بر نیامد ریاضت و مجاہدہ
بسیار کشیدیم اما ہیچ بوی مقصود ندیدیم شیخ ابو النجیب فرمود برادران ما نیز بدین داغ مبتلائیم سبیل اینست
کہ مرید شویم ہر سہ بزرگ بخدمت شیخ وجیہ الدین ابو حفص بن عمر بن عمویہ آمدند و شیخ وجیہ الدین بعد ازینکہ
شیخ ضیاء الدین و شیخ علاء الدین خلافت داد و وداع کرد و شیخ نجم الدین را بشیخ ابو النجیب سپرد و گفت
این را بر خود گیر بعد از ہفتم ماہ شیخ ابو النجیب شیخ نجم الدین خلافت داد و گفت شما مشائخ فردوس اید
از آن روز فردوسیان پیدا آمدند رحمۃ اللہ علیہم اجمعین وفات شیخ شرف الدین در سال ہفت صد و ہشتاد و دو
ہجری ست کہ زمان سلطنت فیروز شاہ بود بتاریخ ششم ماہ شوال قبر وی در بہار ست و بقولی در منیر۔

ذکر نجیب الاولیا و نقیب الاصفیا معدن فیوض لم یزلی شیخ نجیب الدین فردوسی

مرید و خلیفۂ شیخ رکن الدین فردوسی ست نام والد ماجد وی خواجہ عماد الدین بود بعد وفات شیخ خود بمسند
ارشاد نشست و خلق اللہ را ہدایت نمود وفات وی در سال ہفتصد و سی و سہ ہجری ست قبر او جانب
مشرقی حوض شمسی در دہلی بر صفۂ عالی نزدیک قبر مولانا برہان الدین بلخی ست۔

ذکر شیخ الاصاغر و الاکابر ذو المجد و الشرف الٰہی رکن الملۃ و الدین شیخ رکن الدین فردوسی

مرید و خلیفۂ شیخ بدر الدین سمرقندی ست بعد از وی بر سجادۂ مشیخت نشست و سلسلۂ فردوسیہ از وی در
ہندوستان شائع گردید وی از خردسالی بخدمت شیخ بدر الدین سمرقندی تربیت و تکمیل یافت او را درین
طریقہ مرتبۂ بزرگ و مقامی عالی بود و قبولی عظیم در دل خلق داشت انتشار و اظہار سلسلۂ فردوسیہ در ہند

ازو گردیده کسی که هست نسبت خود بسلسلهٔ فردوسیه بدو ثابت می کند در دهلی بود و چون سلطان معزالدین کیقباد
در کیلو کهری شهرے بنا کرد وی هم از شهر آمده بر کنارهٔ آبجو مقامی ساخت غالباً میان او و شیخ نظام الدین اولیا
چندان محبت و اخلاص نبود در سیر الاولیا می نویسد که پسران شیخ رکن الدین که جوانان نوخاسته بودند و مریدان
او بارها در کشتی سوار می شدند و سماع گویان و رقص کنان از زیر خانهٔ شیخ نظام الدین می گذشتند روزے
هم برین حال می گذشتند چون نظر شیخ برین جماعت افتاد سر بر آورد و گفت سالهاست که یکی چون شیخ بود
و جان خود فدائے این راه می کند و دیگران نوخاسته اند و می گویند که تو کیستی که ما نه ایم و دست از آستین بر آورد
و جانب ایشان اشارت کرد که ملا بردهمین که پسران شیخ رکن الدین با آن غوغا زیر خانهٔ خود رسیدند از کشتی فرو آمدند
خواستند که غسلے بکنند که در آب در آمدند و فوراً غرق شدند وفات وے در سال هفت صد و بست و چار
هجری ست و مزارش در دهلی۔

ذکر بدر سماء الکمالات المعنوی حضرت شیخ بدر الدین سمرقندی

از ملفوظات شیخ شرف الدین یحیٰی منیری معلوم می شود که او مرید شیخ نجم الدین کبریٰ ست و در سیر الاولیا نوشته
است که او خلیفهٔ شیخ سیف الدین باخرزی ست و شیخ نجم الدین را دریافته بود و هم در سیر الاولیا می نویسد
که او بزرگ بود در صحبت شیخ نظام الدین اولیا سماع بشنیدی و بغایت خوبصورت و نیک سیرت بود چون شیخ
بدر الدین سمرقندی برحمت حق پیوستند او را در سنگوله دفن کردند روز سوم شیخ نظام الدین اولیا حاضر شد مجلس
خاسته بود و سماع در داده بستر رسید و نشست چون ایشان در سماع برخاستند شیخ نظام الدین نیز برخاست
بعضے گفتند که میان شما و ایشان بعد مسافت ست شیخ ما بشنید فرمود موافقت شرط است و در خزینة الاصفیا ست
که چون بهندوستان آمد از صحبت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا نیز فائدہا بر داشت و از خلفاے وی نیز شمار
کرده وفات ایشان در سال هفت صد و شانزده هجری ست عمری دراز یافت و در دهلی سکونت ورزید۔

ذکر محرم اسرار المشیة الاحدیت حامل انوار الواحدیت مرجع

السلسلة الفردوسی حضرت شیخ سیف الدین باخرزی

ایشان از کبار مریدان شیخ نجم الدین اند بعد تحصیل و تکمیل علوم ظاهری بخدمت شیخ آمد و تربیت یافت چون حضرت شیخ ایشان را در اوائل بخلوت نشاندند در اربعین دوم در خلوت وی آمد و انگشت مبارک بر در خلوت وی زد و آواز داد کای سیف الدین ع منم عاشق مرا غم ساز وارست — تو معشوقی ترا با غم چه کارست برخیز و بیرون آی آنگاه دست وی بگرفت و از خلوت بیرون آورد و بطرف بخارا روانه گردید آنجا بهدایت خلائق مشغول گشت وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری ست و مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر به بخارا است۔

ذکر شیخ الاسلام والمسلمین مرشد الطلبة والسالکین ذو الخلافة الکبری الشیخ نجم الدین احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله الخوارزمی الخیوقی الشافعی المعروف عند الفقهاء بالکبری و ابی الجنّاب

و جناب بفتح الجیم ثم نون مشددة و کبری علی صیغة فعلی کعظمی و منهم من یمد فیقول الکبراء جمع کبیر کذا فی طبقات الکبری للتاج الدین السبکی و این کنیت را پیغمبر صلی الله علیه وسلم در واقعه عطا فرموده بودند نام ایشان احمد بن عمر ست کبری ازین وجه لقب کردند که در اوان جوانی که بتحصیل علم مشغول بود با هر که مناظره می کرد غالب می آمدند بدین سبب بطامة الکبری خطاب یافت بعد ازان لفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شد مناقب و صفات ایشان نه چندان ست که درین جزو مختصر گنجائش کند طالب را باید که رجوع بمطولات کند وفات ایشان در دهم جمادی الاول سال ششصد و هیجده هجری واقع شد و مدفن در خوارزم و در لطائف اشرفی در ماه ربیع الآخر نوشته

ذکر بقیه بزرگان این سلسله یعنی از حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی تا حضرت سید الطائفه بالا گذشت

سلسلهٔ مداریه

گویند که سرحلقهٔ این سلسله امام عبدالله علمبردار است و بگزارش گرشت او بواسطهٔ حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه
بحضرت خاتم النبیین صلعم میرسد و بروایت طائفه بوسیلهٔ حضرت علی مرتضی رضی الله عنه بآن حضرت مستند می گردد
و بنگارش نسخهٔ شاه مدار اویسی ست صحاب این خانواده در بیان توحید گشتهٔ غلو اند و اعتقاد وحدت وجود
را بنشیدی بلند می سرایند و از منع ظاهر شریعت چندان نیندیشند سخن کوتاه بهنگی و بیجابی بشرب این طائفه
در نصف پسین مائة عاشر هجوم آورده و گرنه در روزگار عرفان شعار شاه بدیع الدین مدار نهایت بازداشت گناهی
وحدت و غایت بیم ناکی از مخالفت ظاهر شریعت مقیم اندیشه ها و صمیم دلها بود و طریقت موافقت سبک
سالکان مودب می کردند پوشیده نماند که چون درین سلسله تجرید صوری را شرطا ثابت و شطر اجازت و تفویض
ساختند و بیشتر بزرگان خلافت دستگاه این خاندان بستر عورت و بهاهاسیکه دران روز خورده باشند خود را
نیازمند دانسته از جمیع اجناس پوشاک الوان خوراک رفع خاطر میرسیدند و اوقات زندگانی بیاد رازق العباد
مامور می داشتند و کلمه لكل يوم جديد رزق و ترك الدنيا يوم و لنا فيها صوم ازلوح کردار خویش [illegible]
و سوای احتیاج اگر معلومی ناگاه جدید بدست وقت افتادی همان دم غربال صفتی از دست گرفته از دست دل خود
بیرون انداختی باندازه آنکه بوجه نیاز دروازه کسی را ایشان آشنا نگردند از بیجا چندی از ارادتمندان صورت تجرید
را دل نهاد و صل طریقت پیشوایان خویش اندیشیده انهماک اغراق را درین شیوه بجان پسندیدند و از حد
تجرید مختار صوفیه دو سه گام بالاتر خرامیده ابراز مشروع را به لنگ چهار انگشت که تنها اندام نهانی تواند پوشید
بدل کردند شبانگاه گلخن آسا آتش افروخته الحان سرا ساخته سپیده دم خاکستر را بجای پیراهن بدن مالیدند
و بدین شعار از دائرهٔ ادب ماندند ومن يتعد حدود الله بیرون آمدند و بدین اجتهاد وسیلهٔ سواد این تقلید
گروه بروز بدستیاری افزایش بر ذراز پایهٔ عموم شدید پیچ برنیامد ۞ مجردان طریقت جماعتی دگراند
بدین صفت که توانی بدین صفت بوند اجازت این سلسله حضرت شاه قطب الدین بنادل قلندر را از حضرت
حاجی الحرمین حاجی ڈهن رسیده و چونکه ذکر اکابر این سلسله تا حضرت قطب الدین بنادل قلندر در سلسلهٔ

عالیه قلندریه گذشت لهذا بساط سخن از ذکر آن حضرات در نوردیده حالی بزرگانے که ذکر آنها جلوه طراز نیافته می طرازد

ذکر قطب الاقطاب حاجی الحرمین الشریفین حضرت حاجی بڈھن رحمة الله علیه

ایشان اجازت وخلافت سلسله بها از شیخ ابو الفتح سرمست دارند تاریخ ولادت ووفات مع سنه کاتب الحروف را به دریافت نرسید۔

ذکر قدوة السالکین زبدة العارفین حضرت شیخ ابو الفتح سرمست

پیدا نکه ایشان فرزند رشید ومرید وخلیفه وجانشین حضرت شیخ محمد علا المعروف بشاه قاضن اند صاحب اذواق عادات وجذبات وحالات عالیه بودند در نظر کیمیا اثرش حق تعالی چنان تاثیر بخشیده بود که بجانب هر کسی که میدید دل وی از محبت دنیائی الفور سرد می شد شاه حمید حضور اگرچه مرید والد ماجد ایشان بودند اما از خوان پرکرم ایشان هم فائده ها در ربوده بودند وفات ایشان در سنه نهصد وچهل و دو رو داد۔

ذکر مصدر الفیوضات والکرامات الشهیر حضرت شاه قاضن المعروف بقاضی منیر

ایشان اجازت وخلافت سلسله مداریه از حضرت مولانا حسام الدین سلامتی دارند ودر طریقه شطاریه خلیفهٔ شیخ عبدالله شطار اند درویشے بود با صفا وحق آگاه ودر علوم متعارفه کامل واکمل مظهر کمالات انسانی ومورد حالات وجدانی بغایت قربت ونهایت رفیع منزلت بود از مشاهیر خلفاے ایشان یکے میر سید علی قوام عاشقان ودیگرے شیخ ابوالفتح سرمست هدایت الله خلف رشید ایشان که بعد وفات والد ماجد خویش جلوه افروز مسند ارشاد وتلقین شده شیخ حمید ظهور حاجی حضور از خلفا ومریدان ایشان اند وفات شان بتاریخ سوم ماه صفر سنه هشت صد ونود و دو واقع شد مزارش در جونپور است۔

سله در بحر ذخار نام ایشان شیخ محمد اعلی نوشته ۱۲

ذکر عمدة العارفین و نخبة الکاملین واقف اسرار الصوری و المعنوی حضرت شاه حسام الدین سلامتی

ایشان از علمای متبحرین و فضلای کاملین هندوستان بودند اصل ایشان از اصفهان ست در عهد سلطان ابراهیم شرقی جونپوری مرجع طلاب بودند وقتیکه عشق و محبت دامنگیر حال وی شد رجوع بحضرت شاه بدیع الدین مدار آوردند و باندک مدت بمعارج عالی فائز گردیده از مقربان پیر خود شدند سلامتی ایشان از ین وجه می گویند که وقتی بے اختیار از غلبه شوق دیوانه وار در خلوتخانه حضرت شاه مدار که در آنجا کسے را از مریدان و خلفای شان راه نبود در آمدند بمجرد در آمدن ایشان حضرت شاه مدار فرمودند که اے فلان هیچ بے ادبی بخدا نرسیده ایشان همون وقت چند اشعار فی الفور تصنیف کردند که مضمونش بسیار اشتیاق آمیز بود و گفت که اگر من ادب کردمی از جمال الله محروم بودمی اکنون که ترک ادب کردم بخدا رسیدم حضرت شاه مدار منبسط شده فرمود سلامتی سلامتی این لقب از آن روز بر وے مقرر گشت ایشان صاحب کرامات و خوارق عادات و صاحب سلسله بودند اکثر خلفاے ایشان صاحب ارشاد شدند از انجمله یکی شیخ محمد علاء المنیری المعروف بشاه قاضن هستند فاتش در سنه هشت صد و چهل هجری بتاریخ ۔ م ربیع الاول واقع شد مزارش در جونپور ست۔

ذکر قطب الاقطاب غوث الافراد مخزن اسرار و معدن انوار حضرت شاه بدیع الدین قطب المدار

بدانکه در بیان نسب و طرق سلسله آنحضرت اقوال مختلفه نقل می کنند اول اختلاف اقوال را نقل کرده انچه از کتب و رسائل بتحقیق صحیح معلوم می شود می نگارم بدانکه نسب آنحضرت بعضے می گویند که آنحضرت سید بودند چنانکه دارا شکوه قادری در کتاب سفینة الاولیا گفته حضرت سید قطب . . . بدیع الدین قدس سره لقب ایشان مدار ست و شاه عزیز الله ابن شاه حسین مداری جونپوری در کتاب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدار گفته که پدر وے قاضی قدوة الدین نام داشت از فرزندان خلیفه ثانی و قیل ثالث و بر سخن برآنکه سیدزاده ست تولد وی

در سنه اثنا و قبل اثنین خمسین بود موضعے که سه منزل از رود نیل ست زادگاه وی ست تمت عبارته و بعضے می گویند
که پدر آنحضرت علی حلبی نام داشته چنانکه شاه حبیب الله قنوجی در کتاب مناقب الاولیا گفته که حضرت شاه کونین
شاه بدیع الدین مدار قدس سره پدرش علی حلبی و مادرش خاص ملک بود شاه از خورد سالی حلب گذاشته بصحبت
فقرا افتاده و بعد توجه بافراط ریاضت نهاد و بخدمت طیفور شامی بایزید بسطامی قدس سره استفاده پذیرفت و
ایضا طریقه اویسیاز روحانیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نعمت یافت و کمالات و سیر و مقامات آن شاه در عالم ظاهر
است احتیاج بیان ندارد تمت عبارته و منقول است از کتاب قیومی ای عزیزان بدانید که بعضے جاهلان حضرت
شاه بدیع الدین مدار را بی مادر و پدر منسوب می کنند و می گویند که خود حضرت شاه مدار همچنان بی مادر و پدر بذات
پاک از غیب بر زمین آمده بدانند که این طور غلط سراسر می گویند و این نمی دانند که از گفتن این سخن بزه کار می شوند (گنهگار)
ای عزیزان بدانید که نام پدر شاه مدار بندگی شاه علی و نام مادر ایشان بی بی خاص ملک ملقب بی بی حاضره بود
شاه مدار از اهل قریش بودند تولد حضرت شاه مدار در موضع چنار که در ولایت حلب واقع ست چنانچه نام و نشان و مقبره
در موضع مذکور ظاهر ست و حضرت شاه مدار دو صد و پنجاه سال در قید حیات بوده وصال نمودند بعضے جاهلان
که می گویند که شاه مدار بی مادر و پدر بودند غلط ست و نسب نامه آنحضرت اینست که حضرت شاه مدار بدیع الدین
ابن شاه علی بن شاه طیفور بن شاه کافور بن شاه قطب بن شاه اسمعیل بن شاه محمد بن شاه حسن بن شاه حسین
بن شاه علی بن شاه طیموری بن شاه مصری بن شاه بهاء الدین بن شاه عماد الدین بن شاه عبد الحافظ بن شاه
شهاب الدین بن شاه طاهر بن شاه مطهر بن شاه عبد الرحمن بن ابو هریره صحابی رضی الله عنه و نسب نامه
مادر ایشان این ست خاص ملک که نام ایشان بی بی حاضره ست بنت شیخ حافظ بن شیخ محمود بن شاه
عبد الله بن شاه عبد الصمد کلان بن شاه احمد بن شاه آدم بن شاه محمد بن شاه طیفور تمت عبارته بدانکه
ابو هریره صحابی معروف ست از قبیله بنی دوس که قبیله ایست از قبائل عرب و شیخ عبد الحق محدث دهلوی
در کتاب اکمال فی اسماء الرجال در حرف ها فصل فی الصحابه در ترجمه اسم ابو هریره گفته که اختلاف کرده اند
مردمان در اسم و نسب ابو هریره باختلاف کثیر و مشهور ترین اقوال اینست که در جاهلیت نام او عبد الشمس
یا عبد شمس بوده و در اسلام نام مشتبه عبد الله یا عبد الرحمن و گفته است حاکم ابو احمد که اصح اقوال نزد من نام

ابوہریرہ عبدالرحمن بن صخر ست و مشہور شدہ بکنیت خود ابوہریرہ بطوریکہ گویا اسم ندارد اسلام آورد در سال فتح خیبر
و در جنگ خیبر ہمراہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و گردید ہمراہ آنحضرت ہر جاکہ آنحضرت می رفت بخاری گفتہ کہ روایت
کردہ از و زیادہ از ہشت صد مرد از صحابہ و تابعین از انجملہ عبداللہ بن عباس و ابن عمر و جابر انصاری و انس بن
مالک و وفات یافت در مدینہ سنہ پنجاہ و ہفت یا ہشت یا نہ ہجری و عمر او ہفتاد و ہشت سال بود و نامش
ابوہریرہ برائی آن شدہ کہ یک گربۂ خرد ہمراہ خود می داشت ہر جاکہ می رفت می برداشتی و بعضے می گویند کہ
پدر حضرت شاہ مدار ابواسحق شامی نام داشت از فرزندان حضرت ہارون پیغمبر علیہ السلام ست و بر ملت موسوی
یعنے یہودی بود حضرت شاہ مدار از روح حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و روح حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب
کرم اللہ وجہہ و جناب حضرت محمد مہدی بن حضرت امام حسن عسکری رضی اللہ عنہما کہ زندہ و غائب اند استفادہ
پذیرفتہ مراتب اسلام و ایمان و کمالات معرفت و ولایت و رتبۂ قطب المدار حاصل کردہ و این تعجب نیست چنانکہ
سلطان العارفین ابویزید بسطامی قدس سرہ کہ جد آنحضرت گبر مجوسی بود آنحضرت رتبۂ کمالات ولایت از جناب
حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ حاصل نمودہ و چنانکہ سر حلقۂ اولیا حضرت معروف کرخی قدس سرہ کہ پدر
آنحضرت نصرانی بودہ و آنحضرت اسلام آورد و مرتبۂ ولایت و عرفان از خدمت امام علی موسی رضا رضی اللہ عنہ
حاصل نمود چنانکہ شیخ عبدالرحمن چشتی در کتاب مرآۃ مداری گفتہ کہ احوال حضرت شاہ مدار قدس سرہ اکثر مردم
اہل زمانہ بطریق مختلف نقل می کنند بنا بر آن تا مدتے مدید در تفحص و تجسس این معنی بسیاری از کتب تاریخ و سیر
و ملفوظات بزرگان ہر دیار و تصانیف ارباب تحقیق مطالعہ نمود و لیکن کما حقہ تشفی حاصل نمی شد آخر بعد از جستجوے
بسیار تمام رسالۂ ایمان محمودی نام تصنیف قدوۃ العارفین حضرت قاضی محمود کنتوری قدس سرہ کہ از بزرگترین
خلفائے شاہ مدار قدس سرہ بودند بمطالعہ در آمد از ابتدا تا انتہا آنچہ از زبان وحدت بیان آنحضرت شنیدہ
و بچشم خود دیدہ بود ہمہ را بترتیب در رسالہ مندرج ساختہ ست و بعضے مقدمات غوث الوقت حضرت
سید اشرف جہانگیر سمنانی قدس سرہ کہ معاصر و محرم اسرار حضرت شاہ مدار قدس سرہ بودہ نیز فرمودہ اند و از
کمالات و مقامات و حالات آنحضرت کہ بنقل متواتر و معتبر خود از زبان بعضے بزرگان صاحب دیانت
و اہل اللہ شنیدہ و بکرر تحقیق نمودہ می خواست کہ تبرکًا و تیمنًا احوال آنحضرت و بعض کمّل خلفای و مریدان

صاحب راز آنحضرت درین مجموعه که مرآت مداری نام نهاده شد قرار واقعی انتخاب نموده مندرج سازد که در نزولا
و قصیده معتبر گرانکه پور رسیده از روحانیت پاک حضرت شاه مدار نعمتها و بخششها حاصل نمود چون وقت رحمت
بود باب جمع نمودن این رساله نیز درخواست کرد آنحضرت از کمال ذره پروری و مهربانی اجازت فرمود که بنویس
مبارک است در هر جا که خلاف شما خواهد بود من از مزار واقع ترا آگاه خواهم ساخت بخاطر جمع قلم بدست گیر که ترا برکات
بسیار حاصل خواهد شد الحال آمدم بر سر مطلب مقصود صاحب ایمان محمودی می نویسد که اجداد حضرت شاه مدار از
اولاد پاک نهاد بنی اسرائیل بودند و پدر آنحضرت ابو اسحق شامی نام داشت که وطن او در ملک شام واقع شده بود
در امت حضرت موسی علیه السلام و از فرزندان صحیح النسب حضرت هارون علیه السلام بوده است اکثر در عشق تجلی
اوقات صرف ساخت و هر فرزندے که در خانه او متولد می شد در طفولیت می مرد از این جهت نهایت مغموم
بود و اکثر شبها بزیارت موسی و هارون علیهما السلام میرفت و فرزندی میخواست تا اینکه شبی حضرت موسی را در خواب
دید میفرمایند که ابو اسحق خاطر جمع دار الله تعالی ترا پسرے بدیع عطا خواهد کرد که تصرف و ولایت آن و ظاهر
خواهد شد پس از چند مدت حضرت شاه مدار متولد شدند و موسوم باسم بدیع الدین گشتند و شاه مدار لقب
آنحضرت بوجه آنست که در زمان خود قطب المدار بوده و در کتاب بحر المعانی و دیگر کتب صوفیه مذکور است که
قطب المدار چند نام دارد قطب الاقطاب و قطب الارشاد و قطب عالم این همه شخص واحد را گویند تمت
بقدر الحاجة و در کتاب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدار شاه عزیز الله مداری جونپوری گفته که آنحضرت صاحب
کرامات ظاهره و مقامات باهره و مواهب جلیه و مراتب علیه و احوال و اقوال سنیه است عیسوی المشرب بوده
احیای اموات می نمود انتهی در لطائف اشرفی می آرد که در آن وقت علم ریمیا و سیمیا مثل شاه مدار کسی دیگر
ندیده است و هم در آن ایام بفاصله چند ماه والدین آنحضرت رحلت نمودند لفراق آنها خواست که از ولایت
شام برآید پیش استاد خود حذیفه شامی رفته سوال نمود که ازین علوم که مرا تعلیم کرده اید تصرف صوری بسیار
دست داده است اما اثر وصول ذات حق تعالی درمن ظاهر نمی شود و در توریت و انجیل تعلیم نموده اید
که از موسی و عیسی علیهما السلام یافت ذات حق بوسیله احمد میسر خواهد شد آن احمد کجاست استاد گفت
که ازین عالم درگذشته اما تابعان او در مکه و مدینه هستند و مراد از احمد ذات سرور کائنات است صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

پس حضرت شاه مدار را طلب حق غالب گشت و از وطن بعد محنت بسیار و مشقت بیشمار در مکه رسیدند و در چند
مدت قرآن و احادیث خواندند و بعضی کتب تصانیف مجتهدان مذاهب اهل سنت نیز خواندند چون ازین چیزها
کشود دست نداد خواستند که بجانب ولایت شام معاودت نمایند که ناگاه در طواف کعبه ندائی در گوش سید
که اگر طالب هستی نزد و بر سر مرقد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در مدینه برو که او در طلب ترا دوا خواهد کرد شاه مدار
ازین مژده خوش شدند و بشرف آستان بوسی روضه مطهره مشرف گردیدند بروحانیت پاک حضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم صفای باطن او را میسر گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکمال مهربانی خود دست ایشان گرفته تلقین
اسلام حقیقی فرمودند و بروحانیت حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه سپردند پس شاه مدار حسب الحکم آنحضرت در آن جنت
رفته و کار خود تمام کرده باز بمکه آمدند و بعد از چند روز بحکم باطن متوجه هندوستان گردیدند و باقی طول ست اکجا نویسم
از لطائف اشرفی و مرآت مداری و ایمان محمودی توان دریافت الغرض شاه مدار براه اجمیر در اطراف و جوانب سیر کنان
در شهر کالپی رسیدند و در مسجدی که بر لب آب جو بود فرود آمدند و در شهر کالپی شهرتی عظیم واقع شد شاه عزیز الله
ابن شاه حسین مداری جونپوری در کتاب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدار گفته که شیخ عبد الحق محدث دهلوی
در اخبار الاخیار آورده که شاه مدار همواره سیر بلاد می نمود در یک سفر که با امیر سید اشرف جهانگیر بود و از عرب
بطرف هندوستان عبور نموده در کالپی در زمان حکومت قادر خان ولد سلطان محمود که از نبائر سلطان فیروز شاه دهلی
بود سکونت اختیار کردند بعد از مدتی چون والی کالپی بخدمت بار نیافت اظهار نمود که در شهر ما نباشند شاه مدار
رخت اقامت بجونپور بسته فرمودند که قادر خان فکر خود کند بعد از آن بر اعضای قادر خان آبلها پیدا گردیدند
که از حرارت سوختن بدن بی طاقت شده بشیخ سراج الدین سوخته رجوع آورد شیخ پیراهن خود بوی پوشانید
آبلها از بدن وی زائل شدند الا یک نشان آبله بر شکم ماند هر چند دوا کرده ورنشد مدت اقامت ایشان چهار ده سال
و چند ماه بود و ایشان هفتاد شب قدر دریافتند هر که از نظر بر جمال وی افتادی بی اختیار ستایش کردی لهذا
بروی مبارک خود پیوسته برقع فرو هشتی و گفتی ؎ در ملک هند عزم اقامت نکرده ایم
در کرده ایم تا بقیامت نکرده ایم — انتهی و آن زمان که شاه مدار در کالپی بود کوس مشیخت مخدوم سراج الدین
سوخته می نواختند قادر خان والی سلطنت کالپی مرید شیخ سراج الدین بود از آن جهت بخدمت شاه مدار

چندان توجه نداشت ولیکن چون صیت کمالات شاه مدار در تمام هندوستان فرا رسید قادرخان نیز برای ملازمت سوار
شد و در جائی که شاه مدار منزوی بود رسید خادمان گفتند که این وقت ملاقات نیست و با حکم نیست که درین وقت خبر
شما کنم قادرخان رنجیده گشت و بخادمان گفت که بمخدوم خود بگوئید که در شهر ما نباشد و خود بدار السلطنت رفت
چون این خبر بشاه مدار رسانیدند در ساعت برآمد و خادم را فرمود که تو اینجا منتظر باش و خبر او بیار پس بمجرد روان
شدن شاه مدار آبله بر تمام بدن قادرخان پیدا آمد از حرارت آن مضطرب گشته پیش پیر خود سراج الدین سوخته
رفت وشان پیراهن خود بقادرخان پوشانیدند آن بحال خود باز آمد و اکثری از آبلها نماند خادم شاه مدار
اینخبر بشاه مدار رسانید از راه غیرت بر زبان ایشان گذشت که سراج الدین را چرا نسوخت بمجرد این کلمه بر اعضای
شیخ سراج الدین آبله ظاهر شد و سوختن گرفت و خود را فدای قادرخان کرد پس ازان وی را سراج الدین سوخته
گویند و مرقد او در شهر کالپی مشهور است و در سلطنت قادرخان فتوری عظیم واقع شد که از طرف جونپور سلطان
ابراهیم شرقی بجهت تسخیر کالپی لشکر کشید و از آن طرف سلطان هوشنگ بادشاه ولایت مالوه با عساکر رسید
قادرخان آواره گشت و شهر کالپی بتصرف سلطان هوشنگ آمد و سلطان ابراهیم از راه بازگشت و بجونپور
رفت چنانچه در تواریخ سلاطین هند مذکور و درین نقل مخدوم سراج الدین نیز مذکور است که ایشان در وقت
سوختن گفتند که ما نیز سلسلهٔ شما را سوختیم شاید مراد قلت رواج سلسلهٔ مداریه باشد و از ملفوظ شاه عبدالعزیز
دهلوی چنان معلوم می شود که سراج الدین سوخته را لقب سوخته خود از پیرش حضرت نصیرالدین چراغ
دهلی عطا شده یعنی سوختهٔ عشق و حضرت شاه مدار ایشان را نسوخته اند بلکه ناراض شده گفت که در اولاد تو
ولی نخواهد شد سوختم ای ولایت را منقطع کردم سراج الدین سوخته گفت که سلسلهٔ تو سوختم الغرض بعد ازان شاه مدار
سیرکنان بطرف جونپور رفت دران اثنا قاضی شهاب الدین قدوائی که از قوم بنی اسرائیل بود و نهایت خوبصورت
بخدمت حق پرست شاه مدار رسید و دائم بخدمت آنحضرت سرگرم می بود محبوب ترین مریدان آنحضرت بوده است
چون آنحضرت قریب لکهنؤ رسید رخ مبارک بمریدان آورده فرمود که ازین شهر بوی حسد می آید در میان این
شهر نمی روم پس بیرون لکهنؤ بمقابر فرود آمد حاجی الحرمین الشریفین شیخ قوام الدین دران ایام بر مسند مشیخت
بود چون جمیع اهل شهر برای نیازمندی آمده ملاقات شاه مدار حاصل نمودند مخدوم نیز گفت که یک مجلس با وی

پس با جمعے از مریدان خود بخدمتش رسیده ملاقات نمود اما چون صفائے در باطن او نبود شاه مدار نیز متوجه نشد تا
مخدوم قوام الدین قاضی شهاب الدین را دید که جوانے صاحب جمال در پس سر آنحضرت استاده مگس رانی می کند
دیده گفت که این جوان هم بطلب حق خدمت می کند شاه مدار را این را خوش نیامد فرمود که هر کس که پیش فقرا
می آید موافق نیت خود نتیجه می یابد اصل کار موقوف بر نیت ست پس شیخ قوام الدین رنگ مجلس دگر یافته بر خاست
و رخصت شده بخانه خود رفت و پس از چند روز وفات یافت بعد ازان یک پیرزن پسر بیمار خود را پیش حضرت
شاه مدار آورده از کمال عجز درخواست دعا نمود آنحضرت از راه کرم بخشی فرمود که این امر حواله شاه مینا شده ست پسر
خود را پیش اوشان ببر که صحت این پسر بدعائے شان موقوف ست آن پیرزن نپرسید النت که شیخ محمد مینا
چه کس ست و کجا می ماند دران ایام مخدوم شیخ مینا خورد ده ساله به نیابت پدر خود جاروب کشی مزار مخدوم شیخ
قوام الدین می نمود بعد ازان شاه مدار خواست که به تلافی رنج و ملالیکه میان شیخ قوام الدین واقع شده در حق
مخدوم شاه مینا نوازش فرماید و بجائے مخدوم شیخ قوام الدین نصب فرماید پس قاضی شهاب الدین را طلبید و
جائے نماز خاص حواله نموده فرمود که این را در فلان محله ببر و شیخ محمد مینا که همراه طفلان بازی می کند از دعائے
من برسان و این جائے نماز بده و بگو حق تعالی خدمت شهر لکهنؤ حواله تو کرده ست در حق پسر این پیر ضعیفه
که برائے صحت پسر خود پیش مدار آمده بود دعا کن که شفائے این بدعائے تو موقوف ست قاضی شهاب الدین
پیغام آنحضرت مع تبرک بشیخ مینا رسانید شیخ مینا سجده شکر بجا آورده جائے نماز را بر سر خود نهاد و دعا کرد
در ساعت آن پسر شفا یافت از آن روز شهرت کمالات شاه مینا در هندوستان شائع گشت این قدر بس ست
باقی از کتبهائے بالا ذکر رفته توان دریافت وفات شاه مدار روز پنجشنبه بتاریخ هفدهم ماه جمادی الاولی سنه
هشت صد و چهل بوقت سلطنت سلطان ابراهیم شرقی در دیار هندوستان واقع شد و ولادت آنحضرت
در سنه شش صد و پانزده در ولایت شام دو صد و بست و پنج سال عمر داشت و بقولے ولادت در شهر حلب
بملک شام بروز دوشنبه بوقت صبح صادق یکم شوال سنه چار صد و چهل و دو هجری بعد از چند ایام عمارت
روضه حسب الحکم سلطان ابراهیم شرقی باهتمام پسر میر صدر جهان جونپوری باتمام رسید در قصبه مکنپور که از
توابع قنوج ست خلفائے ایشان بسیار اند قاضی محمود بهرو و پسران شان و فرزندان شاه میران در شهر

بہرائچ و بعضے در قصبۂ لاہرپور و بعضے در شہر جونپور اند و اولاد شاہ میٹھی مدار پسر خوردش ہمہ در کنتور سکونت دارند و قاضی مطہر کہ قبرستان در کالپی ست و حضرت شہاب الدین قدوائی کہ قبرستان در موضع جملائی ست و حضرت شاہ ماآ کہ در ولایت بنگالہ آسودہ ست و حضرت میر جمال الدین المشہور بسید جمن کہ در موضع مچلسہ قریب بہار مسکن گرفتہ و حضرت میر سید احمد باد پا کہ در جنگل کھلوائن نواحی شہر جونپور آرامگاہ اوست و حضرت شاہ جیو دھن کہ در شہر اودھ مسکن گرفتہ و حضرت شیخ شمس تائب کہ در شہر لکھنؤ آسودہ ست و حضرت شیخ بڈھن صدیقی کہ در شہر سندیلہ قرارگاہ اوست و شاہ بھیکا کہ در شہر قنوج شہرت دارد باقی ذکر حضرت طیفور شامی بایزید بسطامی کہ پیر حضرت سید بدیع الدین مدار قدس سرہ اند و حضرت امیر المومنین سیدنا ابوبکر الصدیق رضی اللہ عنہ در سلسلۂ علیہ نقشبندیہ خواہد آمد و ذکر حضرت شیخ عبد العزیز مکی المعروف بہ عبد اللہ علمبردار قلندر در سلسلۂ علیہ قلندریہ بالا مذکور شد حاجت اعادہ ندارد۔

سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ

اجازت این سلسلہ کہ ورای سلاسل سبعہ ہست حضرت عارف باللہ ملقب بغیب بصاحب سر شاہ محمد کاظم قلندر قدس سرہ را از حضرت مولوی احمدی نقشبندی ساکن کرسی رسیدہ و مختصرے حال حضرات این سلسلہ تا مرشد کی شاہ محمد کاظم قلندر بالا گذشتہ لہذا آغاز این سلسلہ از ذکر حضرت مولوی صاحب موصوف کردہ می شود و تحقیق لفظ نقشبند در اسم سامی خواجہ بہاء الدین نقشبند می آید انشاء اللہ تعالی۔

ذکر معدن فضل موہبی و مخزن کمال محمدی مولوی احمدی نقشبندی

خلف رشید قاضی محمد نعیم بن مولوی عبد القادر قاضی شہر گورکھپور تلمیذ خاص ملا احمد عرف جیون امیٹھوی بود جد اعلی آنجناب از ایران بہ ہندوستان آمدہ در عہد شاہان دہلی بر عہدۂ جلیلہ ممتاز ماندند و ہمانجا مولد آنجناب موصوف متولد شدہ در ظل عاطفت و رافت پدری پرورش یافتہ تحصیل علوم متعارفہ تفسیر و فقہ و حدیث بر علماے مشاہیر دہلی کہ بہ پدر علم نسبت و پنج سالگی تکمیل علوم کردہ بعہدۂ قضاے بنارس مامور شدند ذات شریف

جامع فضائل صوری و معنوی و عالم علوم ظاهری و باطنی صاحب زهد و ورع و تقوی بود مدام بجز شغل درس و تدریس
و عبادت الٰهی کارے دیگر نکرد حنفی المذهب و صوفی المشرب بود از صبح تا چاشت وقت خود در تعلیم علوم عربیه فقه و
حدیث صرف می نمود و شب در افاضهٔ فیوض باطنی بطالبان و مریدان می کوشید اکثر جنات هم بخدمتش ارادت
میداشتند و بسیارے هنود بر دست پاکش مشرف باسلام شدند قلیل الغذا بود و میفرمود که یاد الٰهی را شکم تهی باید
گاهے غذا چرب و با مزه نمی خورد بلکه طعامے چند باهم آمیخته نزد خود میداشت و وقت غلبهٔ گرسنگی قدرے ازان
می خورد و بسا اوقات صائم می ماند برائے کسر نفس فاقه می کشید مسموع است که از جانب بادشاه وقت اکثر مواضع
بنام ایشان معاف بود اما هرچه از قسم نقد و جنس که ازان وصول می گشت باعزا و اقربا تقسیم می کرد اظهار عجز
و هیچی خود چنان بود که شمار وظائف بر عقد انامل می کرد و تسبیح بدست نمی گرفت و می فرمود که این هم از اعضائے
جسمی ما هستند اینان را چرا از طاعت الٰهی محروم دارم و در تسبیح داشتن اندیشهٔ ریا و سمع هم می باشد در سلسلهٔ عالیه
نقشبندیه اجازت و خلافت از حضرت سید محمد عدل المعروف بشاه لعل بریلوی میداشت از عارفان با صفا حضرت
حضرت شاه محمد کاظم قلندر کاکوروی بسیار محبت و اتحاد بود اولاً حضرت صاحب موصوف در قصبهٔ دیوه بر مکان
مولانا ذوالفقار علی ساکن دیوه که ایشان هم از خلفائے حضرت شاه لعل بریلوی بودند ملاقات شد چنانکه
حضرت صاحب اظهار حال ایشان در مکتوبی بنام برادر خرد حضرت شاه میر محمد قلندر رقم کرده اند ازان بعد چنان
محبت و خلوص زیادتی پذیرفت که گاهے حضرت صاحب برائے ملاقات ایشان بکرسی میرفتند و اکثر مولوی صاحب
بکاکوری قدم رنجه می فرمودند و بهمین ارتباط و اختصاص حضرت صاحب ایشان را اجازت سلسلهٔ عالیه قلندریه
نوشته دادند و خود از ایشان اجازت سلسلهٔ نقشبندیه فراگرفتند حضرت مولوی صاحب در مرض خود با طالبان
و مریدان خود گفته بودند که هر کرا پس از من شوق بیعت و ارادت باشد در کاکوری بخدمت شاه محمد کاظم صاحب
رفته تسلی خود کند که نزد من هیچ کس را مرد درویشی همچو ایشان درین وقت موجود نیست و یک پسر خود را نیز برای تربیت
بحضرت صاحب سپرد کرده بودند مزار شریفش در قصبهٔ کرسی ضلع باره بنکی واقع محلهٔ قاضی ٹوله زیر درخت لسری
زیارتگاه خلائق است هیچ گنبد و چهار دیواری ندارد بلکه قبر هم پخته نیست و چنین از باشندگان آنجا شنیده شد
که از اولاد ایشان کسے اراده پختگی مزار و احداث عمارت چهار دیواری وغیره میں نماید ظاهر کرده بود ایشان

در عالم رویا نمی شدند و اجازت عمارت و غیره ندادند که البشهرة آفته والخمول راحته عمر شریف بشصت و ند سال رسیده تاریخ و سنه ولادت و وفات بدریافت نرسید۔

ذکر گوهر اکلیل ولایت و سروری درة التاج خلافت و رهبری حضرت سید محمد عدل المعروف بشاه لعل بریلوی

ایشان فرزند ارجمند حضرت سید محمد بن شاه علیم الله بریلوی اند از ابتدای طفولیت تا ایام کهولت در آغوش پدر عالی قدر مانده و براه اجتبا شتافته ترجمان حال و لسان مقال ایشان شده بودند اوائل حال در تحصیل علوم ظاهر بخدمت برادر اکبر خود مولانا سید محمد محکم مشغول بودند بعد از آن بخدمت حضرت والد ماجد خویش برای تحصیل سلوک پیوستند پدر بزرگوار ایشان را بمدارج کمالات و معارج ولایات و منتهای سیر سالکان رسانیدند و سبقا سبقا بر ظاهر و بسط منازل ولایات خاصه و اخص الخواص که ولایت اولیای امت و انبیای کرام تخصیص و تشریف یافتند و بعد رحلت پدر بزرگوار خود جانشین و قائم مقام ایشان شدند خلفای ایشان بسیار اند از انجمله مولانا انوار الحق فرنگی محلی برادر مولوی احمد انوار الحق فرنگی محلی و مولانا ذو الفقار علی دلوی و قاضی عبد الکریم جوراسی و مولوی سید محمد نعمان نصیرآبادی و مولوی احمدی کرسوی و دیگر اکابر وفات ایشان بتاریخ یازدهم ماه رمضان المبارک سنه یک هزار و یکصد و نود و دو واقع شد و اندرون روضه جد خود که در رای بریلی واقع ست جانب شرق مدفون شدند۔

ذکر مهبط عطیات الهی مصدر کرامات و آگاهی فانی فی الله الصمد القوی حضرت سید محمد نقشبندی البریلوی

ولادت با سعادت ایشان در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و دو هجری بوده از ان زمان در حجر کرامت و بر استقامت والد ماجد خویش حضرت شاه علیم الله البریلوی بالیدند و از ید و شعور به التفاتهای موفور کامیاب بالعلوم صوری و معنوی با تمام حضور بهره یاب شدند از آغاز شباب بحالت جوانی و بدایت معاملات کامرانی اسباب

کمالات النسانی برائے او مہیا و بشارۂ ولایت و وراثت رسول سبحانی از سیماۓ او درخشان و ہویدا بود حضرت
والد ماجد بکمال توجہات کہ بحق سید موصوف مرعی میداشتند ایشان را بمثابۂ ترجمان حال و لسان مقال خویش
کردہ بہ تکمیل کمالات و ترقی مقامات از عروج و نزول و طے منازل قرب و وصول بہ جا ہمعنان خود می داشتند چنانچہ
عمامہ و قمیص خاصۂ خویش با تبرکات پیران کرام و کلاہ تبرک شیخ الاسلام سید آدم بنوری و دستارچۂ مبارک
حجۃ الاسلام مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی رح با قرآن شریف مخصوصۂ تلاوت خود بایشان عطا فرمودند و خاصہ
سر و سیرت و معانی و صورت خود عطا فرمودہ مصداق قول مشہور الخلیفۃ فی حکم المستخلف ساختند ان بعد
در ارشاد طالبان و خدمت مخلصان بر طریقۂ پدر اہتمام فرمودند و بسیاری کسان را بمرتبۂ کمال رسانیدند الغرض
بہمین تقدس و زہد و ارشاد طالبین مولی البقیۂ زندگانی کردہ بعارضۂ تپ بتاریخ بست و چارم ربیع الثانی
روز دوشنبہ سنہ یک ہزار و یکصد و پنجاہ و شش وقت شب بین العشائین روح مطہر از قالب عنصری
باعلی علیین خرامید و بروز سہ شنبہ در دائرۂ پدر بزرگوار جانب گوشۂ جنوب و غرب مسجد بسوی دریا محاذی روضۂ
پدر مدفون شدند از تصانیفش شرح کلمات خواجگان نقشبندیہ رح در غایت متانت و توضیح یادگار است۔

ذکر مقتدای سالکان طریقت پیشوای عارفان حقیقت محی السنۃ النبوی قدوۃ الاتقیا حضرت سید محمد علیم اللہ الحسنی الحسینی النقشبندی البریلوی

ولادت ایشان در سنہ یک ہزار و سی و سہ ہجری است از کبرائے اولیا و اعاظم خلفائے حضرت سید آدم بنوری اند
نہایت متقی و کامل و عالم عامل بود در اتباع سنت سنیہ نظیر خود نداشت از اوائل وقت طفولیت بحالات
سنت یتیمی و یسیری ایشان را التشریف فرمودند و سایۂ پدر بزرگوار از سر ایشان برداشتند و مادر مہربان را
نیز در عمر دو سہ سالگی ایشان شربت وفات چشانیدند فتامل کل ذلک الحال مطابقۃ لاحوال
محبوب رب المتعال سید الانبیاء علیہ التحیۃ والثنا۔

منقول است کہ ایشان از خداوند جل و علا بجو تشنگاری سنت اُخرویہ و عمر نبوی صلی اللہ علیہ وسلم مدام
بدعا ہا و دریوزگی داشتند کہ الٰہی دعاے ما را اجابت نما و سنین عمر شریف حبیب خویش کرامت فرما او تعالی شانہ

دعای ایشان را اجابت نموده سالهای مبارک نبی کریم عطا فرمود چنانچه بعمر شصت و سه سالگی بتاریخ هشتم
و قیل نهم ذی الحجه سال هزار و نود و شش و بقول صاحب خزینة الاصفیا سال یکهزار و هشتاد و یک
نقل بدار آخرت فرمودند که محی الدین محمد شاه عالمگیر غازی همون تاریخ بخواب دید که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وفات
کردند و ملائکه جنازه مبارک بر آسمان می برند ازین رو به تشویش در آمد که ظاهرا وفات حیات النبی از هزار سال
گذشته و لباقی نهاسے منتها مده گذشته این اراده تازه و حال بیرون نباشد نعوذ بالله منها یا ارکان اسلام
ضرر رسد یا سلطنت را که نائب و خلیفه آن جناب است خللی کشد از ملا جیون مرحوم استاد خود تعبیر
خواست مولوی موصوف فرمود تاویل این رویا غیر تعبیر شماست بلکه این واقعه مشعر بران ست که سید محمد علیم الله
رحمة الله علیه از دار ملال انتقال فرموده متوجه بعالم قدس نمود تاریخ ضبط نمایند و بلا شائبه ایقان فرمایند
اغلب که برائے اثبات سیده باشد آخر لسوانح و وقائع ظاهر گشت که سید بتاریخ مذکوره ازین عالم بگذشت
شاه فرمود ای استاد بلا تامل ازین واقعه تاویل رحیل سید بکدام دلیل استخراج گردید و اضح تر بگو گفت بلا فرمود
که سزاوار دولت مشابهت با سید انام و اجرائے سعادت مماثلت با خیر الانبیا علیه و علیهم السلام سعادتمندی
بود یعنی سید علیم الله که گوے متابعت خاتم الرسالت بچوگان ارادت از میدان ربوده و از اکثر پیشینیان
بجولانگری سابقت فرمود لاجرم در موت نیز بسعادت مشابهت نبوی بنواختند و در قوت مماثلت بدولت
احمدی از دنیا برداشتند انتهی زیاده ازین خواهی در ملفوظ ایشان نظر کن۔

ذکر قائم باحکام شریعت دائم بتلاش حقیقت خاتم نگین سروری حضرت خواجه سید آدم بنوری

از اعاظم خلفائے حضرت شیخ احمد مجدد سرهندی ست تعلیم ابتدائی طریقت از حاجی خضر یافته بعد ازان
باجازت حاجی خضر بخدمت شیخ احمد مجدد الف ثانی حاضر شده بدرجات عالی رسید در اوائل حال از علوم
ظاهری بهره نداشت روزے در واقعه دید که از هاتف غیب ندا می شود که ای شیخ آدم چرا قرآن نخوانده
عرض کرد که الهی توفیق ده مرا تعلیم فرمائی الفور دستے نورانی ظاهر شد و بر سینه بے کینه وی مس کرد قرآن

حفظ نمود و نیز علوم ظاهری را تعلیم برگرفت ایشان باوصاف اتباع سنت و رفع بدعت موصوف و بکمال متفقات
شریعت و طریقت معروف بودند زیاده از هزار کس طلبه و زمره جمع می بودند و از لنگر خانهٔ ایشان دو وقت طعام
می گرفتند وطن اصلی وی قصبهٔ موده است از جانب پدر رسید حسینی بود دیگر سکونت در قصبهٔ ... از توابع
سرهندست میداشت و برا مریدین و خلیفه بسیار بودند و هر یک از آن کامل و مکمل از آنجمله حضرت علیهم السلام ...
و شیخ حامد لاهوری و شیخ نور محمد پشاوری و غیرهم وفات ایشان بتاریخ سیزدهم ماه شوال سنه یک هزار
و پنجاه و سه بوقوع آمد مزارش در جنت البقیع متصل قبهٔ حضرت سیدنا عثمان رضی الله عنه در مدینه منوره واقع

ذکر الشیخ الجلیل والعارف النبیل مقبول حضرت الصمدانی الشیخ احمد الفاروقی المعروف به مجدد الف ثانی سرهندی

منسوب بسرهند و صحیح سهرندست بکسر سین و سکون ها و فتح رای مهمله بلده ایست عظیم ما بین لاهور و دهلی
در اصل نام آن سهرندست یعنی بیشه شیر و بزبان فارسی سرهند مستعمل شده ایشان مرید و خلیفهٔ حضرت خواجه باقی بالله
النقشبندی اند و نسب ایشان به بست و هشت واسطه با میر المؤمنین عمر رضی الله عنه می رسد در سال نهصد
و هفتاد و یک متولد شده در کمتر ایام از تحصیل علوم فراغت حاصل کرده از والد ماجد خود اجازت سلسلهٔ قادریه
و چشتیه و سهروردیه و کبرویه یافتند و بهوای حجاز محمل شوق بستند و بحضرت دهلی رسیدند در آنجا بخواجه محمد باقی دولت
ملازمت دست بهم داد و صحبت گیرا فتاد در طریقهٔ علیه نقشبندیه بیعت فرمودند و در دو ماه و چند روز نسبت حضور
نقشبندیه حاصل نمودند چنانچه همدران ایام حضرت خواجه بیکی از مخلصان رقم فرموده بودند که شیخ احمد نام مردیست
از سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی چند با فقیر نشست و برخاست کرده عجائب بسیار از روزگار و مشاهده او
بیان می نماید که آفتابی شود که عالم از و روشن گردد انتهی و نیز حضرت خواجه فرموده اند که شیخ احمد آفتابیست که مثل
هزاران ستاره ها در سایهٔ او گم اند و ارشادات خواجه در فضائل آنجناب بسیارست که ردّاً للاختصار بهمین قدر
اکتفا رفت همدران اندک ایام آوازهٔ حضرت بلند شد و آستان فیض نشان ایشان محط رحال و مجمع اصحاب
کمال گشت علما از دور و نزدیک بخدمت رسیدند و امرا از ترک تا جیک بشرف حضور بهره ور گردیدند مشائخ عهد

ارادت آوردند واکابر زمانه بتواضع برخاستند بدولت ایشان مس‌ها طلا شد وذره‌ها آفتاب، از برکات ایشان
آیتے بود از آیات الٰهی ونعمتے بود از نعمات ربانی نزاعے که درمیان صوفیهٔ کرام وعلماے اعلام از هزار سال بود
ایشان برداشتند ومورد حدیث صله شدند چنانکه در حضرات القدس آمده علامه سیوطی در جمع الجوامع روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا وکذا
انا که اشارت بوجود مسعود حضرت ایشان باشد چه که ایشان درمیان علما وصوفیه صله بودند که اختلاف فریقین
را در وحدت وجود بلفظ راجع داشتند چنانچه بعد تحریر این مقال خود نوشته اند الحمد لله الذی جعلنی صلة
بین البحرین انتهی اطلاع بر غیبات واشراف بر خواطر وتصرف در مکنونات ادنی صفتے بود از صفات حمیده
جمیله ایشان وکمینه وصفے بود از اوصاف جلیله شمارهٔ خوارق وکرامات که در کتب مقامات مروی شده
بهفت صد میرسد وما علے آنکه دانند که چه مقدار صادر شده باشد بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله
یک دو سه از آن حوالهٔ قلم می شود آورده اند که در سفر بودند وهوا گرم یاران التماس باران کردند حضرت متوجه
شدند ابر آمد وبارید دیگرے گفت عزم حج دارم فرمودند ترا در عرفات می بینم سال‌ها رفت بحج رفتنش میسر نیامد
دیگر جان محمد نام تاجرے بود از مریدان حضرت از وے حکایت کرده اند که گفت روزے قریب شام جوزی
بدست من دادند وفرمودند که بباغ حافظ درویشے چند فرود آمده اند ومیان ایشان عزیزیست که داغ چیچک
بر رو دارد ببر واین جوز را باو ده واورا بیار رفتم دیدم که قلندرے چند نشسته اند ودرویشے داغ چیچک
بر رو بانک فاصله نشسته چون مرا دید گفت حضرت ترا پیش من فرستاده اند گفتم آرے وجوز پیش دادم ودعاے
ایشان رسانیدم فرمود مارا طلبیدند خود نیایند عاقبت با من روان شد ورسید حضرت از من قهوه خواستند
آوردم فرمودند که بآن درویش بده ولطف آن درویش کردم هم حضرت ایشان را یافتم وے گفت که حضرت
ایشان بده بار که این مورد کردم حضرت ایشان را دیدم آن عزیز این ماجرا را من از حضرت پرسید فرمودند که
جان محمد نام پسر فلانے از جالندهر هست وی گفت که پدر او با من آشنا بود واو در کدام سلسله بیعت دارد ارشاد
کردند که در سلسلهٔ قادریه پس او گفت که بسفارش من او را بحضرت غوث الاعظم رسانید رضی الله عنه حضرت
برخاستند وبجانب ستارهٔ قطب اشاره کردند که جان محمد ستارهٔ قطب را می شناسی همین است بار دیگر

یک نگر دیدم از میان قطب شخصی ژنده سیاه در بر چون تبرّی مجمل سید حضرت فرمود که ملازمت غوث الثقلین کن پس پیش
حضرت غوث بسمت ستاره قطب متوجه شدند و غائب گشتند چون بمسجد رسیدم آن عزیز گفت که غوث الثقلین
را دیدی گفتم آری از جمله الهامات و مبشرات ایشان که قدر کثیر است یکی این است که شفعت لك ولمن
توسل بك بواسطة او بغیر واسطة الی یوم القیامة و هر که طالب تفصیل کثرت کرامات و الهامات و مبشرات
ایشان باشد بر او است که رجوع نماید بکتب مقامات چون حضرات القدس و برکات احمدیه و جز آن معارف و
حقائق نادره که از آن قلم نورانی رقم ریخته آفتابیست که چشم منکران از آن خیره و روز حاسدان از آن تیره این
معارف و حقائق که می شنوی و این ارشاد و هدایات که می بینی باعلی ندای می کند که صاحب آن مجدد است و تجدید
تا قبل مجدد الف ثانی از صد تا هزار فرقی نمایان است لو کنتم تعلمون از مکارم اخلاق و حسن سیرت ایشان چه گوید
صبر و شکیب و رضا و تسلیم و تعظیم هر کس فراخور حال وی و شفقت بخلق و صله رحم و رعایت ارباب حقوق
و سبقت در سلام و لینت در کلام شیمه کریمه ایشان بود طریقه ایشان کتاب و سنت است و این یک فضیلت
مقادم هزار فضائل تحت آنها بود کوتاهی سخن در اواخر عمر کارخانه ارشاد طلاب با ابنای کرام سپرده خود از خلوت
قدس که بزم انس بود کم بیرون می آمدند و اکثر اشاره بقرب وفات خود می فرمودند تا دوازدهم محرم سال هزار
و سی و چهار بصراحت گفتند که فرا نمودند که میان چهل و پنجاه روز رحلت من واقع خواهد شد چنانچه روز سه شنبه
وقت صبح پاسی از روز بر آمده بعمر سه که شصت و سه سال موافق سنین عمر سرور عالم صلی الله علیه و سلم بود
ازین خاکدان بجنت جاودان نقل فرمودند پس از انتقال آن خلاصه ابرار چه در زمان غسل و چه بعد از آن
عجائب و غرائب که دیده و شنیده شد نمونه از آن منحصر بمطالعه کتب مقامات است وفات بتاریخ بست و نهم
صفر سنه یک هزار و سی و چار هجری است مزار در سرهند زیارتگاه است ـ

ذکر الشیخ الفانی عما سوی الله حضرت خواجه باقی بالله

در طبقات آمده که اصل ایشان از سمرقند است و در کابل تولد شده اویسی بوده اند تربیت از روحانیت خواجه
احرار یافته بعد ریاضات و مجاهدات و حصول کمالات باشارت روح حضرت خواجه احرار بمولانا خواجگی امکنگی

پیوسته اند و با ایشان بیعت کرده و در سه روز دولت و نعمت یافته رخصت شده اند و از انجا بدهلی تشریف آورده حالتی داشتند که هرگاه بکسی نظری کردندی در ان حال بر ایشان کسی نظر می کرد بی اختیار حالتی بهم میرسانید و فریاد از وی برمی آمد وفات خواجه در بیست و پنجم جمادی الثانی سنه یک هزار و دوازده هجری و مرقد منور ایشان در دهلی نزدیک قدم رسول بمحله کنجشک گیران واقع است عمر ایشان چهل سال بود۔

ذکر واقف مقام قرب بی نشان محو مشاهده رحمن صدرنشین بساط سروری مولانا خواجه امکنگی

خلف و خلیفه خواجه محمد درویش سرمست تربیت ظاهر و باطن از والد و مرشد خود یافته مردی بود عابد و زاهد و بزرگ صاحب ذکر و نقل و کرامت و خوارق عادت خود را از چشم خلق می پوشید در قصبه امکنک که از مضافات سمرقند است سکونت داشت وفات ایشان در سال هزار و هشت هجری رو داد عمر شریف نود سال بود و مزار ایشان در قصبه امکنک واقع ست۔

ذکر الشیخ العارف مولانا محمد درویش

ایشان از خلفای کبار مولانا محمد زاهد اند جامع علوم ظاهری و باطنی و واقف رموز صوری و معنوی باوصاف جذب و استغراق و ذوق و شوق موصوف و بسخا و عطا معروف بود ارادت نیز بخال خود مولانا محمد زاهد داشتند و بیک واسطه بخواجه احرار می رسند فنای شیخ بر ایشان غالب بود و ظهور کرامت و خوارق از خود روا نداشتند بعد وفات پیر خویش بر مسند ارشاد نشستند و صدها کس را دعوت الحق نمودند وفات ایشان در نوزدهم محرم سنه نهصد و هشتاد و پنج و بقولی نهصد و هفتاد هجری رو داد۔

ذکر سلطان الزاهدین برهان العابدین الراکع الساجد مولانا محمد زاهد

ایشان از کبرای سلسله عالیه نقشبندیه و عالم علوم ظاهری و باطنی و مرید و خلیفه رشید حضرت خواجه

عبید الله احرار اند در فقر و تجرید و تفرید و ورع و تقوی و زهد و اتباع سنت مقامات عالیه و مراتب بلند داشت وفات ایشان غرهٔ ربیع الاول سال نهصد و سی و شش هجری واقع شد مزار ایشان در مقام رخش یارت گاه ست ـ

ذکر الشیخ المشائخ الکبار قدوة الاحرار الشیخ ناصر الدین عبید الله ابن خواجه محمود بن شهاب الدین المعروف به خواجهٔ احرار

ایشان بهترین و کامل ترین مریدان مولانا یعقوب چرخی اند و سر سلسلهٔ خواجهٔ احراری و مقتدای طریقت و رهنمای حقیقت بوده کرامات و عبادات بی نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی با ایشان اخلاص و اعتقاد بسیار داشته اند و ایشان مجلسهٔ پیر خود مولانا سعد الدین کاشغری سید الستند چنانچه بعضی کتابها بنام ایشان تصنیف نموده ولادت ایشان در ماه رمضان سال هشتصد و شش هجری در قریهٔ باغستان که از توابع تاشکند ست بود و وفات شب شنبه بست و نهم سلخ ربیع الاول سال هشتصد و نود و پنج واقع شده و مدت عمر شریف نود سال ست چند ماه کم تربت در سمرقند ست

ذکر الشیخ الاجل و الاکمل حامل اسرار الصوری و المعنوی الشیخ یعقوب بن عثمان بن محمد الغزنوی ثم الچرخی

منسوب بچرخ بجیم فارسی و راء مهمله و خاء معجمه دیهی ست از توابع غزنین از کبار مریدان حضرت خواجه بزرگ اند اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیده اند فرمودند که ما بخود کاری نمی کنیم امشب ببینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب فرمودند که هرگز شبی سخت تر از آن بر من نگذشت که آیا چه شود چون بامداد بخدمت ایشان رفتم فرمودند که قبول کردند و ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند بعد از وفات خواجه بزرگ یعنی بهاء الدین نقشبند در صحبت علاء الدین عطار بمرتبهٔ کمال رسیدند و جامع گشتند در علوم ظاهری و باطنی ولادت ایشان در غزنین ست و مزار در موضع ملفتو د بقول صاحب سفینة الاولیا ملفتو که یکی از مواضع حصار شادمان ست واقع شده وفات ایشان بتاریخ پنجم صفر

سال هشت صد و پنجاه و یک واقع شد

ذکر امام الطریقة بهاء الشریعة والحقیقة حلیف رحمن معانی را نخلبند خواجه بهاء الدین محمد بن محمد بخاری المعروف به نقشبند

در رسالهٔ بهائیه که در مقامات حضرت شیخ ست می نویسد که حضرت می فرمودند که من و پدر من بصنعت کمخواب بافی نقشبندی مشغول بودیم ازین جهت نقشبند می گویند و همچنین ست در سفینة الاولیا والانتباه وغیرها و در لطائف اشرفی ست که وجه تسمیه وی به نقشبندی نقش بستن صورت بزرگی این نسبت بوده بالقلب ... و کیفیتی ازو حاصل می آید انتهی و در نسمات القدس من حدائق الانس مذکور ست که به تحقیق جمهور اکابر این سلسله تلقب آنحضرت به نقشبند غیبی ست و بعضی منتسبان این طریقه در سر آن دو وجه ایراد نموده اند اول آنکه طالبی را که آن بزرگان تعلیم ذکر دل میفرمودند هم در روز نخست آن ذکر بر دل طالب نقش بستی و بعوارض قلیله زائل نگشتی دوم آنکه به تصرف کامل و توجه شامل ایشان در بدایت حال نقوش کونیه بر الواح قلوب هر مرید رشید ایشان مسدود می گردید انتهی و حق آنکه اصل این نسبت مجدد بوده است بعد ازو گردیده ازینجاست که مولانا جامی در احسن القصص در مدح حضرت خواجه میفرماید بیت

چون از لوح ارجمندان نزد نقش بدیع از نقشبندان

ولادت ایشان در محرم سال هفت صد و هیژده و بقولی هفت صد و بست و هشت بوده است در عهد خواجه علی رامیتنی و از طفلی آثار ولایت و انوار کرامت از ناصیهٔ ایشان هویدا بود حضرت را نظر قبول بفرزندی از حضرت خواجه محمد بابا سماسی بوده تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از امیر کلال یافته اما بحسب حقیقت ایشان اویسی اند و تربیت از روحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی یافته تفصیلش در مقام خود مذکور ست وفات ایشان در شب دوشنبه سوم ماه ربیع الاول سنه هفت صد و نود و یک هجری و مزار در قصر عارفان ست که دیهی ست بر یک فرسنگ از شهر بخارا مدت عمر شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده.

ذکر صاحب الصحو والتمکین قدوة ارباب الحال حضرت سید امیر کلال

از مریدان و اعاظم خلفاے خواجه محمد بابا سیماسی اند در شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت از اولیاے عهد گوے سبقت برده ولادت ایشان در موضع سوخار ست و وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه هشتم جمادی الاول به سال هفت صد و هفتاد و دو هجری بوده و قبر شان در موضع سوخار ست. نزد بعضے و پیش بعضے یازدهم جمادی الاخری سنه هفت صد و هفتاد و دو وفات یافته اند و سوخار از دهات بخارا است و از سیماس پنج کروه شرعی ست و بکاسه گری اشتغال می داشتند و بزبان بخارا کاسه را کلال گویند باقی حال ایشان از نفحات و رشحات وغیره دیدنی ست۔

ذکر مرجع الاقاصی والادانی حضرت خواجه محمد بابا سیماسی مولداً والبخاری مدفناً

سیماسی بفتح سینین مهملتین بعد از ان یاے نسبت ست بسوی سیماس بکسر سین ثانیه دیهی از دهات طواویس ست و بعضے می نویسند که سیماس از دهات رامتین ست و از رامتین یک کروه شرعی و درست و از بخارا سه کروه شرعی مرید و خلیفه حضرت عزیزان علی رامیتنی ست مدتے مدید بخدمت پیر روشن ضمیر خود حاضر مانده فوائد عظیم حاصل کرده مقتداے زمانه گشت و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی قبول کرده ولادت ایشان در قریه سیماسی بوده و وفات دهم جمادی الاخری سال هفت صد و پنجاه و پنج و قبر ایشان نیز در انجاست۔

ذکر قدوة اهل شهود مصدر فیوض سبحان حضرت خواجه علی رامیتنی المعروف بحضرت عزیزان

ایشان خلیفه دوم اند از خلفاے خواجه محمود و لقب ایشان در سلسله خواجگان حضرت عزیزان ست

از کبرای مشایخ این سلسله بود صاحب مقامات عالیه و کرامات ظاهره گویند چون خواجه محمود را وفات نزدیک
رسید امر خلافت را بحضرت خواجه عزیزان حواله کرد و سائر اصحاب را نیز بایشان سپرد و سلسلهٔ نسب حضرت خواجه
بهاء الدین از میان خلفاء اصحاب خواجه محمود بیک واسطه بایشان می‌رسد ایشان را مقامات رفیعه و کرامات عجیبه
بسیار ست و بصنعت بافتگی مشغول بوده اند در نفحات ست که فقیر از بعضی اکابر چنین استماع دارد که اشاره بایشان
است آنچه حضرت مولانا جلال الدین رومی فرموده — گر نه علم حال فوق قال بودی کی شدی
بندهٔ اعیان بخارا خواجهٔ نساج را — تولد شریف ایشان رامتین ست که قصبهٔ ایست
بزرگ در ولایت بخارا بر دو فرسنگ قبر مبارک ایشان در خوارزم ست معروف و مشهور وفات ایشان هفتم رمضان
سنه هفت صد و سیزده هجری و نزد بعضی بست و هشتم ذیقعده سال هفت صد و بست و یک هجری
و مدت عمر یک صد و سی سال۔

ذکر الشیخ المکرم و المعظم الجامع للنسبة الصوری و المعنوی خواجه محمود انجیر فغنوی مولدا و البخاری مدفنا

فغنی بفتح فا و سکون غین معجمه قریه ایست از توابع بخارا در رشحات ست که ایشان افضل و اکمل اصحاب
خواجه عارف اند و از میان اصحاب خواجه عارف بخلافت و ارشاد ممتاز بوده اند مولد ایشان فغنه ست
که دیهی ست در ولایت بخارا از مضافات وابکنی که دیهی بزرگ مشتمل بر چندین ده و مزرعه و سه فرسنگ از شهر
دور ست ایشان در انجا مقیم بوده اند و قبر مبارک ایشان آنجاست بکسب گلکاری می پرداختند و از ان
معاش می ساختند و از خواجه عارف اجازت ارشاد یافته بودند و بدعوت خلق بحق مأذون گشته بنابر مقتضای
وقت و مصلحت حال طالبان ذکر علانیه افتتاح کرده اند و اول بار که مشغول شده اند در مرض موت خواجه عارف
بوده است نزدیک بزمان تسلیم ایشان بر سر پل ریوگر و خواجه عارف در ان محل فرموده اند که این وقت آن وقت
ست که ما را اشاره کرده بودند و بعد از نقل ایشان خواجه محمود در مسجدی که بر دروازهٔ وابکنی ست بذکر علانیه
مشغول شدند مولانا حافظ الدین از کبار علماء وقت که جد اعلی حضرت خواجه محمد پارسا اند باشاره

استاد العلما شمس الائمة الحلوائی رحمهما الله تعالیٰ در بخارا از خواجه محمود سوال کرد بحضور جمع کثیر از ائمه علمای
زمان که شما ذکر علانیه بچه نیت می گوئید خواجه فرمود تا خفته بیدار شود و غافلی آگاه گردد و او را براه آرد و بر استقامت
شریعت و طریقت در آید و بحقیقت توبه و انابت که مفتاح همه خیرست و اصل همه سعادات ست رغبت نماید
مولانا حافظ الدین گفتند که نیت شما صحیح ست و شما را این شغل حلال باز از ایشان التماس نمودند که ذکر علانیه
را حدی بیان فرمائید که بآن حد حقیقت از مجاز ممتاز گردد و بیگانه از آشنا جدا شود خواجه فرمود که ذکر علانیه کسی
را مسلم ست که زبان او پاک باشد از دروغ و غیبت و حلق او پاک باشد از حرام و شبهت و دل او پاک باشد از ریا
و سمعت و سر او پاک باشد از توجه بغیر حضرت ربوبیت انتهی زیاده اگر خواهی در کتاب رشحات نظر کن وفات
هفتدهم ربیع الاول سال هفت صد و پانزده هجری و بقولے هفت صد و هفده بوده و قبر ایشان نزد
بخاراست بروایت سفینة الاولیا۔

ذکر العارف زبدة الاخیار ناظر جمال بچشم مخموری حضرت خواجه عارف ریوگری

ریوگر بکسر راے مهمله قریه ایست از قریهاے بخارا ایشان خلیفهٔ چهارم حضرت خواجه اند مولد و مدفن ایشان
ریوگرست از انجا تا بغجدوان یک فرسنگ شرعی ست در علم و حلم و زهد و تقوی و ریاضت و عبادت و متابعت
سنت شان عالی و رتبه والا داشت خرقهٔ خلافت از دست حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی پوشیده تا حیات
پیر روشن ضمیر خود بخدمت وی مانده فائدها برداشت سلسلهٔ نسبت ارادت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
از میان خلفاے حضرت خواجه عبد الخالق بخدمت خواجه عارف میرسد وفات ایشان غرهٔ شوال سال هفت صد
و پانزده هجری بوده است ایشان عمرے دراز یافتند۔

ذکر العارف الصمدانی حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی

منسوب بغجدوان بکسر المعجمة علی المشهور و کفوی در طبقات حنفیه گوید بضم غین و سکون الجیم و ضم الدال المهملة

بیمی کبیرست بر شش فرسخ از بخارا و در لب الانساب ست بفتح دال ایشان خلیفه چهارم از خلفای اربع خواجه
یوسف همدانی قدس سره و سر دفتر طبقه خواجگان اند و سر حلقه سلسله این عزیزان قدس الله اسرارهم مولد و مدفنش
در غجدوان ست از ولایت بخارا بر شش فرسنگ و نام والد شریف ایشان امام عبدالجمیل ست از اولاد امام مالک
مقتدای وقت و عالم بعلوم ظاهر و باطن بودند گویند عبدالجمیل صحبت دار خضر علیه السلام بود و خضر علیه السلام
او را بوجود خواجه بشارت داده و عبدالخالق نام نهاده تا وقتیکه خواجه خضر علیه السلام بایشان رسیده اند و وقوف
عددی مر ایشان را تلقین نموده و در بعضی از تحریرات خواجه مذکور ست که فرموده اند بیست و دو ساله بودم
که خواجه زنده دلان حضرت خواجه خضر علیه السلام مرا بحضرت شیخ بزرگ زمانی خواجه یوسف همدانی سپرد و به
و بتربیت من وصیت کرد و حضرت خواجه را وصیت نامه ایست در آداب طریقت که برای فرزند معنوی
خود خواجه اولیاء کبیر قدس سره نوشته اند مشتمل بر فوائد جزیله و عوائد جلیله تا اگر بر همه سالکان و مریدان ست
برسم تیمن و تبرک ایراد می یابد فرموده اند وصیت می کنم ترا ای پسر که من بعلم و ادب و تقوی در جمیع احوال
بر تو باد که تتبع آثار سلف کنی و ملازم سنت و جماعت باشی و فقه و حدیث آموزی و از صوفیان جاهل
بپرهیزی و همیشه نماز بجماعت گذاری بشرطیکه امام و مؤذن نباشی و هرگز طلب شهرت مکن که شهرت
آفت ست و بمنصبی مقید مشو و دائم گمنام باش و در قبالها نام خود منویس و بمحکمه قضا حاضر مشو و ضمان
کسی مباش و بوصایای مردم در میا و با ملوک و ابنای ملوک صحبت مدار و خانقاه بنا مکن و در خانقاه
منشین و سماع بسیار مکن که سماع بسیار نفاق پیدا آرد و در وقت بسیاری سماع دل را بمیراند و بر سماع انکار
مکن که اصحاب سماع بسیارند کم گوی و کم خور و کم خسپ و از خلق بگریز چنانکه از شیر بگریزند و ملازم خلوت
خود باش و با امردان و زنان و مبتدعان و توانگران و عامیان صحبت مدار حلال خور و از شبهه بپرهیز و
تا توانی زن مخواه که طالب دنیا شوی و در طلب دنیا دین بباد دهی و بسیار مخند و از خنده و قهقهه اجتناب
کن که خنده بسیار دل را بمیراند و باید که بر همه کس بچشم شفقت نگری و هیچ مردی را حقیر نشمری ظاهر خود را
بیارامی که آرایش ظاهر از خرابی باطن ست و با خلق مجادله مکن و از کسی چیزی مخواه و کسی را خدمت
مفرمای و مشائخ را بمال و تن و جان خدمت کن و بر افعال ایشان انکار منما که منکر ایشان هرگز رستگاری

نیاید بدنیا و اہل دنیا مغرور مشو و باید که دل تو ہمیشه اندوهگین باشد و بدن تو بیمار و چشم تو گریان و عمل تو خالص و دعاے تو بتضرع و جامهٔ تو کهنه رفیق تو درویش و مایهٔ تو فقر و خانهٔ تو مسجد و مونس تو حق تعالی وفات ایشان دوازدهم ربیع الاول سال پانصد و هفتاد و پنج هجری ست و قبر ایشان در غجدوان ست۔

ذکر قطب الوقت و غوث الصمدانی حضرت خواجه یوسف بن ایوب الهمدانی

کنیت ایشان ابو یعقوب ست و اصل ایشان از همدان ست مرید شیخ ابو علی فارمدی اند و از ابو اسحق شیرازی نیز استفاده نموده اند و بشیخ عبد الله جوینی و شیخ حسن سمنانی صحبت داشته و چون به بغداد رفتند حضرت غوث الثقلین را هم دریافتند و در مجلس شریف اکثر حاضر شدند حنفی مذهب سر سلسلهٔ خواجگان بوده اند ولادت ایشان در سال چارصد و چهل هجری بقول صاحب سفینة الاولیا و رشحات بوده و در تاریخ یافعی ست که حضرت خواجه را حالات و کرامات بود و در بغداد و عراق و خراسان و سمرقند و بخارا و اصفهان افاده و استفاده نمود و حدیث درزید و موعظه فرمود و خلق از وے منتفع شدند و در مرو نزول کرد مدتے آنجا ساکن شد بعد ازان بهرات رفت و بچند وقت آنجا اقامت فرمود و باز بمرو آمد و بعد از فرصتے بار دیگر بهرات رفت و سال چند آنجا بود بعد ازان باز عزیمت مرو نمود چون از هرات بیرون آمد در راه وفات یافته و در همان موضع که وفات یافته بود مدفون شدند و گویند بعد ازان ابن النجار که از مریدان وے بود جسد او را بمرو نقل نموده قبر وے در آنجاست تاریخ وفات بست و هفتم رجب و نزد بعضے غرهٔ صفر سال پانصد و سی و پنج هجری و ایشان را چهار خلیفه بودند خواجه عبد الله برقی و خواجه حسن اندانی و خواجه احمد یسوی و خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمهم الله تعالی علیهم اجمعین

ذکر زبدة السالکین و قدوة الکاملین ذی الفیض الابدی خواجه ابی علی الفضل بن محمد علی الشافعی الفارمدی الطوسی مدفناً

فارمد بفتح الفا و الرا بینهما الف ثم میم مفتوحة فیما ذکر ابن السمعانی و قد تسکن من قری طوس شیخ الشیوخ خراسان بوده اند و شاگرد استاد امام ابو القاسم القشیری و مرید شیخ ابو القاسم الگرگانی اند و با شیخ

ابوسعید ابوالخیر ملاقات نموده و نیز انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوالحسن خرقانی که پیشوای مشائخ و قطب زمان خویش اند بوده شیخ ابوعلی می گوید که در ابتدای جوانی در نیشاپور بطلب علم بودم شنیدم که شیخ ابوسعید ابوالخیر از میهنه آمده است و مجلس می گوید رفتم چون چشمم بر جمال وی افتاد عاشق شدم و محبت این طائفه در دل من بیشتر شد وفات ایشان چهارم ربیع الاول سنه چارصد و هفتاد و هفت هجری و بقولی چارصد و هفتاد و مزار مبارک در طوس است۔

فائده گرگان بضم کاف اعرابی و تشدید رار مهمله و کاف عجمی و نون در آخر ست از دهیات مشهد مقدس کذا فی الانتباه۔

ذکر سلالة الاماجد والاعالی خلاصة تکوین حضرت الربانی الشیخ ابوالحسن خرقانی

خرقانی بفتح الرا و نسبت ست بخرقان که قریه ایست از جبال بسطام بزرگ و در سفینة الاولیاست که نام ایشان علی بن جعفر ست و خرقان موضعی ست نزدیک قزوین که ایشان از آنجا اند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان در تصوف بشیخ بایزید بسطامی ست و تربیت ایشان نیز در سلوک از روحانیت شیخ ست لیکن ولادت شیخ بعد از وفات شیخ بایزید بمدتی ست وفات ایشان شب سه شنبه عاشوره سال چهارصد و بست و پنج و بقولی پانزدهم رمضان سال چارصد و بست و چار و عمر شریف هفتاد و سه سال و از سخنان ایشان ست که فرموده اند هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گوئید خدا و او گوید چیز دیگر شیخ شبلی فرموده اند آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند که این هم خواستی ست یکی از اصحاب خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوی فرمودند دلی که در وی همه یاد او بود۔

ذکر سلطان الحقیقة الامام الفقیه المحدث صاحب الهیمان

له یعنی سرگشتگی در عشق ۱۲ غیاث

ذی المجد المجید طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان ابی یزید

در تاریخ ابن خلکان ست طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی البسطامی قدس سره السامی صاحب معجم البلدان گوید
که بسطام دهی بزرگ ست و شهری سترگ و دیده ام قبر ابی یزید طیفور بن عیسی بن سروشان الزاهد البسطامی
در اینجا جانب بازار و نیز دران ست که ابو یزید طیفور بن آدم بن عیسی ابن الزاهد البسطامی الاصغر انتهی و قاضی
عضد و غیره می گویند که ابو یزید بود سقا در ار امام جعفر صادق و میر سید شریف در شرح مواقف گوید که ابو یزید
پس نه دریافت او امام جعفر صادق را و متاخرست از معروف کرخی و لیکن مستفیض بود از روحانیت امام جعفر صادق
رضی الله عنه و ازین جهت سلسلهٔ انتساب او بسوی امام جعفر صادق مشتهر گشت و صحیح تر ازین بیان همان ست
که خواجه علاء الدین بخاری و خواجه محمد پارسا در رسائل خویش ذکر کرده اند و ثمرهٔ این خلاف از کتب تواریخ
توان دریافت و در اربعین امام فخر الدین رازی و صحائف و جامع الاسرار و شرح رساله صوفیه و شرح لطیفه غیبیه
باید دید لقب شیخ ابو یزید سلطان العارفین ست و نام طیفور بن عیسی جد ایشان گبر بود و بسعادت اسلام مشرف
شده و اصل ایشان از بسطام ست صاحب نفحات نوشته که ایشان اویسی امام جعفر صادق اند رضی الله عنه
و صاحب تذکرة الاولیا گوید که صد و سیزده پیر را خدمت کرده بودند از انجمله امام جعفر صادق نیز بود و ابو حفص حداد و
یحیی معاذ و شقیق بلخی را نیز دیده اند و آثار در ایشان نقل ست که چون لقمه مشتبه در دهان می نهادم بایزید
در شکم می جنبید تا آن لقمه دفع نمی شد حضرت جنید میفرماید که بایزید در میان ما چون جبرئیل ست در ملائکه
و طریقهٔ طیفوریه منسوب بایشان ست و بنا این طریقه بر سکر و غلبه است وفات در پانزدهم شعبان سال
دو صد و شصت و یک هجری و بقولی دو صد و سی و چهار هجری و این دو قول در تاریخ وفات در اکثر کتب
معتبر دیده شد و اما آنچه مولانا عبد الرحمن جامی دو صد و سی و چهار نوشته اند احتمال دارد که از طبقاتیکه
این تاریخ را نقل کرده اند خالی از غلط نباشد و قبر ایشان در بسطام ست و بعضی تاریخ وفات چهاردهم
شعبان سنه دو صد و شصت و یک هجری نوشته اند و برخی یازدهم و هفدهم علی اختلاف الاقوال ولادت
ایشان در سال یک صد و سی و شش عمر شریف ایشان یک صد و بست و پنج و ابو یزید با ابی علی سندی صحبت

داشته اند چنانچه شیخ روزبهان بقلی در شرح شطحیات و شیخ الشیوخ در عوارف فرموده اند باقی ذکر امام بالحق الناطق
الجعفر الصادق در سلسلهٔ عالیه قادریه گذشت۔

ذکر امام الطریقة شیخ الحقیقة مجمع الاسرار الالهیة مطلع الانوار النبویة قدوة الاعاظم حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنه

از کبار تابعین اند و یکے از فقهای سبعهٔ مدینه و در خانهٔ عمهٔ خویش حضرت عائشه رضی الله عنها تربیت یافته
یحیی بن سعید فرموده اند که در مدینه هیچ یکی را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاد مرویست که هیچ یکی را عالم تر
از وی ندیدم و از عمر بن عبد العزیز منقولست که اگر معاملهٔ خلافت باختیار من می بود بقاسم میگذاشتم
امام مالک گوید وی فقیه این امت ست و پدر مادر حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه است وفات ایشان
در سال یک صد و هفت هجری بوده و بقولے یک صد و هشت و بقولے یک صد و دوازده و صد و دو نیز
گفته اند و همین را ترجیح داده ابن حبان و بعضے یک صد و شش گفته و تصحیح کرد این را ابن حجر و بعضے
یک صد و نه گفته و بعضے دوازده و اشکے هفتده و عمر ایشان هفتاد و دو و بیش بعضے هفتاد و نزد بعضے متجاوز
از صد سال والله اعلم ولادت براجح اقوال در سنه سی هجریست۔
مخفی مباد که حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه را نسبت خرقه دو جانب ست یکی از جانب امام محمد باقر
بحضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه میرسد و دیگر از پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست و ایشان
را از حضرت سلمان فارسی و ایشان را از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه پس نقشبندیه دو نهج ست نقشبندیهٔ
صدیقیه و نقشبندیهٔ علویه۔

ذکر مظهر عجائب الآیات مصدر غرائب الکرامات ذی المقامات العلیٰ والحالات السنی حضرت سلمان الفارسی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله ست و ایشان را سلمان بن اسلام می گفتند از کبار صحابه اند در جامع الاصول

ابن اثیر جزری نوشت که ابو عبد الله سلمان الفارسی ایشان را سلمان الخیر مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند خود
میفرماید که انا سلمان ابن الاسلام واصل او از رامهرمز ست و برخی بر آنند که اصل او از صفهان ست از
قریه کاورا جی گویند مسافرت کرد بطلب دین و بود اولا در دین نصاری و قومی از عرب او را گرفته بدست یهود فروختند
بعد از ان مکاتبت کرده شد پس اعانت کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم در بدل الکتابت او و بعضے گویند که خرید
او را رسول الله بشرط عتق و بعد از ان کتابت ست که یقال انه تداوله فی ذالک بضعة عشر ربا من رب
الی رب حتی افضی الی النبی علیه السلام لما قدم النبی الی المدینة ومنعه الرق عن بدر واحد
واول مشاهده الخندق وما بعدها ولما حضر رسول الله الخندق جعل لکل عشرة نفرا
اربعین ذراعا فاحتج المهاجرین والانصار فی سلمان وهو کان رجلا قویا فقال المهاجرون
سلمان منا وقال الانصار سلمان منا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سلمان منا
اهل البیت واحد الذین اشتاقت الیهما الجنة وکان من المعمرین قیل عاش مائتین خمسین
سنة وقیل ثلثمائة وخمسین سنة والاول اصح ومناقبه کثیرة وفضائله عزیزة اثنی علیه
النبی صلی الله علیه وسلم ومدحه ومات بالمدائن سنة خمس وثلثین قیل مات زمن عمر و
الاول اکثر روی عنه انس بن مالک وغیره انتهی واختلافے که در وفات او ست از کلام ابن حبان
وابن عبد الله وابن حجر در تقریب وغیرهم توان دید و همچنین فرموده است ملا علی قاری در مرقات فی شرح المشکوة
الغرض انتساب ایشان در علم باطن بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه است وفات ایشان بمدائن بوده در سال
سی و سه هجری و عمر شریف بقولے یک هزار و پانصد و بقولے سه صد و پنجاه و بقولے دو صد و پنجاه و
این قول صحیح ست چنانکه بالا گذشت۔

ذکر السید الامام الشفیق معدن الفضل والهدی والتحقیق الکوکب الزاهر بانوار التصدیق صاحب رسول الله و فی الغار له

رفیق الخلیفة الاکمل امیر المومنین سیدنا ابوبکر الصدیق رضی الله تعالی عنه

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابوبکر ست و لقب صدیق اکبر و عتیق و اسم شریف عبد الله و هو ابن ابی قحافه ابن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لوی بن غالب القرشی و نام مادر ایشان ام الخیر سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب نسب حضرت صدیق اکبر از جانب پدر و مادر که پسر و دختر یک دیگر بودند در مره که جد هفتم حضرت سرور کائنات و جد ششم ایشان ست به نسب آنسرور می رسد ولادت حضرت صدیق اکبر بعد از واقعه فیل به دو سال و چهار ماه بوده و اول کسی که از پیران بے طلب معجزه به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایمان آورد ایشان بوده ذات شریفش بجمیع کمالات انسانی موصوف بود و میان قریش جاه کبیر و مال کثیر داشت و از رؤسا اهل مشار آن قوم بود در علم انساب و تعبیر خواب و عروض و قافیه ماهر و اشعار خوب می گفت از آوان بعثت تا زمان وفات حضرت نبوی در سفر و حضر کم از وی تخلف نموده و از کمال صدق جان و مال را در محبت آنحضرت درباخت و در امرے متابعت آنحضرت فرونگذاشت لاجرم امام طوائف انام گشت و جمله مشائخ او را مقدم ارباب مشاهده میدانند کمالات وی ازینجا قیاس باید کرد که امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت کاشکے من موے بودمے از موهاے سینهٔ ابوبکر گویند که در قیامت عامهٔ خلائق را یک مرتبه تجلی خواهد بود و حضرت صدیق اکبر را تنها یک بار و وجه تلقب وے بصدیق آنست که اول کسیکه در قصهٔ معراج تصدیق آنسرور صلی الله علیه وسلم نمود او بود دارقطنی از ابو یحیی روایت می کند که من از امیر المومنین علی بن ابی طالب رض اکثر بر سر منبر شنیده ام که الله تعالی ابوبکر را بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم صدیق فرموده است و وجه تلقب بعتیق آنست که جناب رسول مقبول صلی الله علیه وسلم روزے بمواجهه وی فرمود من سره ان ینظر الی عتیق من النار فلینظر الی ابی بکر یعنی کسیکه خواهد که ببیند بسوے آزاد شده از دوزخ پس باید که ببیند ابوبکر را بعد از وفات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم باجماع صحابه بر مسند خلافت نشست تا دو سال و سه ماه و چند روز باحیاے دین متین جهد بلیغ نمود و خیل عرب را که بعد وفات رسول مقبول صلی الله علیه وسلم مرتد شده بودند بزور شمشیر براه راست آورد و قرآن مجید بدلالت حضرت

عمر رضی الله عنه جمع نمود و پیش از آن متفرق بود هر صحابی آیتی می آورد قبول نمی کرد تا دو گواه بر آن گواهی
نمی دادند وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه و بروایت اصح شب سه شنبه و بقولی
جمعه بیست و دوم یا بیست سوم ماه جمادی الاخری مدت عمر شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج سال
و مدت خلافت دو سال و سه ماه و قبر متصل قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ست در اخبار الدول
از نزهة النواظر نقل می آرد که گفت علی مرتضی کرم الله وجهه که طلبید مرا حضرت ابوبکر صدیق در قرب وفات
خود و فرمود که یا علی غسل دهید مرا در دو دستی که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را در آن غسل داده بودند و کفن بپوشید
مرا در پارچه که من و تابوت مرا ببرید بر در حجرهٔ نبوی صلی الله علیه وسلم پس اگر در کشاده گردد در آئید والا به بقیع برید
حضرت علی مرتضی رضی الله عنه می گوید که چون بموجب وصیتش عمل کردم فی الفور در کشاده شد و آواز آمد
که ادخلوا الحبیب الی الحبیب فان الحبیب الی الحبیب مشتاق یعنی در آرید حبیب را بسوی حبیب
که حبیب مشتاق حبیب ست پس نعش ایشان را بجوار حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دفن کردند و سر ایشان
را برابر دوش مبارک حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم داشتند اگرچه احادیث صحیحه در فضائل ایشان بسیار
وارد شده اند لیکن بجهت اختصار بعضی از آن در اینجا حواله قلم کرده می شوند قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع
نکرده است آفتاب و غروب نشده است بر هیچ یکی بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد پیغمبری وعن عائشة رضی الله عنها
قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی مات فیه ادعی لی اباک واخاک
حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن ویقول قائل انا اولی ویابی الله والمومنون
الا ابا بکر رواه مسلم مرویست از عائشه رضی الله عنها که گفت مرا رسول الله صلی الله علیه وسلم در مرض موت
خود بطلب ابا بکر پدر خود را و عبد الرحمن برادر خود را تا بنویسم مکتوبی را بجهت آنکه می ترسم که دیگری آرزوی
خلافت کند و بگوید که مستحق خلافت منم نه دیگر حالانکه ابا می کند حق تعالی و مومنان خلافت غیر ابا بکر را
وعن عائشة رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا ینبغی لقوم فیهم ابو بکر ان یؤمهم غیره مرویست
از عائشه رضی الله عنها که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم لائق نیست قومی را که موجود باشد ابوبکر

دران کہ امام خود سازند کسے دیگر را غیر از ابی بکر و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ما نفعنی مال قط ما نفعنی مال ابی بکر فبکی ابو بکر و قال هل انا و مالی الا لک یا رسول الله
رواه احمد مرویست از ابو ہریرہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہ نفع داد مال کسی مرا بمثابہ کہ
نفع داد مرا مال ابی بکر پس بگریست ابو بکر و گفت نیست جان من و مال من مگر برائے تو یا رسول اللہ اوی
می گوید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مال حضرت ابو بکر را بلا تامل و تردد خرچ می کرد و در مال خود و مال
ابی بکر فرقے نمی کرد و مرویست از جابر بن عبد اللہ کہ روزے بر در دولت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم با جماعت
مہاجرین و انصار نشستہ بودم و با ہم تذکرہ بزرگی و فضیلت می کردم کہ درین اثنا آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم تشریف آوردند و فرمودند کہ چہ می کنید عرض کردم کہ بیان فضائل می کنیم فرمودند کہ چون چنین
است پس خبردار باشید کہ بر ابو بکر کسے دیگر را فضیلت ندہید کہ وی میان شما افضل ست در دنیا و آخرت
و ابو داود و حاکم از ابو ہریرہ آوردہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست
مرا پس نمود جبرئیل مرا در بہشت درے کہ از ان در آیند امت من پس گفت ابو بکر کہ دوست می دارم
کاشکے من می بودم با تو تا آنکہ نظری کردم بسوے آن در و می دیدم آن را ہمراہ تو پس فرمود آنحضرت
آگاہ باش ای ابو بکر کہ تو نخستین کسی ہستی کہ می در آید بہشت را از امت من و نیز بخاری و مسلم روایت
می کنند از حضرت ابو سعید خدری کہ روزے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خطبہ فرمود کہ خداوند تعالے
اختیار دادہ ست بندۂ خود را در دنیا و آخرت پس آن بندہ اختیار کرد آخرت را باستماع این کلمہ
ابو بکر صدیق را گریہ گرفت ما را از گریۂ شان عجب آمد با خود گفتیم کہ این چہ موقع گریہ است بعد از ان
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انتقال فردوس برین فرمودند آن وقت مطلب گریۂ شان فہمیدم کہ غالباً
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از وفات خود خبر دادہ بودند از اصحاب بجز حضرت صدیق اکبر کسے ازین راز واقف نشد
و او شان میان ما زائد عالم بودند وقتیکہ حضرت صدیق اکبر را گریہ گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودند کہ گریہ مکنید احسان شما از راہ رفاقت و مال بر من زائد ست و اگر سوائے حق تعالی از کسی دوستی
کردمی از تو کردمی ولیکن میان من و تو اخوت و محبت اسلامی ست و نیز بخاری و مسلم از حضرت عائشہ رض

روایت می کنند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مرض موت خود که بگوا ابابکر را که امامت کند مردمان را در نماز
گفتیم یا رسول الله ابوبکر رقیق القلب ست اگر بمقام شما خواهد ایستاد گریه خواهد کرد و مردمان از شنیدن قرآن
محروم خواهند ماند لهذا از عمر رضی الله عنه بفرمائید که ایشان امامت کند آنحضرت همان ارشاد سابق فرمودند که
ابوبکر بگوئید که امامت کند باز از ام المومنین حفصه گفتیم که شما عرض کنید او شان نیز گفتند آنحضرت جواب ایشان
فرمودند که انکن صواحب یوسف مقرر شما از زنان همراهیان حضرت یوسف هستید یعنی چرا خلاف
حکم ما می کنید بگوئید از ابوبکر که امامت مردمان کند و نماز بخواند الغرض در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تا پنج روز حضرت صدیق اکبر امامت کردند ازین حدیث اشاره هست بسوی خلافت حضرت صدیق اکبر
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حیات خود منصب امامت بایشان تفویض کردند باالجمله مناقب عالیه حضرت
ایشان بسیار اند مجملی ازان درینجا سپرد خامه شدند یا ده تفصیل اگر خواهد طالب را باید که بکتب مطولات سیر
رجوع نماید باقی ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیشتر در سلسلهٔ عالیه قلندریه گذشت ۔

فائده بدانکه جمیع سلاسل مذکوره ورای سلسلهٔ نقشبندیه و مداریه بحضرت امیر المومنین اسد الله الغالب
علی مرتضی میرسند و آن سلاسل که در دیار هندوستان و ایران و توران و ترکستان و بخارا و سمرقند
و بدخشان و گیلان و اکثر مملکت روم شهرت دارند همه بحضرت علی رضی الله عنه میرسند خواه بواسطهٔ شاهزادهٔ
کونین خواه بواسطهٔ خود و نیز همچنین نقشبندیه و مداریه بحضرت علی مرتضی رضی الله عنه می رسند چنانکه
بر ناظر کتب مخفی نیست و بس ۔

ضمیمه که خاتمهٔ این نامه و تتمهٔ این نسخه باشد

آنکه ریاحین نیایش و شقائق ستایش نثار آئین حکمت کامله و بر بسیط قدرت شامله همین پیرایهٔ
اعیان ثابته و نخلبند صور علمیه باد که گلدستهٔ آغاز این رساله را از اظهار راز پاره ریاحین منازل و مقامات
مشایخ هشت سلاسل هر هفت آراسته ساخت اکنون از حسن توفیق الهیه امید آنست که انجام
آن برنگ آغاز در تصویر چهار پیر و چهارده خانواده باز نماید تا کاتب در بهشت بشکرگذاری نعمت فارغ دلی

ابداً آباد بیاساید۔

باید دانست که چهار پیر این اند۔

اول حضرت قرة عینی الرسول و بضعة البتول مسموم سم الشهادت مقبول رب ذوالمنن حضرت امام حسن علیه السلام

دوم سبط الرسول فاتح باب الخلافة من خاتم الولایت سند الاولیا و سید الشهدا امام المشرقین حضرت امام حسین علیه السلام۔

سوم سید التابعین سند العارفین رضیع ام المومنین ام سلمة زوجة النبی ابی سعید الحسن بن ابی الحسن البصری۔

چهارم الامام الهمام علم الاعلام کمیل بن زیاد بن نهیک بن الهیثم بن سعد بن مالک بن الحارث بن صهبان بن سعد بن مالک بن النخع الکوفی و قیل کمیل بن عبد الله و قیل کمیل بن عبد الرحمن اتابعی المخضرم الجلیل الشهید بظلم الحجاج الثقفی کما کان اخبره به المرتضی فیما رواه الثقات۔

تفصیل پنج خانواده که از حضرت عبد الواحد بن زید بخواجه حسن بصری میرسند و ذکر این هر دو حضرات بالا رفت

خانوادهٔ اول زیدیان منسوب بخواجه عبد الواحد بن زید۔

دوم عیاضیان منسوب بخواجه فضیل بن عیاض۔

سوم ادهمیان منسوب بخواجه ابراهیم بن ادهم۔

چهارم هُبیریان منسوب بخواجه هُبیرة البصری ایشان مرید و خلیفه خواجه حذیفه مرعشی اند و ایشان خلیفهٔ حضرت ابراهیم بن ادهم الی آخر السلسلة و خواجه هُبیره را قبولیتے عظیم بود در ارشاد مریدان چنانکه سابق در حال ایشان گذشت۔

پنجم چشتیان منسوب بخواجه ممشاد علو دینوری و ذکر این همه حضرات پیشتر شد اینجا اکرر حاجت ندارد۔

نُہ خانوادۂ دیگر کہ از حضرت خواجہ حبیب عجمی بخواجہ حسن بصری می رسند

اول عجمیان منسوب بخواجہ حبیب عجمی ست و نزد بعضے ہمین خانوادہ حبیبیہ نیز نام دارد و حبیب عجمی کنیت ایشان ابومحمد ست مرید حسن بصری اند و بسیاری مشائخ را دریافتہ اند و اصل از فارس اند و در بعضے از رسائل خانوادہ ہست کہ ایشان از اخوان عبد الرحمن بن عوف اند واللہ اعلم وفات حضرت خواجہ در سال یک صد و پنجاہ و شش ہجری بودہ ہست و قبر ایشان در بصرہ است۔

دوم طیفوریان منسوب بسلطان العارفین طیفور شامی المشہور بہ بایزید بسطامی ست و چون نام ایشان طیفور بود مریدان ایشان خود را طیفوریہ نام کردند و حال ایشان بیان کردہ شد۔

سوم کرخیان منسوب بخواجہ معروف کرخی۔

چہارم سقطیان منسوب بخواجہ سری سقطی۔

پنجم جنیدیان منسوب بخواجہ جنید بغدادی و حال این حضرات در اثنائے رسالہ مذکور شد۔

ششم گاذرونیان منسوب بخواجہ اسحق گاذرونی و در بعضے رسائل خانوادہ گاذرونیان و اویسیان ہر دو یکے اند نام خواجہ ابو اسحق ابراہیم ست و اصل ایشان از فارس و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی حسین بن محمد الفیروزآبادی ست بقول صاحب سفینۃ الاولیا و حضرت شیخ عبد النبی نقشبندی در رسالہ خانوادہ می نگارد کہ ابی اسحق بن شہریار مرید گاذرونی ست و پیش ایشان گاذرونی نام شخصے ست کہ او از شیخ حسن و حسین اکابر خرقہ پوشیدہ و وی از ابی عبد اللہ خفیف و وی از جعفر حداد و وی از ابا عمر اصطخری و وی از ابی تراب نخشبی و وی از شقیق بلخی و وی از ابراہیم ادہم و وی از موسی بن زید راعی و وے از اویس قرنی و فقیر کاتب الحروف گوید کہ گاذرونی علم زائد شخصے نیست بلکہ این نسبت ست بسوی گاذرون کہ نام جائے معروف ست کہ از جملہ شہرہائے فارس ست کہ آب و ہوا خوش دارد بغایت و آن را دمیاط عجم نیز گفتہ اند از بسیاری جامہ کتان و قصبے کہ در انجا یافتند و شہرے قدیم ست کہ آن را شہر کہنہ گویند و شہرے جدید کہ آن را عضد الدولہ بنا کرد و صاحب عجائب البلدان می نگارد کہ از انجاست ابی اسحق ابراہیم

ابن شهریار و نزد بعضے این را گازران هم نام ست غرضکه ایشان مرید خواجه ابو عبدالله خفیف اند وفات خواجه
ابو اسحق در ذیقعده سال چهار صد و بست و شش هجری بوده۔

هفتم **طوسیان** منسوب بخواجه علاء الدین طوسی و نزد بعضے فردوسیان و طوسیان یکے اند۔

هشتم **سهروردیان** منسوب بشیخ ضیاء الدین ابی النجیب عبد القاهر بن عبدالله بن محمد بن عبدالله
بن سعد المحدث الفقیه الشافعی السهروردی و ایشان را از عم خویش شیخ وجیه الدین ابی حفص عمر السهروردی
و او شان را از والد خویش الشیخ المعمر نجیب الدین محمد بن عبدالله بن سعد السهروردی المعروف بابن عمویه و او را
از شیخ احمد اسود دینوری و او را از ممشاد الدینوری و او را از جنید رضی الله عنهم مریدان ایشان خود را
سهروردیه نام کردند و از شیخ ابو النجیب سهروردی بشیخ شهاب الدین سهروردی رسیده۔

نهم **فردوسیان** منسوب بشیخ نجم الدین کبری خلیفه ابو النجیب فردوس و فردوس نام روضه ایست
نزدیک به یامه از بنی یربوع و قلعه ایست بقزوین نزدیک کوه و فرادس جمع اوست که موضعے ست نزدیک
به دمشق و حلب۔

تفصیل چهارده خانواده فروع که از چهارده اصول پیدا ست نه اینکه

اول **قادریه غوثیه** منسوب بامام الفقیه المحدث المحقق قطب الاقطاب فرد الاحباب حضرت محی الملة والدین
عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلی الشافعی الحنبلی حال تفصیلی حضرت ایشان از بهجة الاسرار و اخبار الاخیار
وغیره توان جست۔

دوم **یسویه** منسوب به احمد یسوی منشار این سلسله خواجه احمد یسویه پیر ترکستان ست این سلسله
نیز بحضرت جنید بغدادی می پیوندد۔

سوم **نقشبندیه** منسوب بخواجه بهاء الدین نقشبند۔

چهارم **نوریه** منسوب به ابو الحسن نوری نام ایشان احمد بن محمد و بقولے محمد بن محمد بن عبد الصمد

البغدادی البغشوری المعروف بابن البغوی بتحتین الموصوف بصاحب الوفار حافظ من العباد صاحب
التصانیف المحدث المتوفی کماروی الهروی من حالته و ددت له فی السماع و بغشور بفتح موحده
سکون غین معجمه و ضم شین معجمه و سکون واو و راء مهمله بلده ایست مابین هرات و مرو و نسبت بغوی خلاف
قیاس ست قال السمعانی و ابن خلکان و مجد و هو معرب گوشور و نوری ازان گویند که هنگام وعظ از وی
ظاهر می شد کما فی القاموس یا برای ازین ست که هرگاه در مسجد شونیزیه داخل می شد از روی او چراغ گا
کما حکاه الشعرانی و نوری گوید که روزی بسوی نوری دیدم ناگاه عین آن گشتم کما فی طبقات شیخ الاسلا
هروی مولد و منشا ایشان بغداد ست مرید سری سقطی اند و ذوالنون مصری را دیده اند و با محمد علی قصا
و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران جنید اند در طریقه مجتهد و صاحب مذهب بوده اند و مشائخ وقت
ایشان را امیر القلوب گفته طریقه ایشان را نوریه گویند و معاملت ایشان موافق جنیدیان ست۔
پنجم خضریه منسوب بخواجه احمد خضرویه است کنیت ایشان ابو حامد ست و صل ایشان از بلخ م
حاتم اصم اند و از بزرگان مشائخ خراسان اند و سلطان ابراهیم ادهم و ابی تراب نخشبی و ابو حفص حداد را دیده
و طریقه ملامتیه داشتند وفات ایشان در سال دو صد و چهل بوده است و عمر نود و پنج سال ست و قبر در بلخ
است و خواجه احمد مرید حضرت حاتم اصم بوده اند و وی مرید شقیق بلخی و وی ابراهیم بن ادهم۔
ششم شطاریه عشقیه این هر دو بسلطان العارفین میرسند و در کتب متقدمین این طایفه
هم نوشته اند حق این ست که از شیخ ابو الحسن عشقی عشقیه نام یافت و از عبد الله شطار شطاریه و در بعض
رسائل ست که همین یک سلسله است که او را شطاریه و عشقیه هر دو نامند. در ماوراء النهر این سلسله را عشقیه
نامند و فقیر کاتب الحروف گوید که پیران حقیقت نگار و رهروان معرفت گذار چنین گذارش فرموده اند
سر دفتر این خانواده رأس الواصلین رئیس المحققین شیخ عهد قطب عصر مرشد زمان عارف جهان
ابو یزید طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان بسطامی ست و مشرب عشقیه نظر بدیگر مشربهای ما
بحسب دریافت درجات فنا و بقا و موجب سلوک منازل صدق و صفا و از رهگذر طی مبادی بمبا
معاد از جمله السابقون السابقون اولئک المقربون ست چنانکه تلوین و تمکین احتجاب و انکشاف

قبض و بسط تنع و عطا هست نیست و تنهائی و همراهی کنج و میدان خموشی و گویائی، القصه تمامی احوال متقابله
و همگی اوصاف متضاده در نظر وحدت نمای این گروه در مقام یافت کمال اسمائیه که صورت کمال ذاتی ست
یک سر و یکسان نماید و سالکان این طریق و وابستگان این حلقه از احاطهٔ شمار بیرون اند در بند هیچ حال
و در قید هیچ مقام دوام آن متصل مبتلا نشوند بلکه به هر لحظه بشانی جدید و به هر نفس بیافت زنده داشتن اوقات
و آئین بستن مصر زندگانی مخصوص پیران این روش ست عراق و عجم و ایران و توران از برکات وجود
مشائخ این سلسله فروغ مشکوة نبوی علیه السلام وار خصوصا در صد و سی و چند سر آمد این گروه شیخ
محمد عاشق در بلاد ما وراء النهر رایت رهنمونی و لوای ارشاد برافراشته قبله گاه تمامی مشائخ و فضلای آن
ناحیت بود گویند جمله ارادتمندان مستعد او خدیو از ملازمت او سرمایهٔ ولایت و سامان کمال می اندوختند
از آن اعزهٔ کرام کسیکه بحسن رهنمائی و جمال هدایت افزائی ظلمتکدهٔ هندوستان را فروغ آباد الله نور
السموات و الارض گردانید ذات خورشید صفات شاه عبدالله شطاری پور حسام الدین عبدالله
ابن رشید الدین بن ضیاء الدین بن نجم الدین بن جمال الدین حماد بن عمر المعروف بشیخ الشیوخ شهاب الحق
والدین سهروردی ست که در آخر مائهٔ تاسع از ایران زمین باهنگ رهنمونی سعادتمندان هند شرف قدوم و نشاط
نزول ارزانی فرمود و تا هنگام خرامش بسر منزلگاه قدس انواع اذکار و اشغال و اعمال ابرار و اخیار و تلقین
دعوت ادعیهٔ ماثوره و غیرها عموماً خصوصاً بخداوندان طلب باندازهٔ استعداد او تلقین نمود کلک بیان
بر صفحهٔ وجه تسمیهٔ شطار حرفی صریح و رقمی آشکار نه نگاشته لیکن کرشمهٔ شاه عبارت فصل ثانی لطیفهٔ
غیبیه که نقوش خامهٔ تصنیف اوست شمهٔ بر وجه تسمیه آگاهی می بخشد مغز آن عبارت آنست که
خداشناسان امت محمدی و پیروان خاص ملت احمدی علی صاحبها من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها
در سلوک بر سه مشرب اند اخیار ابرار شطار و هر یک ازین سه طائفه عملی و وردی و ذکری و شغلی و فکری
و کشفی و ذوقی جداگانه دارند و بهمان طریق خاصهٔ نزول بسراچهٔ استیفاء استعداد می فرمایند باید که نظر بمصداق
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل فرق و عدم فرق که در باب انبیاء علیهم السلام در قرآن بتصریح
نزول پیوسته درین طائفه نیز رعایت کنند باین وجه که تفاوت و اختلاف را در اعتقاد و اقرار بولایت

ایشان را مندرج نه‌اند در ایمان رسل که لا نفرق بین احد من رسله است قیاس نمایند تا بیان شریعت
بوصف طریقت فراهم آید و همچنانکه در زمرهٔ خداوندان نبوت علیهم السلام بحسب قرب وحی و کتاب و معجزات
و نسخ و عزم و اولوالعزمی و کثرت و قلت امت و ماسواها فرق می نهند افضلیت را درین گروه که مشابه بانبیای
بنی اسرائیل اند باعتبار سرعت و بطور سیر و بحیثیت ریاضت و عبادت در سلوک از معاد و بسبب احوال و
درجات و مقامات و خطابات بمقتضای اعیان ثابته از طرف مبدأ التصور کنند بر وفق آن معنی که باشارت
آیهٔ کریمه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض بغور از خاطر عبور می کند ازینجا بر آیینهٔ اندیشه
این معنی پرتو می اندازد که تحقیق این گفتگو از روی تیزروی او و طی منازل طریقت ست والعلم عند الله
و آنکه بعضی از اصحاب این سلسله و غیرهم نظر بر وضع همین روش وجه این لقب می اندیشند بصواب
نزدیک ست و بعضی اکابر این مشرب فرموده اند که این طایفه بوسیلهٔ ملازمت و مصاحبت با کالبد
خاکی از ارواح بزرگانی که سلوک و روش از بار پیکر شده اند فیض می گیرند و پرورش یاب می باشند
پس نسبت حصول این معنوی سرعت که طی عالم مرکبات نموده بوسعت آباد مجردات می خرامند شطار
لقب یافته اند نیز وجهی ست تتمهٔ گفتار اصلی آنکه تجلی مشایخ شطار رو رهند از خلوت شاه عبدالله شطاری بهره
ازین مشرب داشتند و شیخ عبدالله شطاری صدیقی بخاری اند و از نبایر شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی
سطوت و شوکت ظاهر و باطن داشت و مرشد وقت خود بود در تلقین اذکار و اشغال که مخصوص و متعارف
سلسلهٔ شطاریه است متعین و متفرد گویند که وی نقاره می زد و ندا می داد که طالبی هست که بیاید تا او را بخدا
راه نمایم و چون در مجلس می نشست هر سو نگاه می کرد و می گفت که اینجا تختهٔ سیاه که عبارت از طالب علیان
پر شبهه بی اعتقاد باشد نباشد تا سخن خدا گفته نشود و او را رساله ایست مشهور در بیان طریق شطاریه
و اذکار و اشغال و مراقبات و در اول رساله نسبت خود تا بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی نیز ذکر می کند
و سلسلهٔ ارادت وی به پنج واسطه بشیخ نجم الدین کبری قدس سره می رسد گویند که چون طالبی پیش او می آمد
برای امتحان عقل و هوش او نان با نان خورش برای او می فرستاد و کسی را بر وی برمی گماشت تا ببیند
که وی با نان خورش برابر خورد یا یکی باقی می ماند اگر برابری خورد این را دلیل بر فراست و هوشیاری [illegible]

وچیزی از طریق ذکر و شغل باطن می فرمود و اگر می دید که یکی از دیگری باقی ماند دلیل بر عدم ضبط احوال و بیخبری او می کرد و چیزی از جنس دعوت و اوراد و آنچه بظاهر تعلق داشته باشد می آموخت مرقد شریف ایشان در سندو است در مقبره خلجیان جانب جنوب صفه سنگین و شطاریه و نقشبندیه میان خود این قدر فرق می دانند که شطاریه بواسطه ائمه بحضرت علی می رسند و نقشبندیه بحضرت شیخ ابو الحسن خرقانی می رسند و شیخ ابو الحسن از روحانیت حضرت سلطان العارفین فیض یافته و شاه عبد الله شطاری حضرت اعلی لقب اوست پور حسام الدین بن رشید الدین بن ضیاء الدین بن نجم الدین بن جمال الدین بن شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی و خلیفه شیخ محمد عارف ست که خلافت از شیخ محمد عشقی داشت و از پدر خود شیخ خدا قلی ماوراء النهری و او از شیخ ابو الحسن خرقانی عشقی و او از مولانا ابو المظفر ترک و او از شیخ ابو یزید اعرابی و او از شیخ محمد مغربی و او از سلطان العرفا شیخ ابو یزید بسطامی ست قدس الله اسرارهم از ان رو این سلسله را در ایران و توران عشقیه خوانند و در دار الملک روم بسطامیه نامند گویند علم دعوت بطریق اذکار و روش اشغال که در سلاسل مشهوره بنای سلوک و اساس رهنمونی بدانست همه او در زیر و از بزرگان این راه فرا گرفته بود در رساله لطائف غیبیه که از تصنیف اوست بنام سلطان غیاث الدین خلجی خدیو مالوه موشح ساخته بر گزارد و اسرار توحید و اطوار مواجید و حقائق الهی و کیانی و دقائق طریقت و حقیقت چه بدلالت و علمناه من لدنا علما از مبدء فیاض بی واسطه و چه بامر فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بوسیله هدایت مشائخ طریقت که صفحه خاطر را لوح محفوظ گردانیده بر اوراق نقش پذیر خامه وقت ساخت تا ارباب ظواهر و اصحاب بواطن فیض رساند و منشار رحمت للعالمین خود بخلافت درست کند و نیز نگاشته که تلقین ذکر نفی و اثبات از فراوان از اهتمامان برگزیده مرا رسید در ان هنگام که در بخارا بودم شنیدم که شیخ مظفر کتابی خلوتی که از مشاهیر پیر است صوفیان را بر سه روز در خلوت نشاند میرساند بیدرنگ بخدمتش شتافتم از انچه براه گوش در آمده بود هزار چند در چشم نمود روزگاری ملازمتش گزیده روش ذکر نفی و اثبات و تصور آن فرا گرفتم و از شیخ ابراهیم عشق آبادی و او از سید نظام الدین حسینی را و از شیخ محمد خلوتی و او از شیخ نجم الدین کبری داشت از انجمله بهنگام سیاحت خراسان و عراق بدیار آذربایجان رسیدم سید علی موحد را ملازمت کردم در شریعت

و طریقت و حقیقت بزیور کمال آراسته دریافتم از صحبتش فراوان بهره مندی رسید و اجازت از شیخ
زین الدین خوافی داشت که بچهار واسطه بشیخ الشیوخ سهروردی میرسد در سال هشت صد و نود ترک تعین
فرموده بجلوتکده لاتعین خرامید خوابگاه او مندو است و جنوبی سوی گنبد سلاطین خلج است القصه شاه
خود در لباس سلطانی و صوفیان بکسوت سپاه در آمده علم افراختی و نقاره نواختی و بهمین طمطراق
جهان پیموده و تماشای جهانیان کرده هم فیض رسانیدی و هم بهره برگرفتی و در اثنای راه بهر بوم و بقاع
که رسیدی بمشائخ آن سرزمین پیغام فرستادی که درویشی باین آرزو اندیشه جهان نوردی پیش گرفته اگر
کسی بمراتب معنی کلمه توحید رسیده باشد وی را بیاموزد و گرنه سوی که برنج مقیمان آنکه از مسافر
این گنج توحید بردارند که فرصت باسباب سعادت همراه بدشواری فراپیش آید غرضکه چون به بنگاله
رسید همان پیغام را برطبق دستور العمل بشیخ محمد علا که او را الشیخ قاضن شطاری نامند رسانید او پاسخ
داد که چنین نامه سرا از خراسان و عراق و پارس فراوان می آیند و می روند خدیو پیام پاسخ نیوشیده برگفت
که ظهور کمالات استعداد او دست بدامن تلقین این لاف گذارد و دران زمان سلطان غیاث الدین خلج در چتور
محاصره داشت شاه از همانجا بهمان راه بازگشته در پایه تخت در آمد سلطان با ملاقات نمود پس از چندی روی
که در گمان نگنجد از همان نور جمال که در برابر خیمه گاه بود بتوجه فیروزی سنگال او در برکشود سلطان را بفراوان
بزرگ داشت و ابیشتر از خود بدار الاسلام مندو فرستاد گویند درهمان نزدیکی شیخ محمد علا در حلقه نشست
شبی پدرش در واقعه فرمود که ای علا کشایش تو باین کردار ریاضت نیست بلکه حواله بهمان هرزه گوی خراسانی
است ناگزیر بدشواری و تنهائی از وطن گاه سفر گزید و به مندو آمده بر در بادشاه تا سه روز ایستاده بنگرانی
گزرانید چهارم بامداد شاه بیرون خرامید در آن مالیش برشی او گشاده فراوان بسر زلش فروریخت و با آنکه
باسرایت همدوش گرانبار آگهی گردانید پس از چندی بتشریف خلافت سرافراز ساخته بصوب وطنگاه
روانه کرد پیران این سلسله را شطاری ازان خوانند که در سلوک شاه راه طریقت از مشائخ دیگر خانواده
تیزتر و گرم روتر اند چنانچه گفته اند اول قدم ایشان نهایت قدم دیگران است روش ... کار
در شگافت این گفتار معمار رفتار و اندیشه درنگ پو پریشان بود چون باصول اذکار و اشغال این

سلسلهٔ آگهی یافت و سلوک گرد با گروه صوفیه در برابر آورد جز این تفاوتی بنظر نیامد که در مشرب شطاریه صوفی خود را عین ذات دانسته پایه پایه از عالم تعینات تا مرکز خاک نزول نماید و بعد از آن بر نمط نزول در عروج آئین هر منزل فرو گذاشته باز بعالم اله رود و روش جمهور مشائخ آنست که اول طالب مرتبه بمرتبه از عالم ناسوت سیر عروجی فرموده تا بمرتبهٔ وحدت وجود ترقی کند و از آن مقام بوضع تعین پذیری در هر تعینی برنگ آن برآمده بسوی ملک شهادت خرامد ازین دو طریق پدید آمد که اول قدم بهمان آغاز سلوک است از حضرت ذات و از نهایت قدم انجام سیر ست بهمان مرتبهٔ احدیت و دیگر معنی که محمول بر مدح البته مراد نخواهد بود غرضکه این سلسله در هند از خواجه عبد الله شطار که وی مرید و خلیفهٔ شیخ محمد عارف ست و وی شیخ محمد عشقی خرقانی و وی ابو المظفر ترکی الطوسی و وی شیخ ابویزید العشقی و وی محمد مغربی و وی ابویزید بسطامی تا آخر.

هفتم بخاریه منسوب بسادات حسینی که بواسطهٔ دوازده امام بحضرت امیر علیهم السلام میرسد و نیز لسید جلال بخاری و لقب ایشان مخدوم جهانیان ست که جامع ست میان علم و ولایت و سیادت نام ایشان سید جلال بخاری ست موافق نام جد ایشان اول بار کسی که ازین قبیله از بخارا بهندوستان آمده جد ایشان ست که سید جلال بخاری سرخ می گفتند چون سید جلال بخاری از بخارا آمدند مرید شیخ بهاء الدین ذکریا الملتانی شدند از بزرگان سادات صحیح النسب جلیل القدر جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند و سید جلال بخاری سرخ را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکی قطب و غوث وقت که شیخ المشایخ و مرشد اهل زمانه در روزگار یگانه مخدوم جهانیان بودند دوم پسر سید راجو قتال که ایشان هم از اولیاء کبار بودند اگرچه مخدوم جهانیان را تربیت ظاهر و باطن پدر ایشان نموده اما مرید شیخ رکن الدین بن صدر الدین بن شیخ بهاء الدین ذکریا الملتانی اند و مخدوم جهانیان ازان جهت گویند که روز عید بر روضهٔ حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ صدر الدین رفته التماس عیدی کردند آواز آمد که حق تعالی ترا مخدوم جهانیان کرد و عیدی تو اینست چون به روضهٔ شیخ رکن الدین رفتند از آنجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس مخدوم جهانیان می گفتند خوارق

و کرامات زیاده از حد بظهور رسیده حضرت مخدوم در آخر عمر بعد از مراجعت بیت الله بواسطهٔ واقعه که آنجا
روی داده بهندوستان آمدند و بخدمت نصیر الدین محمود چراغ دهلی ملاقات نمودند و خرقهٔ متبرکه عالیهٔ حضرات
چشت از ایشان پوشیدند و می گویند که واقعه چنین بود که شبی از شبها بواقعه در مجلس سرور کائنات صلعم خلاصهٔ
موجودات باریافته باتفاق حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و سید پهلوی یک دیگر واقع شدند و شیخ جلال
بخاری بنوعی استاده که دوش سید بجانب حضرت شیخ بود پیغمبر علیه الصلوة فرموده سید جلال هوشیار باش
و بملاحظه باش که برادرم شیخ محمود استاده است حضرت علی رضی الله عنه گفته یا رسول الله اگر شیخ محمود را
می شناخت چندان سرگردان نمی شد و در اخبار الاخیار است که سید جلال از بسیاری اولیا نعمت و برکت
یافته و مشهور است که وی هر کرا معانقه کردی نعمتی که آن کس داشت بستدی یعنی چندان توجه و خدمت
کردی که آنکس بی اختیار می شد در دادن هر نعمتی که داشت و در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول خرقه
از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشیده و کلاه ارادت و خرقهٔ متبرک از شیخ الاسلام سند المحدثین شیخ
عفیف الدین عبد الله المطری در حرم شریف نبوی علیه السلام پوشید و مدت دو سال در صحبت او ملازم بود و کتاب
عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین ذکر یافت و شیخ عفیف الدین فرموده
که مقراض راندن شما موقوف است در گاذرون چون سید بگاذرون رسید شیخ امام الدین آدر شیخ الاسلام
امین الحق والدین گفت که شیخ امین الدین در وقت رحلت مرا وصیت کرده است که سید جلال بخاری
قصد ملاقات من کرده از اُچه ملتان می آید شیطان در اثنای راه او را دروغ باز نموده که شیخ امین الدین
از سرای مستعار بدار القرار خرامید سید جلال بخاری طرف مکه مبارک رفته است وقت مراجعت در گاذرون
خواهد رسید او را اسلام من برسانی و سجاده و مقراض من بدو دهی و مجاز و خلیفهٔ من گردانی شیخ امام الدین
همچنین کرد و سید السادات از آن پیرباجاده انواع استفاده کرد و باز گشت و از شیخ الاسلام رکن الحق
والدین خرقهٔ متبرک پوشیده و در عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی سید خانقاه محمدی در سیستان
با مضافات مخصوص گشت و بعد از چندگاه ترک همه کرده سفر کعبهٔ مبارک اختیار کرد و او خلیفهٔ چهارده خانواده
بود در عهد سلطان فیروز کرات از محروسهٔ اُچه در حضرت دهلی آمد و سلطان فیروز رسم اخلاص و اعتقاد آنچه باید

بجا می آورد انتهی و مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت سلسلهٔ علیهٔ قادریه کمال محبت ست در خزانهٔ
جلالی می گوید که شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی می فرماید طوبی لمن رآنی و لمن رأی من رآنی
و لمن رأی من رأی من رآنی و وی قطب ست و صادق ست درین قول مرا امیدواری بسیار ست که بموجب
این کلام حق تعالی مرا رحمت کند بعد ازان سلسله را که بیک واسطه الشیخ شهاب الدین سهروردی میرسد
غیر از سلسلهٔ شیخ بهاء الدین ذکریا الملتانی ذکر می کند و می گوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین
سهروردی را و او شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را رضـ

نقل ست که روزی روبروی نشسته بود آتش از جائی برخاست شیخ خاک برگرفت و نام شیخ محی الدین
عبد القادر را بآواز بلند برخواند و خاک را بجانب آتش انداخت فی الحال آتش پست شد و تکملهٔ فارسی که
در دیار ما ست و درست یکی از مریدان مخدوم تکملهٔ کتاب روض الریاحین امام عبد الله یافعی را ترجمه کرده است
ولادت ایشان در شب برات سال هفت صد و هفت هجری و وفات وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه
عید الاضحی دهم ذی الحجه سنه هفت صد و هشتاد و پنج هجری واقع شد مدت عمر ایشان هفتاد و هشت سال
و سه ماه و بست و شش روز و قبر ایشان در اوچه ملتان ست و ایضاً مخدوم جهانیان را اجازت سلسلهٔ
چشتیه از حضرت شاه نور قطب عالم پنڈوه است و منجملهٔ خلفاء مخدوم جهانیان سید راجو قتال بود و از وی
شیخ سارنگ خلافت یافت و از وی حضرت عین الدین المعروف بشاه مینا لکهنوی خلافت یافت و از وی
شیخ سعد خیرآبادی و غیره خلافت یافتند و ایضاً از مخدوم جهانیان پسرش سید محمود خلافت یافت و از وی
سید برهان الدین بخاری ملقب به سید عرف شاه عالم و شاه منجهن بخاری خلافت یافت و ایضاً از مخدوم
جهانیان مخدوم اخی جمشید راجگیری خلافت یافت و می گویند که مخدوم اخی جمشید ارشاد از شاه بو علی قلندر را
اراده به حضرت مخدوم داشتند و ایشان اطراف لکهنو بوده اند از طرف بادشاه منصبی داشت ترک کرده
بمجاهده و ریاضت پرداخت و وفات مخدوم چهارشنبه دهم شوال سنه هشت صد و نه بوقوع انجامید
و گویند سید شرف الدین شهیدی در رسالهٔ خود نگاشته که مخدوم خلافت از چهار صد و چهار چندین
داشتند از انجمله آنچه بصحبت پیوست و در شجره نوشته دید بنامه یادداشت سپرد و شمارهٔ خلافت مخدوم

قدس سره انچه بصحت گذارش پیوسته نخست از پدر بزرگوار سید که بخاری ست و این سلسله در آباے کرام
بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه منتهی می شود دوم از عم خود سید محمد بخاری سوم از شیخ رکن الدین ابوالفتح
این در خانواده لشیخ بهاء الدین ذکریا میرسد چهارم از شیخ الاسلام محمود شاه تستری زاد و بوم او دار الملک
فارس ست مخدوم در سال هفت صد و چهل و هشت که عمر شاه دران سال یک صد و سی و دو بود بملازمت
رسیده خرقه خلافت گرفت و عوارف از خطبه تا خاتمه نزد او گذرانید و عوارف را بخدمت مصنف خوانده بود
سر رشته این خانواده لشیخ الشیوخ سهروردی می کشید پنجم از امام عبد الله یافعی و این شجره از جویبار ابو مدین
مغربی آب می خورد ششم از شیخ عبد الله عیسی هفتم از شیخ نور الدین علی بن عبد الله طبر المسی این دو سند
لسید محی الدین عبد القادر جیلی می پیوندد هشتم از شیخ فرید الدین گنجشکر در عالم روحانی نهم از شیخ قطب الدین
منور دهم از مولانا شمس الدین یحیی اودهی یازدهم از نصیر الاولیا چراغ دهلی و این چهار چمن از نوبهار
ارشاد خواجه معین الاولیا چشتی اجمیری شگفتگی دارد دوازدهم از شیخ رکن الدین بلخی درین سلسله از شیخ عبد الله
خفیف شیرازی بسلطان ابراهیم ادهم رسیده بخواجه اویس قرنی منتهی می گردد سیزدهم از سید جلال الجوی
و این دودمان از ارشاد لشیخ نجم الدین کبری روشنی می پذیرد چهاردهم از سید حمید الدین محمود چشتی سمرقندی
و این خانواده بخواجه مودود چشتی میرسد پانزدهم از شیخ نجم الدین اصفهانی و این خانواده لشیخ ابوبکر نساج
آخر شود قدس الله اسرارهم و انچه باین پایه بدرستی نرسیده فراوان خلافت ست و بگذارشی از صد متجاوز ست
و سید شرف الدین مشهدی در تذکره خود نگاشته که چهار صد و چهل و چندین خداشناس رهنما و دانشور نشانی دنیا و آخرت
را مخدوم ملازمت نموده خلعت خلافت و قبض و فیروزی بر گرفته بود انچه بدل محمود نزدیک پایه تحقیق
رسید بنگارش سپرد اگرچه در رسالهائی که نسبت آن بتصنیف مخدوم بدرستی انجامیده در بعضے کمتر ازین
و در برخی بیشتر ازین هم مسطور ست و شیخ قوام الدین نیز مرید و خلیفه مخدوم جهانیان ست مقبره او در لکهنو
است و شیخ سارنگ در اوائل حال از امرائے نامدار سلطان شاه فیروز بود و بلده سارنگ پور که از بلاد
مشهور هندوستان ست آباد کرده اوست در آخر که جذبات عنایت حق او را دریافت اول در خدمت
شیخ قوام الدین افتاد و مرید شد و طریقه شغل باطن و ذکر خفی از وی اخذ کرد بعد ازان عزیمت سفر حجاز کرد

مدتی دیگر در خانۂ صحبت شیخ یوسف ایرجی درآمد و از وی استفادۂ علوم طریقت نمودہ در آخر شیخ راجو قتال خرقہ
و امانتہای دیگر را کہ از پیران یافتہ بود حجابی سابقۂ طلب بخانۂ شیخ سارنگ فرستاد شیخ آن را باز گردانید
بندگی شیخ بار دیگر پیش او فرستاد شیخ حسام بزرگی کہ در سلسلۂ سہروردیہ بود شیخ را بر قبول آن ترغیب نمود
بعد از ان شیخ آن را قبول کرد و شیخ مینا صاحب ولایت دیار لکھنو ست نام او شیخ محمد ست از صغر سن در سایۂ
تربیت و عنایت شیخ قوام الدین پرورش یافتہ مرید شیخ سارنگ گشت۔

نقل ست کہ شیخ قوام الدین را پسری بود شیخ محمد نام او را شیخ مینا می گفتند و مینا در عرف این دیار لفظی
است کہ در مقام تعظیم و محبت استعمال کنند و این شیخ محمد مینا ابن شیخ قوام الدین بسبب غلبۂ شہوت پیش یکی
از ملوک آن زمان رفتہ اختیار خدمت کرد چون ملوک آن زمان اکثر از مریدان پدر او بودند متمنائی کہ از صحبت
ایشان داشت او را میسر شد لیکن شیخ از پسر خود ناراض گردید و ایشان ہرچند در استرضای شیخ کوشیدند
مگر راضی نشد آخر خواست کہ بوطن رجوع نماید و در پای شیخ افتد کہ از سر گناہ او در گذرد ہم بدین عزیمت بوطن
آمد غوغای آمدنش کہ در میان مردم بود بسمع شیخ رسید شیخ فرمود نخواہم کہ آن برخوردار پیش من آید ہمان
روز او را مرضی عارض شد و از عالم برفت شیخ قطب نام درویشی بود کہ بخدمت شیخ قوام الدین مخصوص
بود او را فرمود ترا میخواہم کہ پسری شود کہ او را محمد مینا نام باشد و بجای فرزند من حکم نعم البدل داشتہ باشد
چون شیخ مینا بوجود آمد منظور نظر عنایت و رحمت شیخ گردیدہ بجای فرزند تربیت یافت و شیخ مینا حصور[1] بود
و مجرد از دنیا در سلوک بسی ریاضت شاقہ کشیدہ دریافت حال ابتدائی و انتہائی ایشان از ملفوظ خود
ایشان و تصانیف مخدوم شیخ سعد بہ تفصیل تمام ممکن ست مزار حضرت شیخ مینا در لکھنو مشہور و معروف ست۔

ہشتم زاہدیہ منسوب بخواجہ بدر الدین زاہد و در بعضی رسائل ست کہ و آبا زاہدیان پس ایشان ہم
داخل جنیدیان اند و از شیخ فخر الدین زاہد زاہدیہ نام یافت و قبر شیخ در میرٹھ است از نواحی دہلی انتہی و پیش
کاتب الحروف حق اینکہ زاہدیہ از بدر الدین زاہد ست و ایشان مرید و خلیفہ فخر الدین زاہد اند و وی مرید
شہاب الدین زاہد و وی صدر الدین سمرقندی و وی حضرت عبد السلام و وی حضرت عبد الکریم

[1] حصور بالفتح نزدیکہ باوجود مردی میل بزنان نکند ۱۲ منتخب

وے حضرت قطب الدین عبد المجید وے خواجہ اسحق گازرونی وے حسین مروزی وے ابو محمد رویم
وے خلیفہ سید الطائفہ جنید بغدادی رحمہم اللہ تعالی۔

نہم انصاریہ منسوب بشیخ عبد اللہ انصاری وکنیت ایشان ابو اسمعیل ست ونام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری ست ولقب شیخ الاسلام وہر جا کہ در نفحات شیخ الاسلام مذکور ست مراد از وایشانند مرید پدر خود اند واصل ایشان از ہرات ست واز فرزندان ابو منصور ست انصاری ابن ابو ایوب انصاری اند کہ صاحب رحل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودہ وابو منصور در زمان خلافت حضرت عثمان با احنف بن قیس بخراسان آمدہ در ہرات ساکن شدند از بزرگان ومحدثان وصاحب مقامات بلند وکرامات ارجمند ودر زمانہ خود یگانہ بودہ اند ولادت ایشان روز جمعہ وقت غروب آفتاب دوم ماہ شعبان در فصل بہار سنہ سہ صد ونود وشش ہجری بود ووفات ایشان در نہم ربیع الآخر سال چار صد وہشتاد ویک ہجری بودہ ومدت عمر ایشان ہشتاد وپنج سال وقبر در گازرگاہ ہرات ست۔

دہم صفویہ منسوب بشیخ صفی الدین اسحق اردبیلی وی مرید وخلیفہ وداماد شیخ زاہد ابراہیم گیلانی ووے سید جمال تبریزی وے شیخ الشیوخ سہروردی وے شیخ رکن الدین سجاسی وے قطب الدین ابہری وے از ابو نجیب سہروردی واین منتہی می شود تا جنید بغدادی۔

یازدہم عیدروسیہ منسوب بسید عبد اللہ عیدروس وعیدروس در اصل عتیروس بودہ بتحتانیہ ومثناۃ از اسمار شہر ست مشتق از عترسہ بمعنی اخذ بعنف وشدت آن لقب شیخ عبد اللہ است ثم قیل عیدروس فجعلت التاء دالا وھو ای لفظ عیدروس بعین المھملۃ ثم بیاء المثناۃ و بدال المھملۃ فراء مضمومۃ فواو ساکنۃ فسین مھملۃ کذا فی الانتباہ واین عیدروسیہ یک شعبہ بسلسلہ مدنیہ ست وعیدروسیہ بدین طور کہ سید عبد اللہ عیدروس را از عم خود سید عمر المحضار بکسر میم وسکون حاء مہملہ وفتح ضاد معجمہ آخر آن راء مہملہ لقب کردہ شد بمحضاریہ بسبب شتاب حاضری او وقت استغاثہ واو را از والد خویش سید عبد الرحمن بن محمد السقاف بسین مفتوحہ وقاف مشددہ مفتوحہ آخر آن فا لقب کردہ شدہ بسقاف بسبب مبالغہ در ستر حال خویش واو را از پدر خویش محمد بن علی مولی الدویلہ یعنی صاحب شہر گشتہ

داو را از پدر خویش علی بن علوی داو را از پدر خویش علوی بن محمد داو را از پدر خویش فقیه المقدم الترنجنی
در مقبره نخست او را زیارت می کنند بعد از آن سائر سادات ایشان او را مقدم گفته یعنی هو مقدم الزیارة محمد
ابن علی داو را از شیخ ابی مدین مغربی مدین بفتح میم و سکون دال مهمله و فتح یا و آخر آن نون و ابومدین بی الواسطه
در کس سلسله رسیده یکی از شیخ عبد الله صالح مغربی دوم شیخ عبد الرحمن مغربی و شیخ ابومدین اخذ طریقه کرده
و خرقه پوشید از شیخ خود ابی یعزا الفتح تحتانیه و عین مهمله و زای معجمه و او از شیخ علی بن حرزهم بکسر حاء مهمله و سکون
راء مهمله و کسر زاء معجمه آخر آن ضمیر جمع مذکر داو را از فقیه حافظ قاضی ابی بکر محمد بن عبد الله بن محمد المعاضری المعروف
بابی بکر بن العربی الاندلسی الاشبیلی معافری بفتح میم و عین مهمله و بعد الف فاء مکسوره بعد از آن رای مهمله
و او از امام حجة الاسلام غزالی بتحقیق این اسم از رساله تنویر الافق مؤلفه فقیر توان جست و او از عبد الملک
و او از والد خویش ابی محمد عبد الله بن یوسف الجوینی بضم جیم و فتح واو و سکون تحتیه بعد آن نون بعد آن
یای نسبتی ست بسوی جوین که ناحیه ایست از نواحی نیشاپور و او از شیخ ابی طالب المکی مصنف قوة القلوب
و او از محمد بن علی بن عطیه الحارثی بفتح عین مهمله و کسر طاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه حارثی بحاء و راء مهمله و ثاء
مثلثه و او از شیخ ابوبکر شبلی و او از ابوالقاسم جنید بغدادی الی آخر السلسلة و ضبط کرده است اکثری
اسماء مبهمه این سلسله را شیخ عبد القادر العیدروس در نفحات القدسیة فی الخرقة العیدروسیة و این
طبقه در عقائد مذهب اهل سنت دارند و در فقه مذهب شافعی و در سلوک آنچه در احیا مذکور است والله اعلم
این قدر بوجه ندرت این سلسله بیان کردم۔

دوازدهم قلندریه منسوب بشاه حیدر قلندر و حسین قلندر بلخی و در هند از سید خضر رومی۔

سیزدهم اویسیه منسوب بخیر التابعین قدوة الصوفیة فی التجرید والتفرید وسائر سیرهم المرضیة
اویس بن عامر او عمر القرنی الیمنی نزیل الکوفه و قرنی بفتحتین نسبت است بسوی یکی از اجداد او نه بقبیله
اهل نجد چنانکه وهم کرده صاحب صحاح و تابع شده او را صاحب صراح زیراکه منسوب بقبیله آن بسکون را
است کما نبه علیه العلماء قدیماً و حدیثاً ابی المجد و غیره ایشان در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوده اند لیکن
از دو سبب ملازمت میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پیرے که داشتند دیگر بسبب کمال غلبه محبت و حال

وایشان شتربانی کرده مزد آن بنفقهٔ خود و والدهٔ خویش صرف می نمودند و بجهت موافقت آنحضرت صلعم که در جنگ
احد دندان مبارک شهید شده بود چون معلوم نبود که کدام دندان بودند دندانهای خود را تمام شکسته بودند
چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصیت کرده بودند که خرقهٔ مرا باویس رسانیده بگویند که امت مرا دعا کند امیر المومنین
عمر رضه در ایام خلافت با امیر المومنین علی مرتضی رضه خرقهٔ مبارک را بنزد اویس رضه برده درخواست دعا بجهت امت
نمودند وگرفتن اویس قرنی طریقه را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجهت باطن باتفاق اکابر ثابت هست و نزد بعضی
خود رسیدن بآنحضرت صلعم ثابت چنانچه قشاشی گوید که وقد نقل عن اویس القرنی انه حضر مع رسول الله صلعم
واقعة احد انه قال والله ما وطئ ظهر رسول الله حتی وطئ ظهری وما کسرت رباعیة حتی کسرت
رباعیتی انتهی واین کلام هرچند که خالی از کلام نیست ولیکن اجتماع ایشان بعمر بن الخطاب وامیر المومنین
علی رضی الله تعالی عنهما چنانکه بالا گفته ام البته برمقام خود ست لا کلام فیه قسطلانی گوید که وفی بعض الطرق
اتصال الخرقة باویس القرنی وهو اجتمع بعمر وعلی رضی الله عنهما وهذه صحیحة لا مطعن فیها
انتهی واما آنچه ملا علی قاری در موضوعات خود بعد نقل کلام متکلمین بر خرقه می فرماید که قلت وکذا نسبة الخرقة
الی اویس وانه صلعم اوصی الخرقة لاویس وان عمر وعلی سلماها الیه وانها وصلت الیهم منه
وهلم جرا فغیر ثابت ولو ذکره بعض المشائخ الکرام فالمدار علی طریقة الصحبة ومتابعة الکتاب
والسنة ومجانبة الهوی ومقاربة الهدی والعاقبة للتقوی انتهی وی گوید کاتب الحروف که این
قول علی قاری غیر مسلم است زیرا که ذکر کرد امام ابو الفتوح الطاوسی در رسالهٔ خود جمع الفرق لرفع الخرق که حضرت
صلی الله علیه وسلم وصیت فرمود هر دو خلیفتین خود امیر المومنین عمر و علی رضی الله عنهما را بلقای اویس و تبرک
بدعای او وتبلیغ سلام و خرقه داد که بپوشانید اویس را الی آخر القصة ونقل کرد این را قشاشی ثم الکردی
و روایت می کند محدث فارسی بسند جید مسلسل باولیاء الله الاکمل که عمر رضی الله عنه بپوشانید اویس را
خرقهٔ رسول الله در عرفات بحضور علی وعلی بپوشانید او را بار دیگر بعد از آن بپوشانید در صفین و ایشان هر دو
پوشیدند از نبی صلعم فکانه بعد البسهما ایاه خرقة الارادة عنه صلعم استدعی منهما ان یلبساه
خرقة عنهما تبرکا بذلک ثم البسه المرتضی اخرا بالصفین خرقة الولایة لوصوله لاقصی الغایة

خلاصه اینکه معنی خرقه مجرد پوشیدن نیست بلکه مقصود ازان ولایت و تصرف و تبرک است و نشد روایت اویس
از علی که اسماء الله الحسنی التسعة و التسعون و غیر ازین که اخراج کرده اند از سلمی و قشیری و غیر از بینها از محدثین
ثابت است و کیفیت وفات ایشان در شواهد النبوة چنین مسطور است که در آذربایجان که بغزا رفته بود رحلت
نمود و اصحاب وی خواستند که قبر بکنند بسنگی رسیدند که قبری دران کنده بود و لحد مهیا ساخته خواستند که
کفن سازند در جامه دان او جامها یافتند که دست بافت بنی آدم نبود و غیر ازان کفن ساخته دران قبر دفن کردند
و صاحب کشف المحجوب و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمد
و بموافقت ایشان در صفین حرب می کرد شهید شد و تاریخ وفات ایشان بقول اول در سوم رجب سال
بست و دو هجری و بقول ثانی سی و هفت هجری و امام عبد الله یافعی در روض الریاحین هر دو قول مذکور ساخته
چهاردهم مداریه منسوب بحضرت بدیع الدین مدار ذکر ایشان تمهید دوم گذشته *

تمام شد

خانوادهای ضروری و دیگر نام سلاسل که درین بیان نیامده اند مجملاً باید شنید که شیخ سلسله علائیه میر ابو العلا اکبرآبادی است
که مستفیض از روحانیت خواجه کبیر بود و شیخ سلسله رحیمیه امام ابو محمد عبد الرحیم بن احمد بن حجون بن احمد بن
محمد بن جعفر بن اسمعیل بن جعفر الزکی بن محمد بن المامون بن حسن بن علی بن ابی طالب و شیخ سلسله سعدیه
الامام الفقیه العارف ابو سعید القیلوی من ولد الامام الحسین الشهید و بهما ذکوران فی بهجة الاسرار
للحافظ الشطنوفی و امام سلسله رفاعیه الفقیه احمد بن رفاعی شافعی کاظمی حسینی است و رانه هست نسبت
رالبسوی ابن قاضی القضاة جمال الدین ابو المحاسن یوسف التادفی الربعی الانصاری الحنبلی کما نقلوا عنه حفیده
فی قلائد الجواهر فی مناقب الامام عبد القادر و ابن خلکان گوید که این نسبت است بسوی مردی از عرب که
او را رفاعه گویند و تابع شد ابن خلکان را شعرانی و سبکی گوید احمد بن علی بن احمد بن یحیی بن حازم بن علی
بن رفاعه و امام سلسله بدویه سید ابو العباس احمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن ابی بکر المقدسی الشافعی
البدوی است ذکر کرد حافظ ابن حجر و شعرانی در طبقات خویش گوید که و شهر فی المصر والشام والحجاز

والیمن والهند والروم والمغرب تغنی عن تعریفه وفات ایشان دوازدهم ربیع الاول سنه شش صد و هفتاد و پنج هجری و آمام سلسله علائیه علاء الدین سمنانی ست حافظ ابن حجر در درر الکامنه فی احوال اعیان المائة الثامنه در ترجمه علاء الدوله گوید که تفقه وطلب الحدیث وبرع فی العلم ثم تاب واناب ودخل الخلوة واخذ عن صدر الدین بن حموی وسراج الدین القزوینی وامام الدین علی بن مبارک البکری وذکر ان مصنفاته تزید علی ثلثمائة کذا فی مسالک الابرار للشیخ ابراهیم الکردی و آمام سلسله شاذلیه حضرت نور الدین ابو الحسن علی ابن عبد الله بن عبد الجبار الشریف الحسن المغربی الشاذلی ست و آمام سلسله همدانیه سید علی همدانی حسینی ست

خاتمه در بیان نسبت و معانی الفاظیکه دانستن آنها درین عجاله ضروری است

تلمسانی منسوب به تلمسان بکسر تا و لام و سکون المیم مملکتی ست در مغرب کذا فی القاموس۔

بجایی منسوب به بجایه بالکسر بلده ایست در مغرب

صنهاجی منسوب به صنهاجه بالکسر قومی ست در مغرب از اولاد صنهاجة الحمیری۔

طرابلسی منسوب بطرابلس بلده ایست در مغرب۔

قیروان نیز بلده ایست در مغرب کذا فی القاموس

تستر بجندب شهریست۔

کوزباذی قریه ایست بباب مدینه نیشاپور در راه بخارا۔

قرمیسین بکسر قریه ایست نزدیک دینور معرب کرمان شاهان کذا فی القاموس۔

اخمیم بالکسر بلده ایست در مصر۔

نخشب بلده بما وراء النهر عرب وقیل لها النسف کذا فی طبقات السبکی والقاموس مع مدینة العلوم واز اسخیات ابو تراب نخشبی که وفات یافت در سنه خمس واربعین ومائتین۔

ابن الجلاّ مشدده ومقصوره از کبار صوفیه اند کذا فی القاموس۔

نباجی منسوب به نباج بکسر نون و بای موحده والف وجیم قریه ایست در صحرای بصره بنصف راه مکه معظمه۔

عنسی بفتح عین مهمله و سکون نون و بعد آن سین مهمله منسوب بعنس بن مالک کذا فی تاریخ ابن خلکان

دارانی نسبت ست بسوی داریه قریه ایست بقرب دمشق بخلاف قیاس و سندش معلوم نیست۔

جعفی منسوب به جعف ابن سعد العشیرا بن یمن
والنسبه جعفی ایضاً۔
بزجانی بضم قریه ایست بواسطه بربانیه
محله در بغداد۔
روذبار بفتح را و سکون واو و ذال معجمه و فتح
بار موحده و در آخر آن را کذا فی طبقات تاج الدین
السبکی۔
دقاق بمعنی آرد فروش و لقب شیخ ابوعلی ست
زیرا که آرد فروش بود کذا فی المنتخب۔
وهره بفتح واو و در آخر آن ها نام جد یوسف بن
الحسین کذا فی تاریخ ابن خلکان۔
بوذنجردی قریه ایست از قریهای همدان۔
محاسبی بضم میم و فتح حاء حطی و سین مهمله مکسوره
بعد الف و بعد آن بای موحده کذا فی تاریخ ابن خلکان
و سمعانی گوید که ابوحارث محاسبی باین نسبت معروف
گردید زیرا که محاسب نفس خویش بود۔
سماک بفتح سین مهمله و میم مشدده بعد الف کاف
این نسبت ست بفروختن ماهی و شکار آن کذا
فی تاریخ ابن خلکان۔
خنیش اسمی ست بمعجمه و نون و آخر آن شین معجمه
مصغر ست و در جامع الاصول بسین مهمله آمده۔

آملی منسوب به آمل بلده ایست بطبرستان۔
سرخس بفتح سین و را بلده عظیم بخراسان ست
راجه بزبان هند شاه را گویند و سید حامد شاه را راجه
می گفتند بطریق تعظیم بملاحظه آن که آبای کرام ایشان
ریاست مانک پور می داشتند۔
اوده بفتح الف و واو و سکون دال هندیه که بشمام
ها رود بلده عظیمه از بلاد پورب و به تشدید دال مهمله
شهرے در هندست۔
ساوات بخاریه قبیله ایست از اولاد جعفر
ابن علی بن الرضا۔
راجو نامیست هندی مشتق از راج بمعنی
بادشاهی۔
قتال بسبب ریاضت نفس می گفتند۔
چراغ دهلی لقب حضرت نصیر الدین ست بسبب
آنکه ایشان صاحب ارشاد در دهلی بودند۔
قشیری نسبت به بنی قشیر بضم قاف و فتح شین
قبیله از عرب و تحقیق این آینده می آید۔
دمیاط بکسر دال مهمله و قیل بکسر دال معجمه و سکون میم
و تخفیف یا بلده ایست در مصر
کوران بضم کاف عجمی قبیله ایست از اکراد۔
برغش بضم بای موحده و سکون را مهمله و ضم

غین معجمه و شین معجمه

عمویه بضم عین مهمله و میم مشدده و سکون واو و فتح یای تحتانیه کذا قال ملا عبد الغفور لاری و درین قول نظر ست ظاهر بتخفیف ها است مثل راهویه نام بزرگی است چنانکه بالا گذشت۔

اخی فرج بفتح فا و را مهمله و جیم نام بزرگی ست۔

زنجانی بفتح زا معجمه و سکون نون و فتح جیم و الف و نون مکسوره و یا منسوب به زنجان که شهریست

خلدی نسبت بخلد بضم خا محله به بغداد۔

نهرجوری بفتح نون و سکون ها و ضمه جیم و سکون واو و کسر رای مهمله و یای تحتانیه و جور محله ایست بنیشاپور و بضم و فتح واو دهی است باصفهان کذا فی المنتخب

سوسی بواو میان سینین مهملتین اول مضموم و ثانی مکسور منسوب بسوس شهریست بمغرب یا شهریست سوس نام که در وی قبر دانیال پیغمبر ست

طاوسی نسبت به طاوس التابعی المشهور۔

جورقان بضم جیم و سکون واو و را مهمله و فا و نون معرب جوربان بضم جیم و سکون واو و رای مهمله و بای عجمیه صاحب منتهی الارب می نویسد که جورقان دهی ست بهمدان و گروهی ست از اکراد انتهی۔

خیوقی بکسر خا معجمه و سکون یای تحتیه و فتح واو و کسر قاف شهریست بخوارزم و ازینجاست شیخ نجم الدین کبری

مراغی بفتح غین معجمه و فتح میم نسبت بمراغه شهریست باذربایجان

فاروث بوزن فاروق آخر آن مثلثه است قریه ایست درمیان واسط و بصره۔

زوادی منسوب به زواده قبیله ایست که مسکن آن اعمال افریقیه است کذا قال الیافعی۔

وبهط بفتح واو و سکون ها و آخر آن طای مهمله دهی ست نزدیک [illegible]ن۔

اسروشنه بالضم همزه و سکون سین مهمله و ضمه رای مهمله و فتح شین معجمه و فتح نون معجمه بعد آن های ساکنه بلده ایست ورای سمرقند از بلاد ماوراء النهر۔

مرباط کمحراب بلده ایست بساحل هند۔

بهنسی بفتح بای موحده و نون و سین مهمله منسوب به بهنسی بالقصر بلده ایست در مصر

چبرغان بضم جیم فارسی مضمومه و بای موحده مضمومه و رای مهمله ساکنه و غین معجمه بلده ایست دو مرحله از بلخ۔

عزیزان لفظا تعظیم ست مثل شاه و میران و غیر آن۔

جزره لقب صالح بن محمد الحافظ۔

جرمی بفتح جیم و سکون راء مہملہ نسبت بدہی ست بصنعا۔

لخمی منسوب بلخم بفتح لام و سکون خاء و بعد آن میم نام مالک بن عدی کذا قال ابن خلکان فی ترجمة الطبرانی۔

خوّاص بالتشدید بمعنی زنبیل باف و فروشندهٔ برگ خرما کذا فی المنتخب و لقب ابراہیم بزرگیست

دمشق بکسر اول و فتح میم و کسر آن شہریست مشہور بنا کردهٔ دمشاق بن کنعان نبیرهٔ حضرت نوح علیہ السلام۔

عسقلان بالفتح نام شہریست از شہرہاے شام و دہی ست به بلخ۔

ہروی منسوب بہرات که بلده ایست در خراسان و قریہ ایست در فارس کذا فی القاموس۔

فربر بکسر فاء و فتح راء و سکون باء دہی ست در بخارا۔

نہرواله بلده ایست در گجرات۔

ساوجی منسوب بساوه بلده ایست در عراق عجم۔

مروزی بفتح میم و سکون راء و فتح واو و زاء زائده منسوب بمرو که شہریست بخراسان۔

ترمذ بکسر تا و میم بعده ذال شہریست بخراسان۔

کروخ بفتح کاف و ضمهٔ راء مخففه دہی ست در نواحی ہرات۔

ہمدان بفتحتین بذال شہریست از شہرہاے عراق عجم بنا کردهٔ ہمدان بن فلوج بن سام ابن نوح و ہمدان معرب آن۔

فرغانه نام شہریست مشہور از شہرہاے ماوراء النہر که از بلاد ترک ست۔

نیشاپور نام شہریست در خراسان۔

اسفرائن شہریست مشہور بخراسان از اکابر آنجا ابو الفتوح محمد بن الفضل الاسفرائنی بود۔

جاجرم نام ولایتی ست از خراسان۔

جرجان شہریست بزرگ مشہور از دار الملک استرآباد۔

بیہق شہریست نزدیک نیشاپور۔

جام شہریست مشہور از خراسان۔

خوافی بالفتح شہریست به نیشاپور۔

سناباد دہی ست از دیہای طوس۔

عرنه بالفتح نام جائے ست در عرفات و آن موقف نیست

دامغان شہریست معروف در اقلیم چارم از ملک قہستان۔

شهرورد شهریست نزدیک زنجان و نسبت بانجا کنند شیخ شهاب الدین سهروردی را۔

نهروان دیهی ست میان واسط و بغداد۔

دماوند کوهی ست بلند از اعمال رے و از کوهہائے قدیم ست۔

کاشان نام شهریست۔

صفهان شهریست بزرگ مشهور۔

انطاکیه شهرے بزرگ ست نزدیک بروم که دور آن دوازده میل ست مشتمل ست بر کوه و نهرہائے بسیار۔

حمص شهرے مشهور ست۔

تبریز صاحب نزهة القلوب گوید که از اقلیم چهارم است و بزعم راقم تقویم البلدان ست که از اقلیم پنجم و در یکی از کتب معتبره بنظر در آمد که این از زبیده خاتون منکوحهٔ هارون رشید بنا ساخته و بعد ازان چندگاه بزلزله منهدم شد متوکل عباسی به تجدید عمارت آن بلده پرداخته۔

اردبیل شهریست مسکن شیخ صفی الدین اردبیلی و در بیرون آن سنگی ست بوزن دویست من تخمیناً هرگاه اهل شهر محتاج باران می شدند ازان سنگ قطرات مسطر در نیمهٔ ان می بودند تا طیبک از شهر بیرون برند۔

قزوین از بلاد عراق عجم ست۔

نهاوند بالضم شهریست قدیم و آن بلده از بناہائے نوح ست و نامش در اصل نوح آوند بود از کثرت استعمال نهاوند شده۔

ارمینیه شهریست مشهور که آتشکدهٔ زردشت در آنجاست۔

اندلس مملکتی ست عظیم در جانب مغرب۔

سبزه شهریست در اندلس بر ساحل بحر۔

قونیه شهرے بزرگ بروم ست و از انجاست شیخ صدر الدین قونوی رح۔

کاشغر بالقاف مدینه ایست از بلاد شرق کذا فی اللباب و ابن سعید گوید که کاشغر شهری مختصر ست

بوشنج بالضم شهریست بهرات که الحال آن را فوشنج گویند و معرب پشنگ ست و دیهی ست به ترمذ

شنطیز و شونیز گورستانی ست ببغداد۔

شاش بهر دو شین شهریست بماوراء النهر۔

شوش موضعی ست و قلعه نزدیک موصل۔

شهرزور نام شهریست بنا کرده زور بن ضحاک و ازینجاست شمس الدین محمد شهرزوری صاحب تاریخ الحکماء۔

عکاریه پدر قبیله ایست۔

حمیر بکسر وسکون میم وفتح یا ر قبیله ایست از قبائل سبا۔

حیری بالکسر وتشدید یا منسوب بحیره که محله ایست بنیشاپور۔

ثور بالفتح پدر قبیله ایست از بنی مضر که سفیان ثوری از انجاست ونام کوهی که شب هجرت آنحضرت علیه التحیة بغار آن کوه مخفی شدند ونیز کوهی ست خرد بمدینه محاذی کوه احد ونام برجی از برجهای آسمان

شاذلی منسوب بشاذله دهی ست به مغرب صاحب قاموس می گوید که از انجاست حضرت شیخ ابو الحسن شاذلی۔

باخرزی منسوب بباخرز دهی ست از نواحی نیشاپور مشتمل ست بر دیه ومزارع وار انجاست شیخ سیف الدین باخرزی۔

حافی لقب حضرت بشر حافی از انجهت گویند که روزی بطلب (ریسمان) شسع نعل نزد کفش دوزی آمدند او گفت که کلفت شما زیاده از مردمان دیگر ست پس همون وقت نعل انداخته قسم خوردند که اکنون نعل نخواهیم پوشید از ان وقت ملقب ابو بشر حافی شدند۔

احرار بالفتح وبهر دو راء مهمله بمعنی آزادگان جمع حر است بالضم بمعنی آزاد ولقب عبید الله نقشبندی ودر حقیقت لقب ایشان خواجه احرار ست چون اسم ایشان عبید الله واقع گشت که معنی آن بنده کوچک خداست برای تدارک آن ملقب بخواجه احرار شدند

بنور بفتح موحده وتشدید نون بلده ایست از توابع سهرند کذا فی الانتباه۔

اسمعان بکسر سین مهمله وسکون میم وعین مهمله نام پدر خواجه ابو یوسف چشتی وبالفتح نیز آمده۔

نساج بالفتح وتشدید سین مهمله وجیم بمعنی بافنده جامه ولقب حضرت خیر نساج

کیلوکهری نام دهی ست قریب دهلی۔

بدوی منسوب ببادیه ونیز نام موضعی ست۔

قیلوی منسوب بقیله قلعه ایست بصنعا۔

ممشاد بفتح میم اول وسکون آخر اسم ایشان محمد شاد که غالباً بوجه کثرت استعمال ممشاد گشته۔

قشیر بالضم وفتح شین پدر قبیله ایست از هوازن و هوازن قبیله ایست از بنی قیس۔

اصطخر بالکسر وفتح طاء مهمله وسکون خاء معجمه ودر آخر راء مهمله نام شهری که قلعه فارس ست بنا کرده دارا بن داراب۔

بچهندوی منسوب بکچهندو بکاف تازی و جیم فارسی مفتوحتین و نون ساکن و دال مهمله قصبه ایست برلب دریای گنگ چهار کروه از بلگرام کذا فی مآثر الکرام لمولانا غلام علی آزاد..

سیاس بالکسر شهر بیست میان همدان و ابهر

وصل باید دانست که احوال صوفیه و افعال و اقوال و اطوار و آثار و رسوم و علوم و فهوم و معارف و مکاشفات ایشان هر همه پرتوی از افعال و احوال انبیاء و مرسلین و صدیقین و صحابه و حواریین و علماء اهل سنت [illegible] و کتب و رسائل [illegible] هیچ امری از امور صوفیه نیست که برای او اصلی اصیل در خبر و اثر نباشد و از ینست موسی علیه السلام یوم کلام با رب الانام چادری صوف و جبه صوف و کلاه صوف و ازاری صوف داشت و نیز عیسی روح الله و خاتم ولایت مطلقه صوف می پوشید ابن ابی شیبه و احمد بسند صحیح از عبید بن عمیر روایت می کنند که عیسی علیه السلام لباس پشمین می پوشید و برگ درختان می خورد و هر جا که شب می شد می خفت و از طعام عشا هیچ بر نداشت برای صبح و می فرمود که رزق هر روز هر روز می آید و روایت کرد احمد و ابن عساکر از مجاهد که گفت بود عیسی علیه السلام که می پوشید جامه پشمین و می خورد برگ درختان و ذخیره نمی ساخت رزق امروزه را برای فردا هر جا که شب می آمد شب باش می شد نه فرزندی داشت که بموت آن خیال بر داشتن غم بودی و نه خانه که بخیال خرابی آن سرگردان می شدی و ابن شیبه از ابن المسیب [illegible] از مردی روایت می کند که پرسیدند حواریان از عیسی علیه السلام که چه می خوری فرمود که نان جو [illegible] [illegible] فرمود [illegible] پرسیدند چه می گسترانی فرمود زمین گفتند این [illegible] فرمود [illegible] اگر [illegible] یافت ملکوت سموات را [illegible] لذات و [illegible] را رزق [illegible] برای ایشان [illegible]

[illegible]

صلی الله علیه وسلم المرقع چنانکه روایت کرد ابو الشیخ در کتاب اخلاق النبی و ابن عساکر از ابی ایوب رضی
و نیز پوشیدن آنحضرت جبه صوف را چنانکه روایت کرد ترمذی و حاکم و بیهقی از مغیره و ابن ماجه و حاکم و
بیهقی از عباده و حدیث کان یلبس الصوف چنانکه روایت کرد حاکم و بیهقی از ابی موسی و ابن عساکر از
ابی ایوب و ابن طاهر و مروزی از انس خود ثابت است و روایت کرد وکیع و ابن ابی شیبه بسند صحیحین
از ابی ذر رضی که فرمود آنحضرت این فضل ست از ملابس بروی که برد اخلاق او حله الیست و شیخین
روایت کرده اند که بود پیراهن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرقعه که پوشیدی او را و می فرمود که من بنده ام می پوشم
لباس بندگان را و روایت کرد ابو داؤد که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که ترک کند پوشیدن لباس
عمده را با وجود قدرت خواه پوشانید او را حق سبحانه حله کرامت و روایت کرد ابن ابی شیبه که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم البذاذة من الایمان و احمد بسند ثقات و حاکم و بیهقی از معاذ در شعب الایمان
آورده که فرمود آنحضرت صلعم ای معاذ دور دار خود را از تو انگری[1] زیرا که بندگان حق توانگر نبوده اند و مروی ست
از عائشه رضی الله عنها که فرمود نا آسوده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نان جوین دو روز پیهم تا وفات و بخاری
و ترمذی روایت می کند از ابی هریره که بیرون رفت آنحضرت صلعم از دنیا و نا آسوده شد از نان جوین و ابن
ابی شیبه از عائشه رض روایت می کند که فرموده بودیم ما که گاهی یک ماه کامل خواه نصف ماه نمی آمد آتش برای
چراغ وغیره در خانه ما و نیز عمر بن الخطاب گوید که آمدم نزد آنحضرت صلعم و دیدم که خفته بود بر بوریایی پس
نشستم و دیدم که بر آنحضرت صلعم سوای ازار پارچه نیست و داغها بر هر دو پهلوی او از آن بوریاست پس
بگریست حضرت عمر رض و فرمود آنحضرت صلعم چرا می گریی ای عمر گفت ای نبی الله می گریم از نشانهای پهلوی
تو کسری و قیصر در تنعم و تلذذ اند و تو نبی خدایی و درین حال مبتلایی فرمود آیا راضی نیستی در اینکه باشد
برای ما آخرت و برای ایشان دنیا و حدیث کان لایدخر شیئا لغد و حدیث کن فی الدنیا
کانک غریب او عابر سبیل و حدیث کان یصلی حتی یتورم قدماه و امثال اینها از احادیث
صحیحه صریحه مستند اند در کتب سنت و از آثار اهل بیت نبوت و صحابه و تابعین و اتباع ایشان پس

---

[1] یعنی توانگری و را با ناز کردن ۱۲ منتهی الارب

حضرت حسن بصری گو یکه هفتاد کس از بدریان را یافتم که بود لباس اوشان صوف و نیز معلوم بود که فقر آنحضرت
نبود اضطراری بلکه اختیاری مرویست از ابی امامه که فرمود آنحضرت صلعم عرض کرد برای من حق سبحانه که بگرداند
بطحای مکه را از زر گفتم لا یا رب ولیکن میخواهم که سیر شوم روزی و گرسنه مانم روزی پس هرگاه گرسنه شوم
تضرع کنم سوی تو و یاد کنم ترا و هرگاه آسوده شوم شکر کنم ترا و حمد گویم ترا و سند خانقاه صوفیه از صُفّه مصطفٰی
است اما ترک کسب و تتبع اسباب توکل پس نصوص درین باره بالخصوص بسیار اند در کتاب و سنت چنانکه
احمد و ابن ماجه بروایت عمر درین باب حدیثی آورده و ترک کسب و نکاح و لباس صوف و مرقع لازم
تصوف نیست بلکه عملیست بمقتضای حال و محل هرگاه که فعل مقتضی شد کردند و هرگاه که مقتضی ترک شد ترک کردند پس صوفیه
چیزی ترک نکرده اند نصوص بلکه عمل کردند بهر امر بالخصوص و بهمانند ائمه قدیما و حدیثا درین مطلب
تصانیف دارند مثل ابن مبارک و وکیع و امام احمد و حارث محاسبی و ابونعیم و بهچو این کتب پیش محدثین
معروف اند کتب زهد و رقاق پس معلوم شد که آنچه بعضی نوشته اند که رسوم صوفیه اکثر محدث و متعلقات
آن در زمانه صحابه و تابعین نبود این قول بجای خود نیست کما لا یخفی علی من تبحر فی العلم۔

وصل باید دانست که سند جید برای بیعت صوفیه حدیث شداد و عباده بن الصامت ست که ترجمه
کرده اند برای آن محدثین باب البیعت علی التمسک بحبل التقوی و ذکر کرده اند جمیع اقسام بیعت را علیحده
فلیراجع کتبهم و چنانکه مستفیض ست از آنحضرت صلعم بیعت بر هجرت و جهاد و غیره همچنین جماعتی
باسانید صحیحه روایت کرده که بیعت گرفت آنحضرت جماعتی را از فقرای مهاجرین بر ترک سوال چنانچه هر جا
که یکی را از اوشان سوطی (تازیانه) از دست می افتاد خود از اسپ فرود آمده می گرفت و از دیگری نمی خواست و شک
نیست که هرگاه از آنحضرت صلعم فعلی صادر گردید بسبیل عبادت و واقع شد اهتمام بشان او پس لا محاله آن
فعل سنت فی الدین خواهد بود و باقی ماند این امر که آنحضرت خلیفة الله فی الارض و عالم بما انزل الله من
القرآن و الحکمة و معلم و مزکی امت خود بود پس آنچه کرد آنحضرت بر جهت خلافت آن امر خلفای او را
سنت ست و آنچه کرد برای تعلیم و تزکیه آن امر سنت ست بر علمای راسخین پس بیعت مقاد صوفیه
داخل بیعت اقامت ارکان اسلام خواهد بود و آنچه گویند که این قسم بیعت در آن زمانه در خلوت بود نه در جلوت

مثال [illegible] [illegible] اورعبادہ آمدہ الخ [illegible] زمان حضرت جنیدا من [illegible] [illegible] [illegible] باقی تحقیق
این [illegible] حضرت [illegible] مرشدی وقبلتی [illegible] فی شان البیعة والذکر وتلقینه [illegible] باب
[illegible] [illegible] برین [illegible] [illegible] [illegible] اذا جاءکم المؤمنات [illegible] می آورده که
[illegible] قال حدثنی [illegible] ابراهیم قال حدثنا ابن اخی ابن شهاب [illegible]
[illegible] [illegible] قال عائشة زوج النبی اخبرته ان رسول الله کان یمتحن من
[illegible] [illegible] الآیة یا ایها النبی الی قوله غفور رحیم قال عروة
[illegible] [illegible] [illegible] قال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم قد بایعتک
[illegible] [illegible] امرأة قط فی المبایعة ما یبایعهن الا [illegible]
[illegible] علی ذلک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از دست [illegible] [illegible] [illegible] رضی الله عنه [illegible] بخاری در باب بیعة النساء کرده
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] النبی
[illegible] بالکلام بهذه الآیة لا یشرکن بالله شیئا قالت وما مست ید
[illegible] ید امرأة الا امرأة یملکها وحافظ ابن حجر در فتح الباری در حدیث عائشه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عائشه کراشاره [illegible] [illegible] آمد از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] روایا [illegible] احتمال [illegible] [illegible] فقط بالقول بوده [illegible] بالمصافحه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عائشه [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فتح [illegible] [illegible] صغیر [illegible] بخاری
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبد [illegible] [illegible] روایت می کند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] رسول الله [illegible] بیعت [illegible] [illegible] [illegible] صغیر است یعنی احکام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بجا آوری [illegible] نمی توانند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
قال حافظ ابن حجر فی فتح الباری فی باب بیعة الصغیر [illegible] [illegible] [illegible]

ابن المنیر الترجمة موهمة والحدیث یزیل ایهامها فهو دال علی عدم انعقاد البیعة
الصغار و عینی در عمدة القاری ذکر می کند ولم یذکر الحکم علی عادته غالبا اما اکتفاء بما بین
فی حدیث الباب واما المحل الخلاف فیه فقال جماعة من العلماء البیعة لا تستلزم الا
من بالغ ... عقود الاسلام کلها من البالغین وقال بعض العلماء انها تلزم الاصاغر ... البالغة
ابائهم وقد بایع عبد الله بن الزبیر ومات رسول الله وهو ابن ثمان سنین انتهی ...
گوید که ظاهر مراد این ست که صغیر چون کبیر بیعت نمی تواند کرد زیرا که با وی آن امر کرده خواهد شد که لائق او ...
... نوع اتصال ... نوعی از اتصال حسی ست که لائق بحال صغیر ست مثل مصافحه که
لائق بحال کبیر ... این همه مقبول خواهد شد کقبوله للاجازة والروایة و موید ... آنچه طبرانی در معجم کبیر
آورده که حدثنا علی بن عبد العزیز حدثنا الزبیر ... ثنا احمد بن سلمان عن عبد العزیز
بن ... الدراوردی عن جعفر بن محمد عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم بایع الحسن والحسین
و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر و هم صغار لم یبقلوا ولم یبلغوا انتهی ... این
... بیعت صغیر ست و کافی ست برای اتصال السنة و حصول البرکة فی ... والله اعلم

فصل در فضائل ذکر

در شمائل الاتقیاء مرقوم ست که شیخ عثمان مغربی در رساله خود نوشته که قال الله تعالی فاذکروا الله ذکرا کثیرا
و در ... ست که فرمود آنحضرت ... سبقت بردند مفردان گفته شد که مفردان کدام هستند فرمود آن
... خدا ... هستند تا که نهاد ذکر از ایشان گناهان ایشان را سبکبار می شوند در قیامت
... و در ترجمه قشیری ست که جبرئیل علیه السلام از آنحضرت گفت که حق سبحانه هیچ امتی را نداد آنچه امت
ترا داد آنحضرت پرسید که چیست گفت فاذکرونی اذکرکم و ذکر را نوعی ست یکی آنکه هر که ذکر را ...
دل و جان مستولی شود ... و انست و مجالست حق رو نماید ... انا جلیس من ذکرنی دیگر آنکه
چون ذاکر بحقیقت ذکر رسد در حالت ذکر از بن دندان او حلاوتی شیرین تر از شهد پیدا شود دیگر آنکه چون

ذاکر از ذکر الله که خاصهٔ دل ست بذکر روح که پوست رسد از هستی خود نیست شود و این را عالم فنا گویند
که وی را هیچ حرکت و سکون نفسانی و جسمانی نماند همه ربانی شود گو تو از کتابیین سر این معنی ست باز
بجائے لتے رسد که سیری در دلش پیدا آید که بقا یابد آن سر غیب بود درین مقام خطاب از حق شنود ذکر
بر سه نوع ست تقلیدی و معنوی و تحقیقی تقلیدی آنکه عوام بی تلقین شیخ کامل برگزیند و زبانی یعنی
کلمهٔ طیب گویند و معنوی که از قسم خواص باشد آن اسم الله ست که دل گوید و از شیخ کامل و مکمل تلقین
گرفته باشد سوم ذکر حقیقی و آن اسم هو ست که روح گوید و این قسم خاص الخاص بود و نزد بعضے چهار
نوع ست و استیعاب این بحث از مرصاد العباد چشم توان داشت و در شرح الله ذکر شیخ حماد در رساله حصول
الوصول می گوید که ذاکر باید که در وضو و غسل احتیاط نماید بعده ذکر گوید و اگر ذکر بے طهارت ظاهر و باطن
گوید زحمتے خورد یا کربتے بدو رسد و شرط دیگر شیخ عثمان مغربی می نویسد که در حالت ذکر از خلق وحشت و از
خود نفرت جوید باقی تحقیق تلقین و غیر آن متعلقه ذکر از دیگر کتب دیدنی ست۔

وصل باید دانست که در ذوق اهل باطن بمصداق آیهٔ کریمه کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها
فی السماء چنانکه درخت ایمان را که اصل او در دل مومن ست و عماد بجانب اعلی علیین و ثواب او در هر زمان
بدو وصل همچنین اهل ارادت را شجرهٔ ارادت دخول در زمرهٔ ارادتمندان باید که اصل او در قلب مرید
و فروع او در آسمان عقیدت او باشد و از ثمرات آن هر دم بهره ور بوده باشد و بنابر این ست که بزرگان
فرموده اند که بر مریدان لازم ست که اسامی مشائخ از شیخ خود گرفته تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم یاد گیرند که از ضروریات طالب این امر است چه بر شاغل واجب ست که هنگام ذکر و مراقبه
پیر را بخاطر آورده اشتغال بآن نماید اگر حضور حاصل نشود ابتدا پیر را بخاطر آورده اگر حضور نیابد پیرِ پیر را
و اگر از وی هم حضور نیابد پیرِ پیرِ پیر را تا بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و نیز یاد هر کدام ازین بزرگان
که حضور ست باید ابتدا در ذکر از وی کند و بصورت هر یکی را متصور داشته ابتدا استعانت از روح پرفتوح او
بذکر کرد چنانکه حضرت میر سید علی همدانی در رساله نوریه تصریح بآن فرموده پس اگر اسامی مشائخ خویش
اطلاع نداشته باشد و آنها را شناسائی پیدا نکرده چرا که ادنی رتبه آشنائی این برگزیدگان معرفت آشنائی

اسامی ایشان ست و چون آشنائی بذات مقدسهٔ ایشان حاصل نکرده حضور ایشان هنگام ذکر و استعانت
از ایشان دران زمان چگونه صورت بندد پس بنابرین تحقیق باجماع متأخرین از مشائخ پیر را ضرورت
که مریدان را شجرهٔ آن سلسله که در او مرید گرده بدهد تا بسبب آشنائی با اسامی شان آشنائی بمسمیات آنها
حاصل آید که انتقال بمسمی از اسم حاصل می گردد و لهذا در ذکر حق تعالی نیز اولاً اشتغال باسم وی تبارک و
تقدس ست و بعد حصول آشنائی تام باسم انتقال بمسمی ست که ذات مقدس حق ست و چون در قدما وسائط
اندک بود بدون شجرهٔ اسامی شیوخ یاد می ماندند و اعطای آن بمریدان ضروری نمی دانستند و متأخرین
بسبب کثرت وسائط اعطای شجره ضروری دانستند تا حفظ اسامی شیوخ بمریدان آسان گردد و سعادت
فاتحهٔ تفصیلی شان نیز دریابند اگرچه فاتحهٔ اجمالی بی شجره هم می توان خواند و مؤید این مطلب ست آنچه
صاحب معدن المعانی در باب بست و دوم در ذکر شجرهٔ پیران فرموده که شجرهٔ پیران یاد باید گرفت و بعد هر فرض
باید خواند که دران برکات بیشتر ست و اگر کسی را مهمی پیش آید دینی یا دنیاوی وضو کند و دو رکعت نماز بگذارد
و شجرهٔ مشائخ خویش بخواند و ایشان را شفیع آرد حق تعالی مهم آن بکفایت رساند ان شاء الله تعالی و بعضی از
محققان فرموده اند که در صورت کثرت وسائط برکات بیشتر ست چه از ثقات شیوخ مروی ست که سلسله
کسیکه بوسائط کثیره تا سید کائنات صلی الله علیه وسلم منتهی شود افضل ست از سلسلهٔ آنکس که بوسائط قلیله تا
آنجا رسد چرا که از دو سه چراغ چندان روشنی نمی شود که از ده چراغ حاصل می آید و نیز از ثقات مروی
است که اگر از یک چراغ چراغی روشن کنند و از وی چراغی دیگر روشن سازند همچنین تا صد یا کم و بیش
اخذ نور از چراغ اخیر یا اخذ نور از چراغ اول برابر ست زیرا که همان نور چراغ اول بعینه در چراغ اخیر
حاصل ست چنانچه کلام مولانا جلال الدین رومی قدس سره در مثنوی مؤید این بیان ست من اراد
الاطلاع فلیطلب ثمه و طریق نوشتن شجره را حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی قدس سره چنین نوشته که اگرچه بزرگان
[illegible] فرموده اند که پیر را باید که در نوشتن شجره ابتدا از نام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم کرده تا بنام
خود برساند ولیکن پیران ما فرموده اند اولی اینست که پیر را باید در نوشتن شجره برای مرید ابتدا از نام
خود کرده درجه بدرجه تا بحضرت سید کائنات علیه الصلوة والسلام برساند تا استعانت و استمداد از جناب

[illegible] نبوت بوسیله وسائط باشد که رعایت ادب ابلغ ست ودر قبول نیز اثر بسے عظیم دارد چنانچه عارف

شیرازی قدس سره فرموده ؎ بر میر و وزیر و سلطان را [illegible] بے وسیلت مگرد پیرامن

وهمچنین معمول خاندان فقیر کاتب الحروف بوده است که ابتدا از نام خود می کنند [illegible] رعایت ترقی هم

[illegible] ست کما لا یخفی کسیکه ذوق ادراک معانی داشته باشد از آیه کریمه واذکروا [illegible]

استنباط باو کردن شجره پیران واعطا آن بمریدان می توان نمود چه معنی آیه کریمه آنست که یاد کنید

محمد صلی الله علیه وسلم نام پاک پروردگار خود را اگرچه مخاطب باین خطاب اصالةً آنحضرت علیه السلام است

لیکن بطریق تبعیت تمامه امت درین خطاب داخل ست وما مور بذکر رب خود وچون پیر آنحضرت

[illegible] وی علیه السلام ذات پاک پروردگارست پس لازم بر آنحضرت ذکر و یاد نام وی تعالی ست فقط و

[illegible] همین آیه کریمه بر هر فردے از افراد امت ذکر نام مربی وی لازم می گردد وچون ذکر نام مربی خود

بر [illegible] شخصے از اشخاص امت لازم شد ذکر نام مربی مربی ایضاً مسلسل تا بحضرت رسالت صلی الله علیه

وسلم لازم گشت چه مربی مربی مربی ست کما لا یخفی پس رب صفت مشبه باشد بمعنی تربیت و پرورش

کننده وشامل بود مر همه مربیان را وکسیکه بر گرفته است پرورش کننده وی در همگی امور پیر وی ست

[illegible] باطنی خویش وحق تعالی بوساطت پیر او مر آنکس را فیض ظاهر و باطن میرساند و تربیت ظاهر

و باطن وی می کند اگرچه آن مرید را ازین امر خبر نباشد۔

وصل باید دانست که نهادن شجره در قبر مرید مضائقه ندارد چنانچه ذوات شیوخ باذن خدا [illegible]

[illegible] ورسول وی صلی الله علیه وسلم شفیع ایشان در قبر وحشر اند اسامی آنها هم شفیع ایشان [illegible]

[illegible] تعبیر الفاظ واسما مکتوبه ظروف معانی اند کما قال المولوی المعنوی قدس سره ؎ [illegible]

حرف ظرف اند ودرو معنی چو آب ؎ وقتیکه اسما شیوخ که بمنزله ظروف مسمیات اند [illegible]

[illegible] معانی ومسمیات در اینجا موجود باشند مسمیات ایشان کار [illegible]

[illegible] بیان وساعی در رفع عذاب [illegible] خواهند بود [illegible]

[illegible] کنند از ینجاست که بعضے از شیوخ متاخرین وضع شجره [illegible] در قبر مریدان [illegible]

جانب بالین میت که بشرف ارادت تشریف یافته است بالای سر وی طاق کنیده شجره وکلاه نهند که برکت
آن نجات مراد را حاصل آید یا کلاه را در دستاری که بر سر وی گذارند در پیچ آن بپیچند اگر دستار نهند مجوز ان
وضع شجره در قبر باشد که مرید شده مرده باشد نقل این دو حضرات صحابه جلیل القدر مستندی سازند یکی آنکه در کتاب
فصل الخطاب از حضرت عبد الله بن عباس منقول است که وقتیکه شهر مدائن در زمان خلافت حضرت عمر بن
الخطاب رضی الله عنه فتح گردید حضرت عمر رضی الله عنه در مسجد نبوی فرش چرمی گسترانیده مال غنیمت جمع کردند اولاً حضرت
امام حسن رضی الله عنه آمده فرمودند که ای امیر المؤمنین نصیب ما که خداوند تعالی مقرر ساخته است عطا فرمائید
حضرت عمر رضی الله عنه فرمود که بالبرکة والکرامة و یک هزار درم نذر نمود و بعد از ان امام حسین علیه السلام
تشریف آوردند اوشان را هم حضرت عمر رضی الله عنه یک هزار درم نذر کرد و بعد از ان حضرت عبد الله بن عمر
رضی الله عنه آمد اوشان را پانصد درم عطا فرمود حضرت ابن عمر عرض کرد که یا امیر المؤمنین من جوان بودم
و در حضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم جهاد می کردم و حسنین صغیر السن بودند که در کوچهاے مدینه بازی میکردند
اوشان را یک هزار درم عطا فرمودید و مرا پنج صد امیر المؤمنین فرمود ای پسر تو نیز فضیلت مثل حسنین
حاصل کن پس ترا هم دهم چرا که پدر شان علی مرتضی و مادر شان فاطمه زهرا و جد شان رسول خدا صلی الله علیه
وسلم و جده شان خدیجه کبری و عم جعفر طیار و عمه ام هانی و خال ابراهیم بن رسول الله و خاله رقیه و ام کلثوم دختران
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هستند پس ابن عمر ساکت شد و این خبر بحضرت علی مرتضی رسید فرمود که من هم
از آنحضرت شنیده ام که عمر چراغ اهل جنت هستند این خبر بحضرت عمر رضی الله عنه رسید اوشان با جماعه
مسلمانان بر دروازه حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه رفته پرسیدند که شما شنیده اید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
مرا چراغ اهل جنت فرموده حضرت امیر فرمودند که بلے این حدیث از رسول الله شنیده ام حضرت عمر رضی الله عنه
فرمود که این حدیث را از دست خود نوشته دهید حضرت امیر نوشت بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما ضمن
علی بن ابی طالب لعمر بن الخطاب عن رسول الله عن جبرئیل عن الله تبارک وتعالی
ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة حضرت عمر رضی الله عنه این نوشته را گرفته با اولاد خود بسپرد
گفت وقتیکه بمیرم بعد غسل و تکفین من این کاغذ را در کفن من نهید تا که بذریعه آن از جناب باری ملاقی شوم

پس ازین مقام سند کافی شجره نهادن بدست حضرات صوفیه آمده دیگر فعل حضرت علی کرم الله که در حین حیات
آنحضرت خیر نبوت شخصی آورده گفتند که محتاج توجه و دعاست آنحضرت این دو بیت بر پرچه نوشته دادند که بر
سینهٔ آن میت بگذارید ع وفدت علی الکریم بغیر زاد   من الحسنات والقلب السلیم
فحمل الزاد اقبح کل شیء   اذا کان الوفود الی الکریم   و از کتب فقه هم سندی آورده می‌گویند
که صاحب فوائد اسماعیلیه در کتاب خود نوشته بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک صدرک
تا آخر بنویسد و با میت در گور نهند که ببرکت آن نجات از درگاه حق و رفعت درجات وی گردد و هم او نوشته که اگر
کسی بر کفن میت این دو نام باری تعالی بنویسد آن میت در گور نرسیده او را عذاب نباشد و سوال منکر نکیر
بر او آسان گردد و تهلیل در پیچه از بهشت در گور او بگشایند بفرمان خداوند جل سلطانه و آن دو اسم اینست یا کریم
العفو والعدل انت الذی ملاء کل شیء عدله یا کریم و در در المختار است که نوشتن بر کفن عهد نامه
و بر جبهه او بسمله را جائز است و نیز از علماء متاخرین نوشتن الم نشرح لک مع البسمله بر صدر ثابت آمده
و همچنین است در کفایه شعبی و نیز در آن آورده است که مردی در حالت مرض موت پسر خود را وصیت کرد
که چون من بمیرم و غسل داده شوم باید که بر پیشانی و سینهٔ من بسم الله بنویسی پسر همچنان کرد و بعد نقل پدر او را
در خواب دیده پرسید که حال چیست گفت آن زمان که مرا در گور نهادند و ملائکه عذاب در آمدند بر پیشانی و
سینهٔ من نوشته دیدند همچو دیدن باز گشتند و گفتند انت مامون من العذاب ببرکة التسمیة و این
چنین است در فتاوی سراج المنیر نقلاً عن الکنز و امثال این شواهد بسیار اند تا کجا گویم و گفته اند که وقتی که
وضع ادعیه و امثال آن در قبر میت موجب نجات وی می‌شود وضع شجره و کلاه نیز همین ثمره خواهد بخشید که آنهم
بمنزله دعاست و مشتمل بر نام خدا و رسول و شیوخ و چون رجوع بر شیوخ و استمداد از آنها موجب رفع عذاب قبر میگردد
اگر نقوش اسامی شان یادداشت آنها واسطهٔ رفع عذاب قبر عرفی گردد بعید نیست خصوصاً که عذاب
کننده برای عفو و غفران بهانه جو باشد ازین چه بهانه بهتر خواهد بود که کسی بر توسل خود بجناب شیوخ مسلسل
تا بسید کائنات دو شاهد که شجره و کلاه باشند همراه خود برد که در شریعت دو گواه برای اثبات مدعی کفایت دارد

ل۔ نهتم بر کریم بیه نوشته از نگوشه اول سالم اینجا دون نوشته بزین چیزها است وقتیکه باشد رفتن بر کریم ۱۲

و این بهانه جوئی ست که صاحب نفحات در اوائل آن می نویسد در خبر ست از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از قیامت بنده نا امید مانده باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانه تعالی گوید بنده من فلان دانشمند را در فلان محله می شناختی و فلان عارف را می شناختی گوید می شناختم فرمان شود برو که ترا او بوی بخشیدم چنانکه در سبب تالیف رسالهٔ هذا گذشت و نیز در نفحات در احوال خواجه بهاء الدین نوشته که آنحضرت می فرمودند که از شیخ ابوسعید ابوالخیر پرسیدند که در پیش جنازهٔ شما کدام آیت بخوانیم فرمود آیت خواندن کاری بزرگ ست این بیت خوانید ؎

چیست ازین خوب تر در همه آفاق کار دوست رسد نزد دوست یار رسد نزد یار

پس حضرت ایشان فرمودند که در پیش جنازهٔ ما بخوانید ؎ مفلسانیم آمده در کوی تو
شیئاً لله از جمال روی تو

مماثل ست بوضع شجره در قبر مرید چه وقتیکه خواندن ابیات برای طلب ترقی در تجلیات ذات و رویت جمال اسماء و صفات در پیش جنازه جائز باشد وضع شجره و کلاه نیز در قبر هم جائز باشد و بیان این در ملفوظ مخدوم شیخ حمزهٔ کشمیری نیز مفصل مذکور ست اگر کسی خواهد آنجا بنگرد و بعضی مشائخ چنانکه اعطار شجره و کلاه بمرید جائز نمیدارند نهادن آن نیز در قبر عمده نمیدانند از جهت احتمال تلوث اسم خدا و رسول بچرک میت و مجوزان وضع آنها در قبر میت جواب می دهند که ادعیه و شجرات را طرف بالین میت بالای سر وی طاقی کنده می نهند و درین صورت احتمال تلوث منتفی ست آری کل حزب بما لدیهم فرحون و لکل وجهة هو مولیها و خاتمة المحدثین حضرت مولانا شاه عبد العزیز صاحب در جواب سائلی رقم می فرمایند که شجره در قبر نهادن معمول بزرگان ست لیکن این را دو طریق ست اول اینکه بر سینهٔ مرده درون کفن یا بالای آن بگذارند این طریق را فقها منع می کنند و می گویند که از بدن مرده خون و ریم سیلان می کند و موجب سوء ادب باسماء بزرگان می شود و طریق دوم اینکه جانب سر مرده اندرون قبر طاقچه بگذارند و دران کاغذ شجره را نهند۔

وصل چون ذکر خرقه در بعضی مؤلفات فقیر کاتب الحروف گذشته بنا بر آن بذکرش چندان ضرورتی نماند لیکن شمهٔ ازان مناسب میدانم و مسئلهٔ خلافت را مجملاً اینجا ذکر می کنم باید دانست که شیخ محمد اکرم چشتی صابری در مناهج السالکین گوید مخفی نماند که خلافت مشائخ که درین ولا مروج ست بر هفت نوع ست

بعضے ازان مقبول وبعضے غیر مقبول چنانچہ ذکر کرده می آید تا این فائده بر طالبان این فن روشن گردد
اصالۃً اجازۃً اجماعاً وراثۃً حکماً تحلیفاً اویسیاً۔

اصالۃً آنکہ کاملے بامر الٰہی کسی را خلیفہ خویش گیرد وجانشین خود گرداند چنانچہ صاحب سیر الاولیاء می نویسد کہ شیخ حضرت فرید الدین گنج شکر خواستہ بود کہ مریدی را خلافت داده صاحب ولایت ہندوستان گرداند در سر او از غیب در داده کہ بدار کہ نظام بداؤنی میرسد در راه راست شایان این خلافت اوست بدو دہی چون حضرت سلطان المشائخ در رسید شیخ او را بامر الٰہی خلیفہ خود کرده صاحب ولایت ہندوستان گردانید ودر حق او مرحمتہا نموده اکثر اوقات در خلا وملا میفرمود کہ من بابا نظام را در ظاہر خلیفہ گرفتہ ام اما باطن وی خلیفہ باری تعالی ست ونائب محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم واین نوع خلافت را صوفیان باصفا خلافت الٰہی نیز گویند۔

اجازۃً آنکہ شیخے مریدی را خواه وارث باشد یا بیگانہ قابل کار دیده برضا ورغبت خود خلیفہ گیرد چنانچہ رسم جمہور مشائخ ست واین نوع خلافت را رضائے نیز نامند۔

اجماعاً آنکہ شیخے ازین عالم انتقال کرد وکسے را خلیفہ نگرفت قوم وقبیلہ وارثی ومریدی را بخلافت وی تجویز نمایند چنانچہ رسم عام ست این خلافت نزد مشائخ روا نیست واین نوع خلافت را افترائی نیز گویند چراکہ اہل اجماع بر خلافت وارث مذکور اگر برتبہ ارشاد واستخلاف رسیده اند اجازت یکی ز ایشان کافی ست حاجت اجماع نیست واگر برتبہ مذکور نرسیده اند اجازت وخلافت ناقصان چہ نفع بخشد اگر کسے گوید کہ خلافت حضرت صدیق اکبر وخلفائے راشدین نیز پیش اہل سنت وجماعت باجماع امت ثابت شد پس باید کہ این نوع خلافت از خلافتہائے دیگر جائز تر وبہتر باشد کہ در خیر القرون مسلم الثبوت آمده گوییم خلافت باطنی کہ تکمیل ناقصان بآن بازبستہ است مر خلفائے اربعہ را در حضور حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باجازت خاصہ آنحضرت حاصل گشتہ بود واین خلافت بدون اجازت شیخ حاصل نمی گردد واز اجماع ثابت نمی شود وخلافتیکہ بعد انتقال حضرت سید المرسلین ازین دار فانی بعالم جاودانی بخلفای آنحضرت باجماع مسلم گشتہ خلافت ظاہر بود کہ بآن ترویج احکام شریعت وانتظام مصالح معاش ومعاد عباد کنند

الحق این خلافت باجماع ثقات ثابت می شود پس از امت آنحضرت بعضے خلیفه و نائب باطنی وی علیه السلام
ست که ترویج طریقت وی بجنان و تعلیم شریعت وی بلسان می کنند چه مروّج طریقت را ترویج احکام شریعت
لازم ست و ون عکسه و بعضے خلیفه ظاهر ویست که متوجه بترویج شریعت و اصلاح مصالح عباد باشند فقط چنانچه
ملوک و سلاطین و امرا و حکام باشند اگر امضاے امور معاش و معاد بصواب دید علما و فقهاے دین کنند
والا خلیفه نباشند بلکه حاکم و جابر بودند و خلفاے اربعه رضی الله عنهم خلفاے ظاهر و باطن آنحضرت صلی الله
علیه و سلم اند که در هر دو خلافت جمع کرده اند ایشان نائبان علی الاطلاق و جامعان جمیع کمالات ولایت مطلقه
و مقیده باطنیه و ولایت مطلقه و مقیده ظاهریه اند به نیابت کلیه که مثل شان دیگرے بعد انبیا علیهم الصلوٰة
والسلام پیدا نشد. فافهم۔

وراثةً آنکه شیخے ازین جهان درگذشت و خلیفه را بجاے خود نگذاشت و رستے که شایان این امر بود
بر سجاده نشست و خود را خلیفه گرفت این نوع خلافت را مشائخ منظور نداشته اند. اگر احیاناً آن شیخ
او را در باطن امر فرماید روا بود که نزد صوفیه امر باطن جائز ست و لیکن چون اسناد این خلافت ظاهر منقطع
است و بظاهر از شیخ مجاز نگشته خلافت انقطاعی باشد و چندان فائده نه بخشد۔

حکماً آنکه بزرگے وفات یافت اما خلیفه نداشت وارثان او با یک دیگر مناقشه برپا کردند پادشاه وقت
وارثے را لائق کار دانسته بخلافت ممتاز نمود این نوع خلافت بر حکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم جائز می نماید بشرطیکه والی امر صاحب نسبت باطن و لائق تکمیل ناقصان باشد اگرچه
در ظاهر سلطنت و بادشاهت داشته باشد و اگر والی امر نسبت باطن ندارد اجازت وی هیچ نیست۔

تکلیفاً آنکه مریدی از پیری بتکلیف سفارش یا حمایت دیگری یا بتکلیف مزاحمت خود خلافت او دریافت
این خلافت روا نباشد و هم برخورداری دران نیست لیکن عدم جواز این خلافت علی الاطلاق نیست
چرا که اگر مرید لائق تکمیل دیگران شده است بهر طوریکه خلافت بگیرد سزاوار است با همچنین کس اگر خلافت ندهد
کم توجهی پیر ست و اگر لیاقت مذکوره ندارد بهر وجهیکه خلافت باشد چندان معتد به نبود لهذا بعضے از محققان
این قوم گفته که اصل در خلافت اینست که مرید وقتیکه تزکیه و تصفیه رفع حجب موهومه کرده مدارج کمال

طی نموده اهلیت تکمیل دیگران پیدا کند و فانی بفناے اتم شود عند الله مستحق خلافت می گردد پس نیز اخداوند جل سلطانه
خلیفه خود و نائب نبی خویش بواسطهٔ دیگری میگرداند و طالب بعد وصول باین مقام خلیفه حق تعالی می شود
محتاج باستخلاف هیچ یکی نمی باشد و پیش از وصول بمقام مذکور اگر هزار خلافت دهند خلیفه نشود ولهذا حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هیچکس را از اصحاب کرام بحضور خود خلافت نداد زیرا که خلافت داون بحسب حکم
انی جاعل فی الارض خلیفة کار خداوند جل سلطانه هر کرا لائق خواهد بخلافت مشرف خواهد ساخت
پس خلافت خلفاے اربعه بترتیب معروف داده خدا هست یکی را بعد دیگرے رتبتًا فرتبتًا بترتیب حصول
استحقاق خلافت پس باطل شد قول کسے که قائل نص جلی ست بر خلافت حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه
چه مستحق بخلافت از جانب حق بعد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم امیر المومنین حضرت صدیق اکبر ست
وبعد از ان حضرت عمر رضی الله عنه و بعد از ان حضرت عثمان رضی الله عنه و بعده حضرت علی کرم الله وجهه
پس اگر وجود نص جلی متحقق بودی استخلاف من الله هم موافق آن شدی و اول خلیفه حضرت علی کرم الله وجهه
بودی نه حضرت صدیق اکبر که خبر مخبر صادق احتمال کذب ندارد و چون چنین نشد معلوم گشت که قول بنص
جلی باطل و افتراے محض ست از جهت آنکه خداوند جل سلطانه عادل ست ظالم نیست که وضع شی در غیر محل
آن کند پس وضع خلافت که از نے سبحانه بترتیب مذکور واقع شد عدل محض ست و بر تقدیر قول نص
جلی لازم می آید نسبت ظلم بجانب حق تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا اما محققین از اکابر صوفیه
متفق اند بر آنکه در خلیفه دو جهت می باشد جهت ولایت و تصرف که جهت باطن ست و باین جهت نائب
و خلیفه حق ست و جهت متابعت و ارشاد که جهت ظاهر ست و باین جهت خلیفه حضرت سید کائنات ست
صلی الله علیه وسلم پس جهتین مذکورین ارکان و دعائم قصر خلافت اند که به یکے ازین هر دو بدون دیگری قائم
نماند چه جهت ولایت جهت فنا فی الله ست و جهت متابعت جهت بقا بالله و خلافت بدون حصول
صفت فنا و بقا در خلیفه چه طور صورت بندد و بفقدان یکی ازینها در خلیفه نقصان در ذات وی پیدا
آید چرا که اگر بظاهر از حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم در یابندگان شرف صحبت وی علیه السلام
مجاز نگردید سلسله اجازت از روے ظاهر منقطع الاسناد بود و این نقصان صریح ست بلکه کل خلافت

نامعتبر و نامنظور باشد که انتفای یک رکن خلافت که اجازت ظاهری ست موجب انتفای کل خلافت ست که خلافت مرکب از دو رکن ست که عبارت از اجازت ظاهر و باطن ست و همچنین ست حکم نائب نبی صلی الله علیه وسلم و نائب نائب وهی الی یومنا هذا که بی اجازت شیخ هر وقتیکه نائب نبی ست مرید وی را ارشاد مریدان و مرید گرفتن شان درست نباید و چون خلافت انتظامیه خلفاے اربعه رضی الله عنهم باجماع امت ثابت شده و ثبوت حجیّت اجماع بحدیث حضرت رسالت پناه است پس ثبوت خلافت خلفا بترتیب معهود باستخلاف آنحضرت باشد مر آنها را بدان ترتیب و مقرر ست که آنحضرت خلافت ارشاد و تکمیل ناقصان خلفاے خود را در حین حیات خویش عطا فرموده بود۔

اویسیا آنکه شخصے از روح بزرگے که ازین عالم نقل کرده بیعت خلافت گیرد این نوع خلافت را بعضے بزرگان ماتقدم روا داشته اند لیکن این خلافت چون در ظاهر بشیخ مرتبط نیست و منقطع الاسناد ست بحسب ظاهر پس چندان معتبر نباشد انتهی و معتبر نیست خلافت آنکه گوید من در خواب خلافت یافته ام مخدوم شیخ سعد خیرآبادی در شرح رساله مکیه گوید که بعضے بوده و هستند که ثبوت خلافت در حالت خواب کردند که پیر من مرا در حالت خواب خلافت داده و معلوم ست که بخواب حکمی از احکام شرع ثابت نشود و ثبوت خلافت که تعلق بحیات دارد چگونه بود و جائز ست خرقه خلافت بکسے که وی را بحضور شیخ یکی از خادمان مقبول شیخ بپوشاند و گوید که تو نیز خلیفه شیخ هستی و شیخ بدان راضی بود گو از زبان خود آن وقت هیچ نگوید چنانکه الباس خواجه اقبال خادم خرقه حضرت سلطان المشائخ را به مولانا یوسف چنانکه در سیر الاولیا مرقوم ست و نیز جائز ست اجازت پیش از بلوغ مجاز به نهایت مرتبه کمال چنانکه در مکتوب صد و نهم از جلد اول مکتوبات حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهندی که بمیر محمد نعمان صدور یافته واقع شده که مشائخ طریقت پیش از تمامی بعضے مریدان را اجازت تعلیم طریقت داده اند چنانچه حضرت خواجه نقشبند قدس سره بمولانا یعقوب چرخی در رساله مبدء و معاد فرموده که گاه باشد که کامل ناقص را اجازت تعلیم طریقت می دهد و در ضمن اجتماع مریدان کار آن ناقص با تمام میرساند انتهی اما درین صورت بهتر آنست که در اجازت نامه و یا در لفظ اجازت قید صلاح و تقوی و دیگر شرائط شیخی که منظور و محتاج الیه باشد افزاید چنانکه از بعضے

بزرگان بعمل آمده و جمعی از مشایخ خلافت را بدو قسم دیگر تقسیم کرده اند صغری و کبری صغری آنکه پیر مجاهده وریاضت مرید دیده بنابر حسن ظن بخلافتش نوازد و کبری آنکه بردل شیخ کرات ومرات الهام حق باعطای خلافت یکی را از مریدان ظهور یابد چنانکه اکثر آن خطره از دل رفع نماید و دفع نشود و این خلافت کبری ست شاه محمد یحیی قادری المعروف بشاه خوب الله آله آبادی در کلمات مؤلفه گوید که اجازت عام ست و خلافت خاص نفی خاص نفی عام نمی کند اجازت پیش از بلوغ مجاز به نهایت مرتبه کمال نیز مجوز ست و در اجازت کمال اهلیت تربیت مشروط نباشد بلکه هر مقدار که کمال داشته خواهد بود همان مقدار تربیت طالبان خواهد کرد و در خلافت نیابت و قائم مقامی مستخلف شرط است یعنی آنچه از شیخ مقتدا فوائد شد از خلیفه نیز فوائد بوقوع آمد و نسبت خلیفه بمستخلف از میان سائر اصحاب همچو نسبت انسان بحق باشد جل جلاله از میان سائر مخلوقات پس چون شیخ کامل و مکمل و اصل موصل یکی از اصحاب خود را در درجه خویش می بیند او را بخلافت خود می گیرد وگرنه باجازت اکتفا می نماید و غالباً این قسم کسیکه شایستگی خلافت دروشود متعدد نمی باشد حضرت شاه محمد افضل آله آبادی میفرمود که سخن اکابر طریقت ست که آسمان را یک آفتاب و پیر را یک مرید و استاد را یک شاگرد باشد و فرق میان مجاز و ماذون آنست که مجاز بمنزله مقلد ست و ماذون بمرتبه مجتهد چنانکه برای بلوغ بدرجه اجتهاد در ظاهر شرائط ست وصول بمرتبه حلیه اذن نیز در باطن شرائط دارد حضرت مرشدی در اسناد المشیخت می فرماید که ادنی شرائط اجازت استقامت بر شریعت ست بعد از حصول بیعت صحیحه و وصول بتصحیح عقیده بنهجیکه تساهل و تکاسل در اتیان احکام شریعت و طریقت صورت نه بندد و اعلاه آن تخلق باخلاق شیخ ست مهما امکن و همین ست مقصود شیخ محی الدین ابن العربی در فص آدمی که و من شرط الخلیفة ان یکون علی صورة المستخلف و آداب خلافت اینست که هر شیخ که بکسی خلافت دادن خواهد باید که عام و خاص را خبر کرده جمع سازد و بحضور جماعت مردمان خلافت دهد و عنایت کند تا خلافت و شیخی او ثابت و مستقیم شود غرض شرط در استحقاق شیخی و خلافت او اجماع اصحاب طریقت و ارباب حقیقت می باید که الاجماع حجة و لقوله علیه السلام لا تجتمع امتی علی الضلالة زیرا که اگر کسی در خلافت و شیخی او انکار نماید و اصحاب و ارباب عهد اختلاف کنند آن اجماع نباشد و جماع

شرط اعظم و رکن اوثق و یکی از آداب شرع ست پس آن خلافت خلاف نباشد در هدایت کردن او بر بندگان
خدا ضلالت نبود و خلافت نامه بر امداد بدین مضمون که متوکل باشی و در ایشی و دیهی قبول نکنی و بزراعت و تجارت
مشغول نشوی و به تعیین از کسی چیزی نستانی و بر در ملوک و سلاطین بی طلب نروی و هر چه از غیب رسید
آن را ذخیره نکنی و بندگان خدا را بسوی حق ارشاد نمائی و نیز او را علم سجاده تعلیم کند تا سزاوار سجاده شود و نیز
خادم خود را وصیت کند که بعد وفات من در رسوم این کس را با خلعت شیخی و خلافت حضور جماعت مسلمانان
و علما و مشائخ بیارد و گوید که خدمت شیخ این را خلافت داده است و بجای خود نصب کرده تا بندگان حق
را بر جاده شرع و طریقت دعوت کند زیاده اگر خواهی در کتاب مستطاب شرائط الوسائط نظر کن۔

وصل باید دانست که خرقه که از صاحب سماع در حال وجد افتد استعمال آن او را نادرست آید و آن خرقه بر دو
نوع بود صحیحه و ممزقه اما حکم خرقه صحیحه اگر مراد واجد در القا و اعطای آن تخصیص قوال بود دیگری را با و مشارکت
و مساهمت نباشد و اگر مراد تخصیص او نبود و شخصی تمیز و تمثل الامر حاضر باشد بر حسب اجتهاد خود اگر مصلحت
بیند بقوال دهد و اگر خواهد بدیگری بخشد و هیچ کس را بر و مجال اعتراض نه چه تصرفات او همه از سر خبرت
و بصیرت بود و اگر حاضران مجلس سماع همه اخوان باشند و شخصی حاضر نه خرقه بقوالان دهند چه محرک و باعث
وجد که سبب القاء خرقه باشد قول او بود و من قتل قتیلا فله سلبه و بعضی گفته اند که خرقه از آن جمع
بود چه باعث وجد نه مجرد قول قوال بود بلکه سبب آن مجموع قول او و برکت جمع بود و مستند قول این طائفه
قیاس بر قضیه واقعه بدر ست که جوانان لشکر اسلام در قتال با اعدا مسارعت نمودند بامید آنکه غنیمت
همه ایشان را بود چون ظفر یافتند خواستند که جملگی غنیمت خود بردارند پیران گفتند کنا ظهرا لکم و ردا لکم
فلا تذهبوا بالغنائم دوننا و نزاع پدید آمد رجوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کردند تا وحی منزل
شد که یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله و الرسول پس رسول الله صلی الله علیه وسلم
غنیمت را میان ایشان بسویت قسمت کرد و طائفه گفته اند اگر قوال مرامی جماعت بود با جمیع مساهم باشد
والا او را نصیب داخل نبود و بعضی گفته اند اگر او را با جرت گرفته باشند ندهند و الا مشارک جمع باشد و اگر
کسی را از محبان خدای در میان آرد و حاضران بدان راضی نباشند روا بود که هر کس با سر خرقه خود برود و آن

فالقوال دهند و اگر کسے در القاء خرقه نیتے داشته باشد و نخواهد که دیگر باره باز خرقه بود و خرقه را قوال دهند و اما حکم خرقه ممزقه که صاحب وجد آن را از سر غلبه حال و سلب اختیار بر خود خرق کند آنست که بر حاضران مجلس سماع جنساً او غیر جنس قسمت کنند و هر یکے را نصیبے بدهند لان الغلبة لمن شهد الواقعة و شرط در سماع غیر جنس آنست که در حق این طائفه حسن ظنے دارد و تبرک خرقه ایشان را معتقد بود و اگر کسے در حال قسمت حاضر شود و در وقت سماع حاضر نبوده باشد او را نیز نصیبے بدهند قال الله سبحانه و تعالیٰ اذا حضر القسمة اولوا القربیٰ والیتامیٰ والمساکین فارزقوهم منه ❀ و اگر خرقها که انداخته باشد بعضے صحیح باشد و بعضے ممزقه اگر شیخ حاضر بود و مصلحت بیند خرقه صحیح را روا بود که بتبعیت ممزقه تمزیق کند و بر حاضران منقسم گرداند و هیچ کس را بر وے اعتراض نرسد.

حکایت است که وقتے میان فقها و صوفیان در دعوتے اندر نیشاپور اتفاق اجتماع افتاد و شیخ فقها ابو محمد جوینی بود و شیخ صوفیان ابوالقاسم قشیری صوفی در سماع از غلبه وجد القاء خرقه کرد چون صوفیان از سماع فارغ شدند آن خرقه را تقسیم کردند ابو محمد جوینی روے بسوے بعضے فقها کرد و آهسته گفت هذا اسراف واضاعة المال ابوالقاسم قشیری این سخن بشنید و هیچ نگفت تا قسمت تمام شد و خادم را بخواند و گفت بنگر تا درین مجمع سجاده ملمع که دارد آن را حاضر کن چون حاضر کرد شخصے را از اهل خبرت و بصارت بخواند و گفت این سجاده را در بازار به چند بخرند گفت بدینارے گفت چون یک پاره بوسے بچند ارزید گفت نیم دینار آنگاه روے به محمد جوینی کرد و گفت هذا لا یسمی اضاعة المال و اصل در تمزیق خرقه و قسمت آن بر حاضران حدیثے ست مستند از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت

کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نزل علیه جبرئیل علیه السلام فقال یا رسول الله ان فقراء امتك يدخلون الجنة قبل الاغنياء بنصف اليوم وهو خمس مائة عام ففرح رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال افيكم من ينشد لنا فقال بدوی نعم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال هات فانشد البدوی ۞

قد لسعت حبة الهوی کبدی	فلا طبیب لها و لا راقی

الا الحبيب الذی شغفت به　　فانه رقيتی و ترياقی[1]

فتواجد رسول الله صلی الله عليه وسلم تواجد الاصحاب معه حتی سقط رداءه عن
منکبيه فلما فرغوا اوی کل واحد الی مکانه فقال معاوية ابن ابی سفيان ما احسن
لعبکم يا رسول الله فقال مه يا معاوية ليس بکريم من لم يهتز عند سماع
ذکر الحبيب ثم قسم رداءه صلی الله عليه وسلم بين حاضرهم
باربعمائة قطعة ودر صحت اين حديث خلاف کرده اند اگر صحت تام متحقق
شود متصوفان را در توجيه صحت سماع الحان و حرکت و تمزيق ثياب
و قسمت آن بر حاضران بهترين تمسکی بود والله اعلم فقط

---

[1] شاعری معانی ابيات هذا را چنين نظم کرده

بگزيد مار عشقت جگری کباب ما را ٭ نه طبيب می شناسد
نه فسونگری دوا را ٭ مگر آن حبيب دلکش که
ربوده دل ز دستم ٭ بفسونگری درآيد
بکند علاج ما را ٭ ۱۲

الایضاح فی تتمۃ الانتصاح

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

حمد بیحد مر خدای را زیبا کہ ؎ طرز اندیشہ آفریدۂ اوست   در تن لفظ جان دمیدۂ اوست
پشت معنی قوی ز پہلویش   خامہ را فربہی ز بازویش   رشحات کرمش تازگی بخش
قلوب انبیاست و نفحات انسش مفرح صدور اولیا۔ و درود نامحدود حضرتی را سزا کہ ؎
تن از نور پالودہ سر چشمۂ   دلے ہمچو مہتاب در چشمۂ   تمنائے دیرینۂ کردگار
بوسے ایزد از خویش امیدوار   ذات پاکش را موجب تخلیق عالم کرد و صفاتش را باعث تکریم آدم
و بر آل و اصحاب وی کہ اقتدائے شان عروج معارج ولایت ست و اقتفائے آنان سلوک مناہج کرامت
اللھم صل وسلم علیہ و آلہ واصحابہ اجمعین وعلی سائر اتباعہ واولیاء امتہ ھداۃ
طریق الحق وھم معالم الدین **بعد ازین** می گوید فقیر سراپا تقصیر احقر **حبیب حیدر** کہ این
کتاب مستطاب انتصاح عن ذکر اہل الصلاح مصنفہ و مؤلفہ جناب عرفان مآب صدر نشین چار بالش
عز و تمکین اریکہ آرائی و سادۂ شریعت و دین عنقائے گوشہ گیر قاف قناعت شاہباز بلند پرواز اوج
ولایت مرشدی و استادی سیدی و سندی مرآت جمال خالق اکبر مولانا حافظ **شاہ علی انور قلندر**
روح اللہ روحہ الاطہر وافاض علینا فیوضاتہ فی الحضر والسفر کہ حاوی است بر حالات بزرگان سلاسل این
خاندان عالیہ یعنی قادریہ و قلندریہ و چشتیہ و سہروردیہ و فردوسیہ و طیفوریہ و مداریہ و نقشبندیہ صحیفہ ایست
فرحت افزا و نمیقہ ایست مسرت انتما ہر حرفش خاصیت مفرح القلوبی و ہر سطرش تزکیہ نفوس را دعوت میکند

الحق که چنین ملفوظ مجمل بمفصل نما موصوف بصفات متذکرهٔ بالا از نظر قاصر نگذشته نخستین ثبوت مقبولیتش این
بود که بفور اختتام مسودهٔ تصنیف هنوز نوبت مبیضه کردنش نرسیده بود که جناب حافظ عزیز حسین صاحب مغفور
کاکوروی که یکے از اعزهٔ قریب حضرت مؤلف بودند عزم انطباعش کرده در مدت قلیله بقالب طبع در آورده جهت
بخش چشم نظارگیان کردند امّا از سوء اتفاق یعنی تعجیل و عدم تصحیح کاپی و قلت معائنهٔ پروف که باعث شغل
تجارت وغیره حافظ صاحب موصوف ازدیاد اغلاط کثیره در آن راه یافت و علاوه اغلاط مذکوره اکثر حالات
هم در تحریر کاپی از مسودهٔ اصلی در اندراج فروگذاشت شدند که وقوع آن حضرت مؤلف را چنان باعث قلق
و خلجان خاطر گردید که اکثر بر زبان درفشان می رفت که این کتاب بوجوه متذکرهٔ بالا بسیار غلط طبع شده معائنهٔ
آن عمود را آزار می دهد الله تعالی چنان فرصت عطا فرماید که این را حسب خواهش تصحیح رسانم چنانچه
اولاً مقدمهٔ این کتاب مع یک دو حال از دست مبارک صحیح فرموده بودند مگر باز بوجه عدیم فرصتی که از کثرت
مشاغل شده و ارشاد که معمول خاندانی بود نوبت تصحیح زائد از آن نیامد دو سال قبل از وصال خویش روزے
بر سبیل تذکره بجانب حقیر که یکے از خدام و حضار بارگاه همایونش بود متوجه شده فرمودند که تو اگر خدمت تحریر این
رساله بذمهٔ خود گیری ما این را در مدت قلیله تصحیح رسانم عرض کردم که بجان و دل حاضرم هرگاه ارشاد عالی شود
کمر همت بمیان جان بسته شرف تحریرش فراگیرم لیکن بوجه دیگر موانع و علالت وغیره تکمیلش نوبت نرسید
و داعیهٔ دلی از قوت بفعل نیامد تا آنکه از بست و هفتم ماه شوال سنه یک هزار و سه صد و بست و سه هجری
آغاز مرض الوصال گردید و بتاریخ بستم ماه محرم الحرام سنه یک هزار و سه صد و بست و چار هجری این جهان فانی
را پدرود کرده وصال محبوب حقیقی پسندیدند و کوه غم و الم بر یاران چنان انداختند که دلها پاش پاش و قلوب
پر از حسرت و یاس گشتند مکنونات دلی همه در دل ماند و مقاصد دینی سرانجام نیافت افسوس مصرع
ای بسا آرزو که خاک شده همدرین حسرت و یاس در ماه جمادی الآخر سنه یک هزار و سه صد و بست
و پنج هجری روزے که دل بخت نارسا گله بر همی کار و بخت با ایام ناسزا شکوهٔ بیوفائی روزگار داشت
به سینهٔ اندوه گنجینه چنان ریختند که غم واژگونی بخت و ناسازگاری وقت مخور و بشرف خدمت مصلح
پرداز تا فیض صحبت اهل صلاح بدست آید و کشود کار بسته رو نماید اگرچه عدم استطاعتی و بی بضاعتی

خود از سرمایهٔ علم و فضل ظاهر ست اما این همه محض سرفرازی و عنایت بغایت ست که بنده را قابل این کار دانستند و سعادت تصحیح کتاب ہذا بوی بخشیدند بہا اما این بنده نوازی و پرسش پنهانی را باعث ازدیاد عنایت خداوندی و گرمی هنگامهٔ ذوق خدمت عالی آن جناب متعالی دانستم و کمر همت بسته متوجه و مستعد تصحیح کتاب موصوف شدم چونکه علاوه اغلاط کتابت در بعضی بیانات که بروی طبع سابق اختصار مخل هم واقع شده بود لهذا حتی المقدور آن همه را دفع ساختم و بهرهٔ سعادت ازین کار بر داشتم تا که نه آن اختصار مخل فهم مطالب شود و نه چنان اطناب ممل گردد که ناظرین را قلقی و ملالی بخاطر راه یابد بالجمله به توجه روح مبارکش در مدتی اندک از صحت سرانجامش فراغت یافتم و بسپاس گذاری فرجام کار رشتهٔ دل و زبان را ثناخوان بنده پروری ساختم خدا کند که این همه مقبول روح پرفتوح حضرت ایشان گردد و بر حال پریشانم که سراپا آلودهٔ گناه ست نگاهی افتد تا از من دارهاند

مسکین حسن می گوید ای وقت مشتاق تو خوش   گرچه من از ایشان نیم در کار ایشان کن مرا

چونکه این کتاب مشتمل بود بر بیان سلاسل عالیهٔ خاندانی لهذا ضرورت افتاد که قدری از حالات سراپا کمالات جناب والد ماجد حضرت مؤلف که بعد وفات شان نام نامی و اسم گرامی اوشان خود حضرت موصوف درج شجرات فرموده بودند و نیز حالات بعض بزرگان دیگر که از خدمت شان اجازت سلاسل سبعه درین خاندان عالیشان رسیده مثل حضرت شاه عبد الله قلندر برادرزاده و خلیفهٔ حضرت شاه عبد الرحمن قلندر لاهرپوری و حضرت شاه خدابخش قلندر خلف اصغر و خلیفهٔ سیدی حضرت شاه باسط علی قلندر الهٰ آبادی و حضرت شاه علی مظهر قلندر خلف و خلیفهٔ حضرت شاه مسعود علی قلندر الهٰ آبادی و حضرت خواجه حسن الله مودودی الفیض آبادی ثم اللکنوی و نیز حضرت مؤلف سمت اندراج پذیرد تا که این کتاب درین باب بجای خود کتابی مستقل گردد و طالب را بصورت عدم دستیابی کتاب مستطاب **حصول المقصود** بکار آید و هم فوائد دیگر را شاید لهذا مجملی از حالات حضرات موصوف الصدر نگاشته و در آخر آنها جدولی مشعر بر تواریخ و سنین ولادت و وفات و مدت عمر و مدفن پیران سلاسل عالیهٔ ثمانیه که خالی از نفع رسانی و آسانی نیست اضافه نموده بطور تتمه شامل کتاب ہذا ساختم و نامش **الایضاح فی تتمة الانتصاح** بر زبان آوردم پس هرچه درینجا تحریر یافت همه فیض صحبت و یمن همت حضرت مؤلف ست و کار گذاری طبع نارسا در نه عبارت آرائی

خانه‌ها و بسا چراغها ه صرفت العمر فی لهو و لعب فاهاثم اهاثم اها

الحال از ناظرین پرتمکین و صحاب اصحاب علم و یقین چشم آن دارم که چون با خدا وقت خود خوش دارند و از معاینه این جنج و مختصر حظے و نصیبے بردارند حقیر سراپا تقصیر را از دعاے حسن خاتمت و سلامتی ایمان و حصول عرفان فراموش نسازند و اگر بجاے خطلے یا زللے دریابند محمول بر قلت بضاعت و عدم استطاعت این هیچمیرز کرده بدامن عفو و کرم بپوشند و بطعن و اعتراض نکوشند ه

یارب بکمالات شه جیلانی | کاندر کرم وجود ندارد ثانی
کن باطن من پاک بیک جلوهٔ او | آلوده مکن باغرض نفسانی

الله بس ما سواه هوس

ذکر قطب سپهر استقامت کوه ارض کرامت حجة العارفین نخبة الواصلین ذی الشرف العلی حضرت شاه عبدالله قلندر اللاهوری

ایشان خلف رشید حضرت شاه غلام مجتبی قلندر ابن حضرت شاه الهدیه احمد قلندر لاهوری اند از ابتدای طفولیت تا اوان شباب در حجر کرامت و کنار استقامت والد ماجد خویش و هم در حجر عم مکرم حضرت شاه عبدالرحمن قلندر و حضرت شاه امین الدین قلندر قدس سرهما مانده به انتهای موفور در علوم صوری و معنوی کامیاب گردیده قطب الوقت و محتشم روزگار و از عظماے اعیان طریقت و واقفان اسرار حقیقت شده الحق که ذات شریفش در درویشی و زهد و ورع یگانه و در تقرر تائید سنت نبوی صلی الله علیه وسلم مشهور زمانه بود و فی نفس الامر در خاندان مجتبوی بدیل ایشان شنیده نشده مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره در کتاب مستطاب اصول المقصود رقم فرموده اند که حضرت موصوف بغایت بزرگ بودند هر کسے از ساکنان آنجا قائل درویشی و لیاقت و ولایت ایشان بود و نسبت ارادت و خلافت بخدمت عم بزرگوار خود حضرت شاه عبدالرحمن قلندر رح میداشت کریم ابن الکریم بن الکریم در صفت او صادق می آمد مدت العمر یک ساعت غفلت نورزید مدام از خلق بیگانه و با حق یگانه ماند خوشا طالع که غم غمخانه دنیا وی نداشته چشم تمنا براه حق بینی گماشت بعد از وفات پیر و مرشد خویش بست و شش سال وساده آرای مسند شیخی و مقتدائی گشته در رشد و ارشاد و افاضهٔ فیوض مجتبوی کوشیده عالمی را فیضیاب ساخت کوتاهی سخن چون آن کار رهبر بدید

شدہ است بتاریخ ہفتدہم ماہ ذی القعدہ سنہ یک ہزار و دو صد و بست و پنج ہجری ازین دار فانی
رخت سفر بستہ برحمت حق پیوستند مزارش در لاہرپور من مضافات سیتاپور باین مسجد در روضہ شریفہ
حضرت شاہ مجتبیٰ المعروف بہ شاہ مجا قلندر رحمہ بر چبوترہ مزار حضرت شاہ عبدالرحمن قلندر پیر و مرشد و عم
ایشان متصل مزار حضرت شاہ سلطان مہدی قلندر مرشد زادہ ایشان بطرف مغرب واقع است از خلفای
ایشان حضرت شاہ خدا بخش قلندر الہ آبادی و حضرت شاہ تراب علی قلندر کاکوروی و حضرت شاہ علی مظہر
قلندر الہ آبادی و حضرت شاہ علاء الدین عرف شاہ غلام حضرت قلندر لاہرپوری داماد و برادر زادہ ایشان بودند

ذکر عارف اسرار احدیت کاشف رموزات صمدیت سراج الکاملین مصباح العاشقین واقف اطوار ہدایت و رہبری حضرت شاہ خدا بخش قلندر الہ آبادی

ایشان خلف اصغر و خلیفہ برحق والد ماجد خویش سیدی حضرت شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی اند
از بدو شعور بسعادت حضور پر نور والد ماجد خویش مشرف ماندہ کتب درسیہ فقہ و تصوف وغیرہ بر حضرت
ایشان باتمام رسانید چونکہ نائرۂ [شعلہ] عشق الٰہی در ذات وی از ازل نہادہ بودند پس یکایک دست افشاند
و در سلسلۂ عالیہ قادریہ رضویہ بر دست حق پرست حضرت والد ماجد خویش بیعت کردہ اذکار و افکار و اوراد
و مراقبات معمولہ خاندانی از خدمتش فرا گرفت و از اجلۂ خلفای وی گشت پیوستہ بنظر رحمت و رافت
پدری و مرشدی مشغوف و مالوف ماندہ جامع فضائل و کمالات و صاحب حالات عالیہ و مقامات متعالیہ
گردید اذکار و اشغال قلندریہ چنانکہ صحیح و درست وی میدانست کم کسے را معلوم بود و نیز مابین برادر
کلان یعنی حضرت شاہ مسعود علی قلندر رحمہ و ایشان چنان اتحاد و محبت بود کہ کمتر کسی را شنیدہ شد
برادر بزرگ اکثر می فرمودند کہ ہر کہ ایشان را راضی داشت مرا راضی داشت و ایشان نیز برادر کلان را
بجای مرشد خویش می انگاشتند و ہمین وجہ ترک لباس در ایام حیات شان نکردند اما بعد وفات
ایشان ترک لباس فرمودہ خرقۂ فقر پوشیدند و در آستانۂ بڑگانون کہ از مضافات نگڈہ و محل اقامت
جد خود حضرت شاہ محمد ماہ قلندر خلیفہ حضرت سید العرفا شاہ مجتبیٰ المعروف بہ شاہ مجا قلندر لاہرپوری

سکونت ورزیدند و از حضرت شاه عبدالله قلندر لاهرپوری نیز اجازت و خلافت سلاسل سبعه موافق رسم آبائی
حاصل فرموده بودند بعد از وفات برادر بزرگ خویش شانزده سال بقید حیات مانده ابواب رشد و هدایت بر مریدان
و مسترشدان کشاد و اکثران را واصل بحق گردانید بالآخر بمقتضائے آیه شریفه کُلُّ نفسٍ ذائقةُ الموت،
بتاریخ نوزدهم ماه ربیع الاول سال یک هزار و دو صد و چهل و هفت هجری بآغاز جاخرامید و وصال
محبوب حقیقی رسیدند مزار شریفش در دگمگڈه شریفه من مضافات اله آباد در روضهٔ حضرت والد ماجد خود در پهلو
واقع ست یزار و یتبرک به. از خلفائے وے مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر کاکوروی و حضرت شاه
بخشش علی قلندر خلف اکبر و جانشین ایشان بودند۔

ذکر عالم اطوار ارشاد و رهبری قائم باحکام شریعت نبوی مورد فیوض و کمالات لم یزلی مقبول رب ذوالمنن حضرت خواجه حسن مودودی چشتی لکهنوی

سلالهٔ خاندان سیادت و خلاصهٔ دودمان کرامت بود نسب شریفش به بست و اسطه بحضرت امام علی موسی رضا
رضی الله عنه ذات قدسی صفات مرجع اهل علم و کمال و قدوهٔ ارباب سماع و وجد و حال بود در زمان سلطان
غازی الدین حیدر فرمان روائے لکهنو منبع رشد و ارشاد و مرجع اصحاب صدق و سداد بود چنانچه مسموع ست که
سلطان موصوف در خدمتش اخلاص و اعتقاد بسیار داشت و خود را از مخلصین صادقین وی میپنداشت و وظیفهٔ
معقول ماهوار نیز از نزد خود بحضور ایشان می گذرانید بیعت و خلافت از حضرت شاه علی اکبر مودودی چشتی
فیض آبادی که سلسله اش بچهارده واسطه بحضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا محبوب الهی دهلوی
منتهی می شود می داشت در بیان حقائق و معارف عموماً و بر تصانیف حضرت خاتم ولایت محمدیه شیخ اکبر
محی الدین ابن العربی الطائی الاندلسی رح خصوصاً عبورے تمام داشت از مرشدنا و مرشد العالم حضرت شاه محمد کاظم
قلندر رح بسیار اتحاد و اخلاص بود مکاتیب حضرت خواجه صاحب که بنام حضرت صاحب موصوف صدور
یافته اند بران شاهد عادل هستند و بمقتضائے همین خلوص و اتحاد مرشد۔ مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر رح
اجازت و خلافت سلسلهٔ عالیه قادریه و چشتیه نظامیه از ایشان اخذ فرموده بودند چنانچه اجازت نامه که حضرت

خواجہ صاحب بنام نامی حضرت مرشدنا موصوف رقم فرمودہ اند تا حال درین خاندان موجود ست و خود حضرت صاحب در کتاب مستطاب **اصول المقصود** اظہارش فرمودہ اند حالات وجد و حال ایشان اکثر از بزرگان خود شنیدہ ام یکی از آن اینست کہ روزے بر دہلی دروازہ واقع شہر لکھنؤ مجلس سماع گرم بود ایشان را حالتی در گرفت ہمدران حالت خود را از بالاے دروازہ بزیر انداختند مریدشان کہ زیر آن دروازہ استادہ بود جان فدائی پیر کردہ ہر دو دست راست کردہ اوشان را بران نگہداشت و ایشان را خبرے نبود وفات ایشان در سنہ یک ہزار و دو صد و چہل و یک ہجری واقع شد روضۂ شریفہ در شہر لکھنؤ متصل درگاہ حضرت عباس رض واقع ست بالین مزار شریف شجرۂ عالیہ چشتیہ بغایت نفاست و لطافت و بر در و دیوار آیات قرآنی بخط طغرا بچنین خوبی و زیبائی کندہ اند کہ جائے دیگر یافتہ نشدند دو قطعہ تاریخ مخبر سال وفات کہ بر دروازہ روضہ شریفہ کندہ اند درج ذیل اند **قطعہ**

تیرہ گردید جہان در نظر اہل الیقین — گشت خورشید ہدایت چو نہان در تہ خاک
گفت از روی بکا سال وفاتش ہاتف — جانشین علی اکبر حسن عارف پاک

ایضاً دیگر

کرد رحلت ز جہان سوی جنان — حضرت خواجہ حسن با برکات
حسب حالش شدہ تاریخ وصالش — داد جان بود بہ تکبیر و صلوۃ

سنہ ۱۲۴۱ ہجری -

ذکر بہار بوستان سیادت رونق گلستان ولایت آبروی چمنستان کمالات باسطی حضرت شاہ علی مظہر قلندر الہ آبادی

خلف اکبر و صاحب سجادہ مرشدی حضرت شاہ مسعود علی قلندر بن سید السادات سیدی حضرت شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی بود ولادت باسعادتش تقریباً در سنہ یک ہزار و یک صد و نود ہجری شد ستارۂ حق پرستی از عنفوان شباب و سیمای سعادت او ہویدا و شان اوصاف علوی در نہاد سیادتش ہویدا از ایام طفولیت مورد عنایت و رافت پدر بزرگوار و مطرح انظار جد بزرگوار خویش ماندہ علوم ظاہری و باطنی اخذ کرد چنانچہ مسموع ست کہ حضرت شاہ باسط علی قلندر رح تاج خود را بر سرش نہادہ بود و بنام **مجا میان** خطاب فرمودہ بود از انجا کہ مقبولیت در خاطر بزرگان دین اثری تمام دارد در اندک مدت بجمیع امور درویشی و اذکار و افکار و اسرار

قلندری از حضور والد ماجد خویش کامیاب و بتشریف کلمه ید کا گیندی و نیز برائے جانشینی سرفراز گشت
چنانکه مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر رح در کتاب مستطاب اصول المقصود مؤلفه خود رقم میفرمایند
که فقیر وقتیکه بخدمت پیر و مرشد خود رفته بود در دل بدل آمد که بطورے از حضرت پیر و مرشد دریافت کنم که جانشین
آنحضرت کدام صاحبزاده خواهند شد اما این امر را مناسب ندانسته خاموش بودم همانجا شبے بخواب
دیدم که از حضرت پیر و مرشد می پرسم که آنحضرت را چهار پسر اند و همه نیک و بهتر اما آنحضرت کرا دوست میدارند
فرمودند علی مظهر را صبح از آنحضرت نقل این خواب کردم فرمودند همچنین ست چنانکه دیدی این ارشاد باید داشت
پس عامی من حاصل شد انتهی با لجمله ذات والا صفاتش در همت و سخا و رافت و عطا مصداق الولد
سر لابیه بود در مراتب معرفت و دقائق و اسرار توحید و حقائق و ریاضت و مجاهده راسخ ترین سالکان
بود بعد وفات والد ماجد خویش شرف ارادت و خرقهٔ خلافت از دست حضرت شاه عبد الله قلندر لاهرپوری یافت
و تا مدت چهل و هشت سال در هدایت و ارشاد مردمان و افاضهٔ فیوض ظاهری و باطنی طالبان کوشید
بالآخر چونکه از چنگ هاذم اللذات هیچ آفریده را مجال سلامت نیست بتاریخ بستم ماه رجب المرجب
یک هزار و دو صد و شلشت و نه هجری روز چهارشنبه وقت ظهر داعی اجل را لبیک اجابت فرمود مزار شریف
در باغ نصب کردهٔ ایشان واقع موضع برگانون پرگنه سورام من مضافات الهٰ آباد متصل مکان خود بجانب
گوشهٔ مشرق و شمال زیارتگاه خلایق ست از خلفایش برادر خورد ایشان حضرت شاه علی اکبر قلندر و حضرت
شاه رضا علی قلندر نبیرهٔ حضرت شاه خدا بخش قلندر عم ایشان و حضرت شاه حیدر علی قلندر کاکوروی بودند

ذکر قدوة الاصاغر والاکابر الجامع بین علمی الباطن والظاهر صاحب مقامات العلیه بل فی المعنی مفاد لفظ القلندریه شیخنا و جدنا و مرشدنا مولانا الشاه علی اکبر قلندر رح

دل تازگی از حسن کلامت دارد	جان زندگی از سماع نامت دارد

ہر جا کہ دلے واقف اسرار بود | او نور صفاے زیارت دارد

ایشان از اعاظم خلفاے حضرت والد ماجد خویش بودند بیعت در سلسلۂ عالیہ قادریہ رضویہ از جد امجد و مرشد رشید
خود حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ اخذ فرمودہ بودند ولادت با سعادت ایشان بتاریخ یازدہم ماہ
ربیع الاول سنہ یک ہزار و دو صد و چہل و نہ بودہ حضرت ایشان در وقت خود بالکلیہ مصداق قول مشہور
صوفی آن بود کہ نبود - بودند یعنی بغایت درجہ منکسر النفس و متحمل المزاج ظاہر با شریعت آراستہ و باطن بالطریقت
پیراستہ داشتند بحسن اخلاق چنان وافر بود کہ ہر کسے بجائے خود گمان می برد کہ از من کسے زائد مقبول نزد
ایشان نیست اصل این ست کہ ایشان را نہ کسے دانستہ و نہ شناختہ ہمہ عمر کتمان و اخفا و ملامت را پسندیدند
و از شہرت بسیار محترز ماندند قول مشہور کہ الشهرة آفة والخمول راحة اقدحال ایشان بود بحدیکہ
اکثر از اہل دنیا بجز امور دنیوی سخنے دیگر بمیان نمی آوردند الحق کہ ایشان را اگر بفا و لفظ قلندریت گویم بجاست
و اگر سر خیل حلقۂ ملامتیہ شمارند روا کتب درسیہ بخدمت عم بکریم خویش حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ
گذرانیدند و ریاضات و مجاہدات و کسب اذکار و افکار و اشغال معمولۂ خاندانی ہم بخدمت ایشان نمودہ
مورد عنایت بغایت شدند چنانچہ مشتے نمونہ از خروارے اینست کہ روز سوم از وصال حضرت والد ماجد
خویش قدس سرہ بعد فاتحہ حضرت مولانا صاحب ایشان را موافق ارشاد حضرت والد ماجد قدس سرہ خرقۂ
اجازت و خلافت عطا فرمودہ بر سجادۂ مشیخت نشانیدہ خود بہ نفس نفیس نذر گذرانیدند من بعد از جانب خود ہم
اجازت و خلافت سلاسل سبعہ عطا فرمودند شفقتہاے کہ دران وقت خاص دیدہ شدند از انسان کم است
کہ باین چنین شفقت خداوندانہ بیاید ایشان نیز مرتبۂ فنا فی الشیخ را چنان ظاہر ساختند کہ باید و شاید اکثر در ایام
حیات وقتیکہ نام نامی حضرت مولانا رح می شنودند رنگ چہرۂ شریفہ متغیر می شد آخر آخر یک سال قبل از
وصال بہ بعض مریدین مخلصین کنایۃً از وصال خود خبر دادہ بودند در شب یازدہم ماہ رجب المرجب بادِ فالج
بجانب ایمن عارض گردید و بعد ارشاد چند وصایای ضروری سکوت ورزیدند دو روز قبل از وصال چہرۂ
شان مثل چہرۂ جمیل حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر رح گردیدہ ازینجا ظاہر ست کہ ایشان را با حضرت
مولانا صاحب چہ قدر نسبت عشقی بود کہ بسبب آن خود را صورۃً و سیرۃً وقت وصال ہم او شان فنا ساختند

افضل شان با همچون شوکت و شان پاس انفاس گویان در شب هفدهم ماه مذکور هنگام نه نواخت شب
بسوی عالم بقا شتافتند گویا از زبان حال ارشاد می فرمودند که ۵ من ز تن عریان شدم و از خیال
می خرامم تا نهایات الوصال   صبح آن که هفدهم روز چارشنبه سنه یک هزار و سه صد و چهارده بود
بعد نماز ظهر در حریم روضه حضرت مرشدنا شاه تراب علی قلندر رح پهلوی حضرت والد ماجد خود جانب مغرب مدفون
شدند و الآن گنبدی خوش اسلوب بنا ساخته شیخ محمد سعید الدین صاحب بران قائم ست یزار و یتبرک
عمر شریف شصت و چهار سال شده اکثر حصه عمر خود در تدریس و افاده و ارشاد صرف نمودند از تصانیف ایشان
اصل الاصول و هدیة المتکلمین ست که بحیز طبع آمده نظاره بخش چشم منتظران گشته اوصاف و محامد ایشان
چندان اند که از حیز تحریر و تقریر بیرون ست هر که دیده است خوب می داند ع   خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست
از خلفاے ایشان خلف رشید و جانشین ایشان شیخی و استادی و مرشدی و مولائی حضرت مولانا حافظ
شاه علی انور قلندر و مولوی شاه فضل علی کاکوروی نبیرهٔ حضرت شاه کرامت علی صاحب رح کاکوروی
و نیز سید حسین دهلوی ابن مولوی سید محمد دهلوی که از سادات صحیح النسب بودند و سید فرزند حسین مودودی
لکهنوی که از اولاد حضرت خواجه حسن لکهنوی بودند۔

تاریخ وفات از جناب مولوی محمد محسن صاحب کاکوروی

از جهان افسوس شاه ما علی اکبر گذشت — آنکه بود اندر بزرگیها علیّ و اکبرے
جدّ او بوده شریکِ جدّ و نام بو تراب — والدش را می توان گفتن همی حیدرے
در عبادت زاهدے و در ریاضت کاملے — در طریقت مرشدے و در شریعت سرورے
در گلستانِ خموشی غنچهٔ او گلبنے — در دبستانِ تکلم حرف حرفش دفترے
با خدائے خود وصال او بقول عاشقے — حُسن را پروردگار و عشق او پیغمبرے
بر زمین تکیه محوِ عالم بالائے قدس — بود گویا این جهان او جهانے دیگرے
اکبرِ ما سعد اکبر بود بهرِ یادگار — جائے خود بگذاشت نامِ نیک و ماهِ انورے

نام نیکش با علی انور الٰہی دانسا ‌ ‌ ‌ ‌ باد مثل بارش نیسان ز آب گوہرے
بہر تاریخش بما محسن ملائک گفتہ اند ‌ ‌ ‌ ‌ بر سپہر قرب حق دیدیم سعدے اکبرے

ذکر معدن شریعت و طریقت مخزن معرفت و حقیقت صدر العلماء بدر العرفا شیخی و استادی و من الیہ فی جمیع العلوم استنادی مرشدی و مولائی مرآت جمال خالق اکبر و المناقب الاشہر مولانا الحافظ شاہ علی انور قلندر رحمۃ

بقدر مشک و عنبر مسارا کند کسے ‌ ‌ ‌ ‌ از زلف خویش گر گرہے وا کند کسے
ہستم بلند منزلت از یاد قامت ‌ ‌ ‌ ‌ زان سان کہ سیر عالم بالا کند کسے
معلوم می شود رخ تابان تو بخط ‌ ‌ ‌ ‌ چون شمس بازغہ کہ محشے اکند کسے

بتاریخ یازدہم ماہ ربیع الآخر سنہ یک ہزار و دو صد و شصت و نہ ہجری پیکر شریفش تجلی فرد شن دیدہ نا ستویان شد آثار اجتبا و انوار ابتدا از صغر سن در جبین کرامت و ولایت آگین پیدا و ہویدا بود از ہفتمین سال ولادت بحفظ کلام مجید اشتغال ورزیدہ در عمر چہاردہ سالگی فراغت یافت و درین اثنا علاوہ حفظ کلام مجید کتب درسیہ فارسیہ ہم تحصیل کرد زان بعد رجوع بعلوم عربیہ نمود اوائل کتب صرف و نحو تا مصباح بخدمت حضرت والد ماجد خویش و اواسط و اواخر یعنی کتب درسیہ تفسیر و حدیث و فقہ و منطق و کلام و معانی و بیان و تصوف بحضور جد بزرگوار مرجع الفضلاء و الکملا مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ گذرانید سلامت طبع و جودت فکر و فطانت و ذہانت جبلی داشت در عمر شش یا ہفت سالگی بر دست حق پرست حضرت ابو الجد خود شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ در سلسلۂ عالیہ قادریہ رضویہ بیعت نمود و بوجہ ظہور نور سعادت ازلی حضرت صاحب فی الفور بعد اخذ بیعت کلاہ مبارک خود بر سرش نہادہ از اجازت و خلافت سلاسل سبعہ سرفراز و ممتاز فرمودند و بعد ازان ہم او بسوی حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ کردہ ارشاد فرمودند کہ وقتیکہ ایشان از حفظ کلام مجید فراغت یابند از جانب ما خرقہ مع تاج جعفری بالیشان پوشانیدہ شود چنانچہ حضرت مولانا صاحب

در مجلس ختم کلام مجید بتکمیل ارشاد حضرت والد ماجد خویش خرقه پوشانیدند بعده تعلیم اذکار و افکار و اشغال و مراقبات خاندانی از جد امجد خویش حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سره یافتند آفاضهٔ فیوض صوری و معنوی و علوم ظاهری و باطنی چنانکه از ذات قدسی صفاتش شائع شد از احدی درین خاندان عظمت نشان ذائع نشد در عمر هفتده سالگی فراغ یافته باب درس تدریس موافق معمول خاندان بر طالبان کشاد اکثرے بفیض درس و تعلیم وی عالم و فاضل گشت الله تعالی چنان قبول و جمعیت داد و فیض علوم از ذات بابرکاتش شائع کرد که کسے نماند که زله ربائے خوان یغمائے و خوشه چین خرمن فیوضات بے همتائی و نشد در تدریس ایشان اثرے خاص بود که از شاگردانش کسے بے بهره از علم نماند چنانکه اکثر می فرمودند که این همه اثر دعائے حضرت استاد من ست که فرموده بودند شاگرد شما بے نصیب نخواهد ماند تواضع و سخاوت و حلم در آفت چنان در افراد اشت که حاجت بیان ندارد و صد باکسان را تا حال از خاطر فراموش نگشته رقت قلب و گدازگی دل بمرتبه میداشت که اکثر در مجلس پند و نصائح که زبان سخن می کشاد آواز در گلویش از گریه بسته شدے و اشکها از هر دو چشمانش جوش می زدی و به آن خوش بیانی و شیرین زبانی کلام می کرد که هر یک متاثر می گشت جمال باکمالش چنان مسکن دلها بود که اگر بکسے زحمتے یا کلفتے لاحق بودے و حاضر خدمتش می شد آنهمه بالکلیه کافور می گشت گویا در وے از بیهانشانی نبود ظرافت طینت شریفش بذله سنجی و لطیفه گوئی چنان داشت که بسیارے را مرهم جراحت الم و اکثرے را باعث فرحت اتم می گردید بالجمله التزام آداب ظاهر شریعت و تمسک بکتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سلوک بر طریقهٔ سلف صالح و ریاضت نفس و صبر جمیل در طلب مولی و تحمل بر بلاد اشتغال بعلوم دینیه و تحقیق و تدقیق شان با حسن وجوه و مجالست فقرا و استغنا از اغنیا و حزن طویل در دل و تفکر تام در وجه و تفقد اخوان و ترحم بر احوال مسکینان و رعایت طریقهٔ اعتدال بهر حال چنانکه در ذات شریفش بود کمتر در کسے دیگر بنظر آمده

چه گویم آن شه خوبان که از خوبی چها میداشت — برعنائی و زیبائی همه شان خدا میداشت

طریق ملامت و کتمان موافق طریقهٔ اسلاف کرام معمول ایشان بود و همین اغشا دو حالات و درجات عالیه خویش د یافته چنان خمول و گمنامی و رزیدند که مدة العمر کسے ندانست که این چه ذات عالی ست

و چه مرتبه کمال میدارد و چنان شان کنز مخفی ثابت کرد که وی راحب ظهور متعلق نگشت جمعی بجاے خود
می ایستاده است که ایشان عالم و فاضل محض اند و از بوی فقر آگاه نه حالانکه اسرار باطنی و رموز سرمدی و اسرار
توحید و عرفان را چنانکه قلب شریفش گنجینه بود دیگرے در زمان وے نبود و بیش ازین اظهار گمنامی چه تواند بود
که کاتب الحروف روزے بعرض رسانید که خیال تحریر ملفوظات عالیه از مدتے بخاطر جاگزین ست و بار بار
در دل می گذرد که این را از قوت بفعل آرم مگر عدم فرصتی معذور میدارد در جوابش ارشاد شد که چه ضرور در واین
شعر بحیثیه بر زبان فیض ترجمان گذشت **بیت** پوشیده کبھی رہا ہے خون عاشق   جانے دو بس اس پہ خاک ڈالو
بعد ازان مختصر شدم فرمودند چه مضایقه الحال از خدای تعالی امیدوارم که چنان موفق سازد که ملفوظات ایشان
چنانکه اکنون خاطرست از زبان قلم تراویده فرحت بخش چشم مسترشدین و مخلصین گردد چنانکه ذات بابرکاتش
در عالم حیات مسکن قلوب مسترشدین بود و بعد وفات هم حالات عالیه او مفرح دلها باشد. خرقه خلافت اولاً
از والد ماجد خود حضرت مولانا شاه تراب علی قلندر قدس سره و ثانیاً از جد امجد خود حضرت مولانا شاه حیدر علی
قلندر قدس سره و ثالثاً از جد امجد و استاد اعظم حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر قدس سره و رابعاً از حضرت
والد ماجد خویش مولانا شاه علی اکبر قلندر قدس سره یافته چنان جامعیت و جمعیت عامه خلائق دریافت
که زبان قلم و قلم زبان از احصاے شے عاجز ست بعد وفات حضرت والد ماجد خویش موافق معمول
خاندانی ترک لباس کرده و ساده آراے سجاده عالیه کاظمیه گشتند و عالمی را از مسترشدین و مقتبسین انوار
حضرت وجود لعطاے فیوض و کمالات بهره ور ساختند علاوه طبقه اهل اسلام بسیارے هنود هم از مخلصین
صادقین وی بودند خوش نصیب کسانے که از ابتدا تا انتها حلقه ارادتش بگوش جان انداختند و خود ها را
پروانه وار بران شمع مجلس لاهوتی نثار کردند در علم تصوف عموماً و علم حقائق و معارف خصوصاً تحریرات
کافی و تقریرات شافی میداشت تصانیف عالیه که هر یکے صوفی را حرز بازوے جان می توانند شد
بر آن شاهد عادل هستند الله تعالی کسے را چنان موفق سازد که هر آنهه را طبع کنانیده دهد که از ان کیفیت
تبحر علمی عموماً و تبحر زخارے در علم تصوف خصوصاً دریافته می شود ترقیات ظاهری و باطنی چنانکه از ذات
بابرکاتش صدور یافت از احدے درین خاندان به دریافت نرسید غرضکه تاکجا نویسم که هنوز مشتے از خروارے

هم نیست آخر آخر چند سال قبل از وفات مخلصین صادقین را از خبر وصال خود می آگاهانیدند مگر کسی را
بوجه غفلت خود کا از افراط خلوص محبت بود یقین نمی شد با این همه که کسلمندی مزاج که فی الحقیقت جاذبهٔ
الٰهی بود در روز افزون گرفت مگر در اندک علاج سکون می شد تا اینکه از بست و هفتم ماه شوال المکرم سنه
یک هزار و سه صد و بست و سه هجری سلسلهٔ علالت مستقل گشت و یوماً فیوماً ترقی پذیرفت از حضار مجلس
برای تسلی و تشفی می فرمودند که اندوهگین مشوید و مطمئن مانید ما عنقریب صحت می یابیم و اگر کسی زائد منتشر معلوم
می شد خیالش را چنان از دل وی دور می کردند که باز آن خطره مولم و موذی پیرامون خاطر وی نمی گشت
المختصر چونکه عشاق الٰهی و مشتاقان جمال ایزدی دمی در فراق مانند شوار و مرقع وحدت حقیقی را اطلبگار
می مانند از بست و پنجم ذی الحجه در علالت اشتداد شد و باز مزاج مبارک باصلاح نگرائید آنچه تکالیف صعب
که درین روزها بوجه علالت دیده شدند بچه طور در تحریر آورده شود بجز اینکه این هم بوجه صلابت فی الدین
و باعث رفع درجات عالیه بود بلکه از لوازم مرتبهٔ قطبیت زمان توان شمرد بمقتضای حدیث شریف که
اشد الناس بلاءً الانبیاء ثم الامثل فالامثل بتاریخ بستم ماه محرم الحرام روز جمعه که صبحش
تاریک تر بود از شام غم و الم و روزش رنجی بود از صبح قیامت زائد مظلم از هنگام صبح نظام نبض متغیر
شد و ظاهراً بجز قدری ضعف امری دیگر چنان نبود که از ان قیاس می توان بود که همین روز برای ما همه نمونهٔ
قیامت خواهد شد و همین روز آفتاب فلک قلندریه بآخر و لی غروب خواهد شتافت وقت نماز جمعه چند بار
بر زبان مبارک رفت که از نماز جلد فراغت باید کرد بالآخر بعد نماز عصر از مرتبهٔ تشبیهات عبدیت جسمانی عروج
بمرتبهٔ اطلاق صفات الوهیت رحمانی فرمودند یعنی روح مبارکش از قفس عنصری پرواز کرده با معشوق
حقیقی پیوست افسوس صد افسوس سه

تا گشت شمع روی تو از انجمن جدا
پروانه در فراق جدا سوخت من جدا
هر یک بیاد زلف و رخش می خورند خون
ریحان جدا بنفشه جدا یاسمن جدا
از یک نگاه ناز تو در کوهسار و دشت
مجنون جدا فریفته شد کوهکن جدا
آه ز رحلت بی هنگامش هر خرد و بزرگ را

سه بالکسر بمعنی یکسو شدن از خلق ۱۲

چنان صدمهٔ فراق فرو خورد که نتوان گفت هر کسی را الم و تلهّفی بود و هر یکی را دردی و تاسّفی لیکن آزدیدهٔ دل گریان معتقدی از چشم ظاهر اشک ریزان طائفهٔ از حدوث این حادثه مضطر و جماعتی از مشاهدهٔ این واقعه متألم متحیر علی الصباح تاریخ بست و یکم از تجهیز و تکفین فراغت کرده بعد نماز ظهر جانب مشرق روضهٔ شریفه حضرت الحضرات مرشدی شاه تراب علی قلندر قدس سره بر زمین افتاده که اکثر آن را برای مزار خود تجویز می کرد جسد شریفش در آن خاک سپردند و الفراق گریان و اشک ریزان این آمد ؎ نمی یابم سراغ رهبر و راه عدم ای دل صبا گشتم غبار راه گشتم جستجو گشتم بعد پنج روز از وفات مخلص واثق و مرید صادق ایشان نواب عبد الکریم خان صاحب نامی روضه و حریم انداخته خود را در پیشمان و زمرهٔ مریدان سربلند ساختند و بسعی و کوشش نواب صاحب موصوف و دیگر خدام حریمش قریب تیاری رسیده اکنون عمارت گنبد باقی ست خدا کند که آن هم زود تر باتمام رسد از آن زمان سوادش شایسته و عنوانش پیراسته چنان می نماید که تعلق از دین دارد وسعت و فرحت و برکت که دران مقام ست او را چه توان گفت ؎ بر زمینی که نشان کف پایش باشد سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود از خلفای ایشان حضرت مولوی شاه ولایت احمد صاحب لاهرپوری خواهرزادهٔ مولوی شاه محمد اسمعیل صاحب لاهرپوری سجاده نشین آستانهٔ فیض کاشانهٔ حضرت شاه مجتبیٰ المعروف بشاه مجا قلندر لاهرپوری و جناب حکیم شاه محمد رضا المعروف به مسافر شاه ساکن الٰه آباد نزیل حیدرآباد و دیگر مخلصان و صاحبزادگان ایشان سلّمهم الله تعالیٰ عن آفات الدارین و اذاقهم حلاوة الایمان و العرفان و رقّاهم الی اعلی مراتب النشاتین۔

قطعهٔ تاریخ وفات حضرت ایشان از قاضی نور الحسن صاحب صفی پوری المتخلص به هاشمی

دخل الجنة علی السرور
فات من کان شهرة العلما ۱۳۲۴
فاز فی الخلد طالب المولی
ما رأینا کخلقه فی الخلق

بکت الارض والسماء وما
ایضاً منه
مهر انور بچرخ عالم بود
ما سمعنا نظیره حاشا

هاشمی قال عام رحلته
مات من کان حافظ القرآن
همه تن نور بود مرد خدا
نور بر نور علم با عمل ست

قلب الوری بہرِ وجلوہ نما
حافظ دین احمدی رفتہ
احرق قلبی الاداوبیلا
گشت روز جہان سیاہ چو شب
گشت پنہان بزیر ابر فنا

مات من لیس مثلہ بشر
بغمش ماستے چو حشر بپا
نبستمین از مہ محرم آہ
رفت مہر سپہر جود و سخا
ہاشمی روشن ست سال وصال

کان فی العلم اکرم الفضلا
نم کنوم العروس قال لہ
شد زدار فنا بملک بقا
مہر ایمان بماہ عرفان داشت
مہر انور باوج خلد صفا
۱۲۲۴ ھ

جدول تواریخ وسنین ولادت ووفات ومدت عمر ومدفن حضرات پیران سلاسل عالیہ ثمانیہ

سلسلۂ عالیہ قلندریہ باسطیہ کاظمیہ

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنہ تاریخ ولادت	سنہ تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	جناب رسالت پناہ محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم	۱۲ ربیع الاول روز دوشنبہ بعد طلوع صبح صادق عام الفیل	۱۲ ربیع الاول روز دوشنبہ وقت چاشت سنہ ۱۱ ہجری	۶۳ سال	مدینۂ منورہ حجرۂ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا	بقول محدثین ۶۲
۲	حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ	۱۳ رجب روز جمعہ خانۂ کعبہ	۲۱ رمضان المبارک سنہ ۴۰ شب دوشنبہ	۶۳ وبقولے ۶۵ سال	نجف اشرف	بقولے روز جمعہ ۱۷ وبعضے ۲۳
۳	حضرت شیخ عبد العزیز مکی المعروف بہ عبد اللہ علمبردار قلندر	+	۱۲ ذی الحجہ	۷۰۰ سال وبقولے ۱۲ اندازان	شہر پٹن من مضافات ملتان	
۴	حضرت سید خضر رومی قلندر	آغاز صدی پنجم	۱۸ رجب المرجب سنہ ۵۷ ہجری	۳۵۰ سال سنہ پنجاہ	شہر کیہ دران روضۂ خانجی شہید ست	
۵	حضرت سید نجم الدین غوث الدہر قلندر	سنہ ۶۳۷ ہجری	۲۰ ذی الحجہ سنہ ۸۳۷ ہجری روز چارشنبہ	دو صد سال	کوہ مانڈو صوبہ مالوہ	
۶	حضرت شیخ قطب الدین بنیا دل قلندر	سنہ ۷۲۵ ہجری	۲۵ شعبان سنہ ۹۲۵ ہجری	۱۴۹ وبقولے ۲۰۰ سال	جونپور قریب جیل خانہ	وبقولے سنہ ۹۸۰ ہجری

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۷	حضرت شیخ محمد قطب قلندر		۹ ذی القعدہ	۹۰ سال	جونپور	
۸	حضرت شاہ عبد السلام قلندر	۸۶۱ ہجری	۱۵ ذی القعدہ روز دوشنبہ ۹۶۰ ہجری	زائد از ۱۰۰ سال	جونپور	
۹	حضرت شاہ عبد القدوس قلندر	۹۴۲ ہجری	۱۲ شوال ۱۰۵۰ ہجری روز یکشنبہ	زائد از ۱۱۰ سال	جونپور	
۱۰	حضرت شاہ مجتبیٰ المعروف بشاہ مجا قلندر	۱۰۱۱ ہجری	۱۵ ربیع الآخر ۱۰۷۴ ہجری	۶۳ سال	لاہرپور من مضافات سیتاپور	
۱۱	حضرت شاہ فتح قلندر		۲۲ شعبان ۱۱۱۸ ہجری		قلندرپور از توابع اعظم گڑھ	
۱۲	حضرت شاہ الٰہدیا جد قلندر		۲۲ ذی الحجہ ۱۱۴۲ ہجری		لاہرپور روضہ حضرت شاہ مجا قلندر	
۱۳	حضرت شاہ باسط علی قلندر	۱۱۱۴ ہجری	۱۷ ذی الحجہ ۱۱۹۶ ہجری شنبہ	۸۲ سال	دوگڈھہ متعلقہ الٰہ آباد	
۱۴	حضرت شاہ محمد کاظم قلندر	۷ رجب المرجب ۱۱۵۸ ہجری روز دوشنبہ	۱۲ ربیع الآخر ۱۲۲۱ ہجری شب چارشنبہ	۶۳ سال	کاکوری	
۱۵	حضرت شاہ تراب علی قلندر	۱۱۸۱ ہجری	۵ جمادی الاولیٰ روز یکشنبہ ۱۲۷۵ ہجری	۹۴ سال	کاکوری	
۱۶	حضرت شاہ حیدر علی قلندر	۸ شعبان ۱۲۰۵ ہجری	۲ شوال ۱۲۸۲ ہجری شنبہ	۷۹ سال	کاکوری	
۱۷	حضرت شاہ تقی علی قلندر	۷ رجب ۱۲۱۳ ہجری	۷ رجب ۱۲۹۰ ہجری روز چارشنبہ	۷۷ سال	کاکوری	
۱۸	حضرت شاہ علی اکبر قلندر	۱۱ ربیع الاول ۱۲۴۹ ہجری	۷ رجب ۱۳۱۴ ہجری روز چارشنبہ	۶۵ سال	کاکوری	
۱۹	حضرت شاہ علی انور قلندر	۱۱ ربیع الآخر ۱۲۶۹ ہجری	۱۲ محرم ۱۳۱۳ ہجری روز شنبہ	۴۴ سال	کاکوری	

نمبر شمار	اسمائے شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
			سلسلۂ عالیۂ قادریۂ رضویۂ			
۱	حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴ شعبان وبقولے ۵ شعبان سنہ ۴ ہجری	۱۰ محرم روز شنبہ وبقولے جمعہ سنہ ۶۱ ہجری	۵۶ وبقولے ۵۷ سال	کربلائے معلی	نزد بعضے سنہ ۶۰ ہجری
۲	حضرت امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵ شعبان روز شنبہ سنہ ۳۳ ہجری وبقولے سنہ ۳۸ ہجری	۱۸ محرم سنہ ۹۴ ہجری	۵۸-۶۲-۶۱ ۵۵-۵۷ سال	جنت البقیع	نزد بعضے سنہ ۹۳ ہجری و سنہ ۹۵ ہجری
۳	حضرت امام محمد باقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳ صفر روز جمعہ سنہ ۵۷ ہجری	ماہ ربیع الاول سنہ ۱۱۳ ہجری	۵۲-۵۷-۶۰ ۵۷ سال	جنت البقیع	نزد بعضے سنہ ۱۱۴ ہجری و سنہ ۱۲۵ ہجری
۴	حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۷ ربیع الاول سنہ ۸۳ ہجری یا سنہ ۸۰ ہجری	۱۵ رجب روز دوشنبہ سنہ ۱۴۸ ہجری	۶۵-۶۸ سال	جنت البقیع	نزد بعضے ۱۲ شوال
۵	حضرت امام موسیٰ کاظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷ صفر سنہ ۱۲۸ ہجری وبقولے سنہ ۱۲۹ ہجری	۲۴ صفر سنہ ۱۸۳ ہجری	۵۴-۵۵ سال	بغداد شریف	نزد بعضے ۵ رجب وبقولے ۱۵ و سنہ ۱۸۳ ہجری
۶	حضرت امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۱ ربیع الآخر روز پنجشنبہ سنہ ۱۵۳ ہجری	۲۱ رمضان المبارک سنہ ۲۰۲ ہجری	۵۵ سال	مشہد مقدس مضافات طوس	نزد بعضے ۹ صفر سنہ ۲۰۳ ہجری
۷	حضرت خواجہ معروف کرخی رح		۲ محرم سنہ ۲۰۰ ہجری		بغداد شریف	نزد بعضے ۲۰۱ و سنہ ۱۶۵ ہجری
۸	حضرت خواجہ سری سقطی رح		۳ رمضان المبارک سنہ ۲۵۳ ہجری شنبہ		بغداد شریف	نزد بعضے ۱۲ و سلخ رجب سنہ ۲۵۰
۹	حضرت شیخ ابو القاسم جنید بغدادی رح		۲۷ رجب سنہ ۲۹۷ ہجری روز شنبہ		بغداد شریف	نزد بعضے سنہ ۲۹۸ ہجری
۱۰	حضرت شیخ ابوبکر شبلی رح	سنہ ۲۴۷ ہجری	۲۷ ذی الحجہ سنہ ۳۳۴ ہجری	۸۸ سال	بغداد شریف	نزد بعضے سنہ ۳۳۵ ہجری
۱۱	حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی					

نمبر شمار	اسمائے شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱۲	حضرت شیخ ابو الفضل عبد الواحد تمیمی		۵ جمادی الآخر سنہ ۴۲۵ ہجری		بغداد مقبرہ امام احمد ابن حنبل	نزد بعضے سنہ ۴۲۶ ہجری
۱۳	حضرت شیخ ابو الفرح یوسف طرطوسی	۳ شعبان سنہ ۳۴۷ ہجری			طرطوس	
۱۴	حضرت شیخ ابو الحسن علی ہکاری	سنہ ۴۰۹ ہجری	۱ محرم سنہ ۴۸۶ ہجری	۷۷ سال	ہکار	نزد بعضے سنہ ۴۸۰ ہجری و سنہ ۴۸۵ ہجری
۱۵	حضرت شیخ ابو سعید مبارک مخزومی		۱ محرم سنہ ۵۱۳ ہجری		بغداد شریف	نزد بعضے سنہ ۵۰۸ ہجری
۱۶	حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رض	اول شب رمضان سنہ ۴۷۰ ہجری یا سنہ ۴۷۱ ہجری	۱۱ ربیع الآخر سنہ ۵۶۱ ہجری شب شنبہ	۹۰ سال یا ۹۱ سال	بغداد شریف	نزد بعضے و ماہ مذکور ۱۷ ماہ سنہ ۵۶۲ ہجری در بغداد
۱۷	حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی	۱ ماہ رجب سنہ ۵۳۹ ہجری	غرہ محرم سنہ ۶۳۲ ہجری	۹۳ سال	بغداد شریف بیرون شہر	
۱۸	حضرت سید نور الدین مبارک غزنوی		۱۳ ربیع الآخر سنہ ۶۴۷ ہجری		دہلی جانب شرقی حوض شمسی	نزد بعضے سنہ ۶۳۲ ہجری
۱۹	حضرت سید نظام الدین غزنوی					
۲۰	حضرت سید نجم الدین غوث الدہر قلندر		بالاگذشت			
			سلسلۂ عالیہ چشتیہ قطبیہ			
۱	حضرت خواجہ حسن بصری	سنہ ۲۱ ہجری	غرہ رجب سنہ ۱۱۰ ہجری شنبہ	۸۹ سال	بصرہ	نزد بعضے ۴ محرم ۱۵ اول سنہ ۱۱۱ ہجری
۲	حضرت خواجہ عبد الواحد ابن زید رح		۲۷ صفر سنہ ۱۷۷ ہجری پنجشنبہ		بصرہ	نزد بعضے سنہ ۱۷۶ ہجری

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۳	حضرت خواجہ فضیل بن عیاض	سنہ ۱۰۱ ہجری	۳ ربیع الاول سنہ ۱۸۷ ہجری	۸۰ سال	مکہ معظمہ	نزد بعضے ۱۰ محرم
۴	حضرت خواجہ ابراہیم بن ادہم		غرہ شوال سنہ ۲۶۲ ہجری		بلخ و نزد بعضے شام	نزد بعضے ۲۶ جمادی الاولی سنہ ۱۶۱ھ و سنہ ۱۶۶ھ
۵	حضرت خواجہ حذیفۃ المرعشی		۱۴ شوال سنہ ۲۵۲ ہجری		مرعش	نزد بعضے ۲۴ شوال سنہ ۲۷۶ھ و ۲۵ شوال
۶	حضرت خواجہ ہبیرۃ البصری	سنہ ۱۶۷ ہجری	۷ شوال سنہ ۲۸۷ ہجری	۱۲۰ سال	بصرہ	نزد بعضے ۸ شوال
۷	حضرت خواجہ ممشاد علو دینوری		۱۴ محرم سنہ ۲۹۹ ہجری چہار شنبہ		دینور	نزد بعضے ۱۴ سنہ ۲۹۸ ہجری
۸	حضرت خواجہ ابو اسحق چشتی		۱۴ ربیع الآخر سنہ ۳۲۹ ہجری		عکہ	نزد بعضے سنہ ۳۲۹ ہجری
۹	حضرت خواجہ ابو احمد چشتی	۴ جمادی الآخرہ و بقولے ۲ رمضان سنہ ۲۶۰ ہجری	یکم جمادی الآخرہ سنہ ۳۵۵ھ	۹۵ سال	چشت	نزد بعضے ۱۰
۱۰	حضرت خواجہ ابو محمد چشتی	شب عاشورہ سنہ ۳۳۱ ہجری	یکم رجب سنہ ۴۲۱ ہجری	۷۰ سال	چشت	نزد بعضے ۴ ربیع الآخر بغرہ جمادی الآخرہ سنہ ۴۱۱ھ
۱۱	حضرت خواجہ ابو یوسف چشتی	سنہ ۳۷۵ ہجری	۴ ربیع الآخر سنہ ۴۵۹ ہجری	۸۴ سال	چشت	نزد بعضے ۲ رجب و ۲۶ ربیع الآخر
۱۲	حضرت خواجہ مودود چشتی	سنہ ۴۳۰ ہجری	یکم رجب سنہ ۵۲۷ ہجری	۹۷ سال	چشت	
۱۳	حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی	سنہ ۴۹۲ ہجری	۱۳ رجب سنہ ۶۱۲ ہجری	۱۲۰ سال	زندنہ توابع بخارا	نزد بعضے ۳ رجب و ۱۰
۱۴	حضرت خواجہ عثمان ہارونی	سنہ ۵۲۶ ہجری	۶ شوال سنہ ۶۱۷ ہجری	۹۱ سال	مکہ معظمہ	نزد بعضے ۱۶ و ۱۵ ماہ مذکور
۱۵	حضرت خواجہ معین الدین حسن سنجری چشتی	سنہ ۵۳۷ ہجری	۶ رجب دوشنبہ سنہ ۶۳۳ ہجری	۹۷ و بقولے ۱۰۷ سال	اجمیر شریف	نزد بعضے سنہ ۶۳۲ ہجری و سنہ ۶۳۶ ہجری
۱۶	حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی		۱۴ ربیع الاول سنہ ۶۳۴ ہجری	۵۲ و ۵۰ سال	دہلی قریب حوض شمسی	نزد بعضے سنہ ۶۳۳ ہجری
۱۷	حضرت سید خضر رومی قلندر		بالا گذشت			

سلسلۂ عالیہ سہروردیہ بعد حضرت قطب الدین بینا دل قلندر رحمہ

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	حضرت شمس الدین ٹڈھن	سنہ ۶۳۷ ہجری	سنہ ۷۴۲ ہجری	زائد از صد سال	ظفر آباد متعلقہ جونپور روضۂ مخدوم چراغ ہند	
۲	حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح سکیر		۱ محرم سنہ ۷۹۶ ہجری		″	نزد بعضے سنہ ۷۸۴ ہجری
۳	حضرت شیخ صدر الدین حاجی چراغ ہند	سنہ ۷۰۰ ہجری	۱۰ ذیقعدہ سنہ ۸۲۴ ہجری	۱۲۰ سال	ظفر آباد محلہ شیخواڑہ	نزد بعضے سنہ ۷۹۰ ہجری و سنہ ۷۹۵ھ

نمبر شمار	اسامی شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۴	حضرت شیخ رکن الدین رکن عالم ابو الفتح ملتانی	سنه ۶۴۷ ہجری روز جمعه	۹ جمادی الاولی سنه ۷۳۵ ہجری پنجشنبه	۸۸ سال	ملتان	نزد بعضے ۱۶ رجب
۵	حضرت شیخ صدر الدین عارف	شب جمعه سنه ۶۰۲ ہجری	۲۳ ذی الحجه شنبه سنه ۶۸۴ھ	[illegible] سال	ملتان	نزد بعضے سنه [illegible] ہجری
۶	حضرت خواجه بهاء الدین زکریا	شب جمعه ۲۷ رمضان المبارک سنه ۵۶۶ ہجری یا ۵۷۸ ہجری	۷ صفر سنه ۶۶۱ ہجری پنجشنبه	۱۰۰ سال یا ۸۸ سال	ملتان حصار قدیم	نزد بعضے ۱۷ صفر سنه ۶۶۱ ہجری
۷	حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی		بالا گذشت			
۸	حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی		۱۲ جمادی الاخری شب شنبه سنه ۵۶۳ ہجری		بغداد	نزد بعضے شب پنجشنبه ۱۷ رجب سنه [illegible] ہجری نزد بعضے [illegible]
۹	حضرت شیخ وجیه الدین ابو حفص سهروردی		۲۷ شعبان سه شنبه سنه ۵۶۶ ہجری		بغداد	
۱۰	حضرت شیخ محمد بن عبد الله عمویه		ماه رجب سنه ۳۷۲ ہجری			
۱۱	حضرت شیخ احمد اسود دینوری سلمی		ذی الحجه سنه ۳۶۶ ہجری		سمرقند	نزد بعضے ۴ محرم سنه ۳۶۲ ہجری
	سلسله عالیه طیفوریه بعد حضرت سید خضر رومی قلندر رح					
۱	حضرت میر جمال الدین مجرد ساوجی				مابین میان یزد و اردستان	
۲	حضرت طیفور شامی عرف ابو یزید بسطامی	سنه ۱۳۶ ہجری	۱۵ شعبان سنه ۲۶۱ ہجری جمعه	۱۲۵ سال	بسطام	نزد بعضے سنه ۲۳۴ و نزد بعضے ۱۴ شعبان ۲۶۱، ۲۶۴

سلسله ایشان از حضرت ممشاد علو دینوری و از ایشان از سید الطائفه جنید بغدادی تا آخر چنانکه در سلسله قادریه بالا گذشت ۱۲

سلسله ایشان را از حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه و از ایشان از آبائے خود چنانکه در سلسله قادریه بالا گذشت ۱۲

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ تاریخ ولادت	سنہ تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
	سلسلۂ عالیہ فردوسیہ بعد حضرت قطب الدین بنیادل قلندر رح					
۱	حضرت شیخ حسین بن معز شمس البلخی معروف نوشہ توحید	سنہ ۷۵۴ ہجری	سنہ ۸۶۹ ہجری	۱۱۵ سال	بہار	
۲	حضرت شیخ مظفر شمس البلخی		۲۷ جمادی الاولی سنہ ۷۸۸ھ		عدن	
۳	حضرت شیخ شرف الدین احمد یحییٰ منیری	ماہ شعبان ذی الحجہ سنہ ۶۶۱ ہجری	۶ شوال سنہ ۷۸۲ ہجری	۱۲۱ سال	بہار	
۴	حضرت شیخ نجیب الدین فردوسی		۱۷ جمادی الاولی سنہ ۷۳۲ ہجری		دہلی حوض شمسی	نزد بعضے ۱۳ محرم
۵	حضرت شیخ رکن الدین فردوسی		۲۵ جمادی الاولی سنہ ۷۲۴ھ		دہلی	
۶	حضرت شیخ بدرالدین سمرقندی		سنہ ۷۱۶ ہجری		سنگرل	
۷	حضرت شیخ سیف الدین باخرزی	سنہ ۵۸۶ ہجری	۲۳ شعبان سنہ ۶۵۸ھ چہار شنبہ	۷۳ سال	بخارا	
۸	حضرت شیخ نجم الدین کبریٰ		۱۰ جمادی الاولی سنہ ۶۱۸ ہجری	۷۸ / ۷۶ ، ۶۰ سال	خوارزم در خانقاہ خود	نزد بعضے شنبہ ۹ رمضان و ۲۹ ذی الحجہ
	سلسلۂ عالیہ مداریہ بعد حضرت قطب الدین بنیادل قلندر رح					
۱	حضرت حاجی بدھن					
۲	حضرت شیخ ابوالفتح سرست		سنہ ۹۴۲ ہجری			
۳	حضرت شیخ قاضن		۳ صفر سنہ ۹۲۰ ہجری		جونپور	
۴	حضرت مولانا حسام الدین سلامتی		۹ ربیع الاول سنہ ۸۴۲ ہجری		جونپور	

۱ ۸ ایشان را از حضرت ضیاء الدین ابو نجیب سہروردی تا آخر چنانکہ در سلسلہ سہروردیہ بالا گذشت ۱۲

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۵	حضرت شیخ بدیع الدین قطب المدار	سنہ ۲۴۲ ہجری بقریہ حلب یکم شوال سنہ ۲۴۲ ہجری وقت صبح روز دوشنبہ	۱۸ جمادی الاولیٰ روز پنجشنبہ ۸۳۸ سنہ ہجری	۲۲۵ سال	مکن پور از توابع قنوج	نزد بعضے ۱۷ ماہ مذکور
۶	حضرت طیفور شامی					
۷	حضرت شیخ امین الدین شامی		۱۴ صفر چہار شنبہ سنہ ۵۱۵ھ		بغداد	
۸	حضرت شیخ عبد العزیز مکی المعروف بہ عبد العزیز قلندر					
۹	حضرت امیر المومنین سیدنا ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ	۲ سال ۴ ماہ بعد از واقعہ فیل	۲۲ جمادی الآخرہ سنہ ۱۳ ہجری شب سہ شنبہ	۶۳ وبقولے ۶۵ سال	مدینہ منورہ روضہ نبوی صلی اللہ علیہ وسلم	نزد بعضے آخر روز دوشنبہ ۲۲ ماہ مذکور

سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ بعد حضرت شاہ محمد کاظم قلندر رح

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	حضرت مولوی احمدی				کرسی ضلع بارہ بنکی	
۲	حضرت سید محمد عدل المعروف بشاہ لعل سلونی		۱۱ رمضان المبارک سنہ ۱۱۹۲ ہجری		راے بریلی تکیہ شاہ علیم اللہ	
۳	حضرت سید محمد رح	سنہ ۱۰۷۲ ہجری	۲۴ ربیع الآخر دوشنبہ سنہ ۱۱۵۶ھ	۸۴ سال	راے بریلی تکیہ شاہ علیم اللہ	
۴	حضرت سید شاہ علیم اللہ رح	سنہ ۱۰۳۳ ہجری	۸ ذی الحجہ سنہ ۱۰۹۶ ہجری	۶۳ سال	راے بریلی	نزد بعضے ۹ ذی الحجہ سنہ ۱۰۸۱ھ
۵	حضرت سید آدم بنوری رح		۱۳ شوال سنہ ۱۰۵۳ ہجری		مدینہ منورہ جنت البقیع	
۶	حضرت شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی	سنہ ۹۷۱ ہجری	۲۸ صفر سنہ ۱۰۳۴ ہجری سہ شنبہ	۶۳ سال	سرہند	
۷	حضرت خواجہ باقی باللہ رح	سنہ ۹۷۲ ہجری	۲۵ جمادی الآخرہ سنہ ۱۰۱۲ھ	۴۰ سال	دہلی متصل قدم رسول	
۸	حضرت خواجہ محمد امکنگی رح	سنہ ۹۱۸ ہجری	۲۲ شعبان سنہ ۱۰۰۸ ہجری	۹۰ سال	امکنہ من مضافات سمرقند	

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۹	حضرت مولانا درویش محمد رح		۱۹ محرم سنه ۹۱۵ هجری		اسفرار	نزد بعضے سنه ۹۷۰ هجری
۱۰	حضرت مولانا محمد زاهد رح		یکم ربیع الاول سنه ۹۳۶ ھ		وخش	
۱۱	حضرت خواجه عبید الله احرار رح	ماه رمضان سنه ۸۰۶ هجری	۲۹ ربیع الاول شب شنبه سنه ۸۹۵ هجری	۹۰ سال	سمرقند	
۱۲	حضرت مولانا یعقوب چرخی رح		۵ صفر سنه ۸۵۱ هجری		هلغتو من مضافات حصار	
۱۳	حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رح	محرم سنه ۷۱۸ هجری وبقولے سنه ۷۲۸ هجری	۳ ربیع الاول شب دوشنبه سنه ۷۹۱ هجری	۷۳ سال وبقولے ۶۳	قصر عارفان من مضافات بخارا	
۱۴	حضرت سید امیر کلال رح		۸ جمادی الاولی پنجشنبه سنه ۷۷۲ ھ		سوخار من مضافات بخارا	نزد بعضے ۸ جمادی الاخره ۱۶ – ۱۵ و –
۱۵	حضرت خواجه محمد بابا سماسی رح		۱۰ جمادی الاخره سنه ۷۵۵ هجری		سماس من مضافات بخارا	
۱۶	حضرت خواجه عزیزان علی رامیتنی	سنه ۵۹۱ هجری	۲۸ رمضان المبارک سنه ۷۱۵ هجری	۱۳۰ سال	خوارزم	نزد بعضے ۲۸ ذیقعده سنه ۷۲۱ هجری و سنه ۷۱۵ هجری
۱۷	حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی		۱۷ ربیع الاول سنه ۷۱۵ هجری		بخارا	نزد بعضے سنه ۷۱۷ هجری
۱۸	حضرت خواجه عارف ریوگری رح		یکم شوال سنه ۷۱۵ هجری روز شنبه		ریوگر	
۱۹	حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رح		۱۲ ربیع الاول سنه ۵۷۵ ھ دوشنبه		غجدوان	
۲۰	حضرت خواجه یوسف همدانی رح	سنه ۴۴۰ هجری	۲۷ رجب سنه ۵۳۵ ھ	۹۵ سال	مرو	نزد بعضے غره صفر
۲۱	حضرت خواجه ابو علی فارمدی رح	سنه ۴۳۴ هجری	۴ ربیع الاول سنه ۴۷۷ ھ	۴۳ سال	طوس	
۲۲	حضرت خواجه ابو الحسن خرقانی رح	سنه ۳۵۲ هجری	۱۰ محرم سنه ۴۲۵ هجری	۷۳ سال	خرقان	نزد بعضے ۱۵ رمضان سنه ۴۲۴ هجری
۲۳	حضرت شیخ ابو یزید بسطامی رح		بالا گذشت			
۲۴	حضرت امام جعفر صادق رض		بالا گذشت			
۲۵	حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رض	سنه ۳۰ هجری	۲۴ جمادی الاولی سنه ۱۰۷ هجری	۷۰ وبقولے ۷۲ نزد بعضے متجاوز از صد سال	مدینه منوره	نزد بعضے سنه ۱۰۱ هجری یا ۱۰۲ هجری و سنه ۱۰۶ هجری یا ۱۱۲ هجری

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۳۶	حضرت سلمان فارسی رح		۱۰ رجب ۳۳ سنه ہجری	۱۵۰ و از بقولے ۲۵۰، ۳۵۰	مدائن	نزد بعضے ۷ جمادی الآخره ۳۶ سنه ہجری
۲۷	حضرت امیر المؤمنین سیدنا ابی بکر الصدیق رضی الله تعالیٰ عنه		بالا گذشت			

جدول دیگر مشتمل بر سنین ولادت و وفات و مدت عمر و مدفن حضرات قلندران عظام که اسمای گرامی شان درین کتاب بتتمه ضمناً آمده اند

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۱	حضرت شاه بوعلی قلندر رح		۱۲ رمضان پنجشنبه ۷۲۴ھ		پانی پت	
۲	حضرت شاه نصیر الحق قلندر رح		۲۵ جمادی الاولیٰ ۹۱۲ھ و از بقولے ۱۰۱۵ سنه ہجری		نسیگو ضلع جونپور	خلفاء حضرت شاه نظام الدین نارنولی
۳	حضرت شاه نور الحق قلندر رح		۲۲ صفر ۹۶۳ سنه ہجری		سشر هرپور	
۴	حضرت شاه عبد الرحمن جانباز قلندر رح	۸۶۱ سنه ہجری	۱۳ ذی الحجه ۹۷۶ سنه ہجری	تقریباً ۱۱۵ سال	لاہرپور من مضافات سیتاپور	خلفاء حضرت شاه عبد السلام قلندر ...
۵	حضرت شاه محمود قلندر رح		۱۱ شعبان ۹۸۶ سنه ہجری		لکھنؤ بنگالی باغ	
۶	حضرت شاه محمد باه قلندر رح	۱۰۲۰ سنه ہجری	۲۶ رمضان دوشنبه ۱۱۳۲ھ	تقریباً ۱۱۲ سال	برگانوں متعلق الہ آباد	
۷	حضرت شاه یوسف قلندر رح		۱۳ ذالقعده چهارشنبه ۱۱۰۶ھ		امیٹھی ضلع لکھنؤ	خلفاء حضرت شاه محب الله المعروف بشاه مینا قلندر الہ آبادی
۸	حضرت شاه ابو نجیب قلندر رح		۲۸ جمادی الآخره و از بقولے ۲۶ ذیقعده		امیٹھی ضلع لکھنؤ	
۹	حضرت قاضی محمد مینا قلندر رح	۱۰۳۳ سنه ہجری	۱۴ ربیع الآخر روز یکشنبه ۱۱۲۹ سنه ہجری	تقریباً ۹۶ سال	موہنه ضلع لکھنؤ	
۱۰	حضرت قاضی محمد تقی قلندر رح	۱۰۲۲ سنه ہجری	۷ ذی الحجه دوشنبه ۱۱۲۶ھ	تقریباً ۱۰۴ سال	موہنه ضلع لکھنؤ	

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۱۱	حضرت شاہ چھٹن قلندر رح		سنہ ۱۱۴۲ ہجری		قلندرپور از توابع اعظم گڑھ	خلیفہ حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ
۱۲	حضرت شاہ بہار بیگ قلندر رح		۷ رمضان المبارک		″	خلف رشید حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ
۱۳	حضرت سید محمد وصل عرف شاہنشاہ قلندر رح	•	۳۰ ذی الحجہ روز پنجشنبہ سنہ ۱۱۶۵ ہجری		دیگدہ متعلقہ الہ آباد	برادر خرد و خلیفہ حضرت شاہ باسط علی قلندر رح
۱۴	حضرت شاہ عبد الرحمن قلندر ثانی رح		۲۵ محرم سنہ ۱۱۹۹ ہجری		لاہرپور	خلف و خلیفہ حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر قدس سرہ
۱۵	حضرت شاہ مسعود علی قلندر رح	۲۴ محرم روز یکشنبہ سنہ ۱۱۶۵ ہجری	۲۵ جمادی الاولیٰ روز دوشنبہ سنہ ۱۲۲۱ ہجری	۵۶ سال	دیگدہ	خلف و خلیفہ حضرت شاہ باسط علی قلندر و بیعت و خرقہ حضرت شاہ تراب علی قلندر کاکوروی
۱۶	حضرت شاہ عبد اللہ قلندر رح		۱۷ ذیقعدہ سنہ ۱۲۲۵ ہجری		لاہرپور	از ایشان اجازت و خلافت سلاسل بحضرت شاہ تراب علی قلندر رح رسیدہ
۱۷	حضرت شاہ خدا بخش قلندر رح		۱۹ ربیع الاول سنہ ۱۲۴۷ ہجری		دیگدہ در روضہ والد ماجد خود	خلف صغیر و خلیفہ حضرت شاہ باسط علی قلندر از ایشان نیز اجازت و خلافت سلاسل بحضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ رسیدہ
۱۸	حضرت شاہ بخشش علی قلندر رح		۱۱ شوال سنہ ۱۲۶۸ ہجری		بڑگانون	خلف و خلیفہ حضرت شاہ خدا بخش قلندر رح
۱۹	حضرت شاہ علی مظہر قلندر رح	سنہ ۱۱۹۰ ہجری	۲۰ رجب چہارشنبہ سنہ ۱۲۶۹ ہجری	تقریباً ۷۹ سال	بڑگانون	ایشان بیعت و اجازت و خلافت حضرت شاہ حیدر علی قلندر کاکوروی بودند
۲۰	حضرت شاہ سلطان مہدی قلندر رح		۱۲ جمادی الآخرہ		لاہرپور	
۲۱	حضرت شاہ علاء الدین عرف شاہ غلام حضرت قلندر رح		۱۵ جمادی الآخرہ	۲۵ سال	لاہرپور	
۲۲	حضرت شاہ میر محمد قلندر رح	۵ رجب المرجب سنہ ۱۱۶۲ ہجری	۸ جمادی الاولیٰ دوشنبہ سنہ ۱۲۴۲ ہجری	تقریباً ۸۰ سال	کاکوری تکیہ شریف اندرون روضہ حضرت شاہ محمد کاظم قلندر	برادر خرد و خلیفہ حضرت شاہ محمد کاظم قلندر کاکوروی بودند
۲۳	حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندر رح	سنہ ۱۱۸۵ ہجری	۲۵ رجب روز جمعہ سنہ ۱۲۲۶ ہجری	۴۱ سال	″	ایشان خلف رشید و خلیفہ حضرت شاہ محمد کاظم قلندر کاکوروی بودند

کیفیت	مدفن	مدت عمر	سنه و تاریخ وفات	سنه و تاریخ ولادت	اسمای شریفه	نمبر شمار
ایشان خلیفهٔ حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر کاکوروی بودند	لاهرپور	تقریباً ۶۲ سال	۱۹ شعبان شنبه سنه ۱۲[illegible] هجری	غرهٔ محرم الحرام سنه ۱۲[illegible] هجری	حضرت شاه رکن الدین قلندر رح	۲۴
	لاهرپور	۴۹ سال	۱۲ شعبان روز چارشنبه سنه ۱۳[illegible] هجری	۹ شعبان سنه ۱۲[illegible] هجری	حضرت شاه محمد اسمعیل قلندر رح	۲۵

بسم الله الرحمن الرحیم

تقریظ از تازه افاضات جامع الکمالات مولانا محمد فرید الدین خان صاحب محدث کاکوروی

الحمد لله ذی الفضل والجود والکرم والصلوة والسلام علی من ارسله لهدایة الصراط المستقیم الاقوم وشرفنا بسبب بخطاب خیر الامم وعلی آله وصحبه الذین نصروا دینه وبذلوا اموالهم وانفسهم بنصره بالوجه الاتم الاکمل بالبرهان الاقوم اما بعد می گوید فقیر حقیر معتصم بحبل خدای متین ابو مسلم محمد فرید الدین خادم حجاج وعلما و دیندار کثرهم الله تعالی وغفر له علوی حنفی قادری ماتریدی پسر حاجی حرمین شریفین قدوهٔ علمای متبحرین مولانا مولوی ابو الفرید محمد مسیح الدین علیخان بهادر طاب ثراه وجعل الجنة مثواه که بر ضمیر مرآة نظیر روشن دلان صبیح نفس واضح باد که این سطور چندیست در وصف کتاب مستطاب فصاحت مآب وسلامت آیات محتوی بر فوز و فلاح مسمی به تصلح عن ذکر اهل الصلاح که بگلشن پردازی طبع بهار پیرای نادره کار و به نیرنگ سازی خامهٔ جادو طراز سحر نگار اریکه آرای معانی و بیان زیب ده سجادهٔ فقر مقبلان بارگاه سبحان حافظ کلام قدیم شاه علی انور قلندر رح صاحب سجادهٔ مرشدی و مولائی قدوة الکاملین زبدة العارفین حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره الاطهر که بزبان سابق بحیز تصنیف آمده بمعرض طبع در آورده بودند فاما چون غیر فلاحت کار پردازان مطبع از کسوت صحت

عاری بود بدین وجه جناب مصنف ممدوح آن را بجیز اشتهار نیاوردند در نیولا بموجب قول عرب الولد سر لابیه
صاحبزادهٔ عالی قدر کیخسرو بارگاه علم وفن مهر نورانی چهر سپهر کمال بدر بلند قدر اوج بی زوال کشاف
مشکلات حقائق و معارف شادکن ارواح آبا و اجداد عالی مقدار مفتاح مغلقات دقائق منبع مآثر
عز و شرف مطلع خورشید من عرف نفسه فقد عرف ربه **شاه حبیب حیدر** سلمه
سلمه الله تعالی خالق القوی والقدر و زاد علمه واستقام علی المنهج الارشد الاظهر تصحیح کتاب موصوف
پرداخته و بسیاری از فوائد و عوائد فیض بلے کم ترك الاوائل للاواخر اشیاء مهمه بازدیاد مضامین
فیض آگین جهد بلیغ فرموده حقا که اکنون کتاب مشارٌ الیه قابل انتفاع هر خاص و عام گردیده بخصوص
متوسلان سلسلهٔ عالیه کاظمیه را جانی تازه و فرحتی بی اندازه بخشیده حالا ختم کلام می نمایم و برین
اشعار دعائیه طرح سکوت بر زبان می رانم ؎

خرد باد دولت او همنشین باد
همه دلها از و باشند خرم
بود شامش چو صبح وعدهٔ یار
جهان از و گشته چون خورشید پر نور

بدل باری مبادا از آسایش
مبادا یکسر مو دردش غم
مبادش هرگز اندوهی ز گردون
ز جانش یا دیار بی چشم بد دور

معین بخت او چرخ برین باد
بود روشن تر از خورشید جانش
شبش مانند روز وصل دلدار
دل خصمش بود دائم پر از خون

اللهم امین بجاه محمد سید المرسلین صلی الله علیه وسلم کلما ذکرك و ذکره الذاکرون وغفل عن ذکرك و ذکره الغافلون

بسم الله الرحمن الرحیم

تقریظ از اخی و اعزی مولوی حافظ محمد اکرام علی کاکوروی سلمه الله القوی

لسان ناطقه که ترجمان جنان ست لال ـ و جنان راسخه که میزان لسان ست بے مقال ـ در عوارف
ذات بے همالی و معارف صفات بے مثالی که مقدس ست از ادراک عقول و افهام ـ و منزه از شوائب
نقص و لواحق اجسام ـ انحصار نعمای جلیله و احصار عطایای جزیله او فزون ست از اندازهٔ وهم
و خیال ـ و بیرون از احاطهٔ قیل و قال ـ شیره جزئی را چه پایه و فکر بشری را چه پایه که در جاه تنزیه و تقدیس او قدم زند

و به راه تصوفش قدم نهد که خود سراسیمگی و سرگشتگی نقد حال دارد اگر خیال آسمان سیر پا ندارد عروج او سوی
معارج حمدش هزار سال تردد بیجا نماید چهره به انفعال و عجز شوید تا به رسائی ادراک نا هیئتش چه رسد و اگر فکر
فلک پیما بقصد طی یک نکته از پایه نردبان حقیقتش عمری بصعود گراید هنوز زیر پایه خجلت نارسائی خود
باشد پا بدریافت کنهش چه کشند فی الجمله گفتگوی اینجا لب بهم بستن است و معرفت اینجا بیخبر از خود
نشستن آثار قدرتش بر هر سو پیدا عیان و انوار حکمتش بر هر منشار نمایان ذرات صحرای گیهان دعوهٔ توحید
کنند و قطرات دریای جهان نغمهٔ تفرید سرایند

چشم اگر بینا شود هر سو جمال یار هست
گوش اگر شنوا شود در هر سخن اسرار هست

و درود سعادت ورود بر آن زیب فزیب که نمود
نمود ناسوت است و وجود وی وجود ملکوت جمالش آئینهٔ جمال لایزالی و جلالش نمونهٔ جلال ذو الجلالی
صراطش شمع صراط ربانی و بساطش بساط بزم نورانی مخاطب بخطاب انک لعلی خلق عظیم ملقب
بالقاب بالمؤمنین رؤف رحیم مصباح طارم منهاج عابدین باعث آفرینش عالم و علت پیدائش بنی آدم

بی نشانی که از نام و نشان می طلبی
بنگری آئینهٔ حسن رسول عربی

صلی الله تعالی علیه و سلم ما قام السماء علی العالم و بر آل و اصحاب اخیار که صدر آرای انجمن شریعت
و طریقت اند و رونق افزای بزم معرفت و حقیقت اتباع آنان مطلوب طالبین است و اقتدای آنها
سیر عارفین اما بعد می گوید عزلت گزین گوشهٔ گمنامی و سرگشتهٔ وادی ناکامی معترف بعجز و قصور و نادانی
امیدوار رحمت یزدانی [illegible] اکرام علی تجاوز الله عن ذنوبه الخفی والجلی که تذکار اولیاء اخیار و اذکار
صلحای ابرار رافع کدورات خواطر و خواطر است و دافع خطرات صغائر و کبائر محلل مشکلات مسائل و حادی
مقتدی قلوب عارفین مصفی ارواح سالکین انیس اغطین مونس ذاکرین موجب حصول برکت باعث
نزول رحمت و نعم ما قیل عند ذکر الصالحین تتنزل الرحمة و از همین است که اخلاف نامی و اسلاف گرامی
[illegible] و بیانات فیض مختصات در خوارق عظیمه و بوارق کریمه سالکان طریقهٔ الهیه و عارفان [illegible]
[illegible] و آن مراد مریدین را از کلهای بوقلمون ان نا نوشتند و کاملان [illegible]
[illegible] حالات عجیبه و [illegible] واقعات غریبه [illegible]

کامل النصاب مفید ہر شیخ و شاب مایۂ ارتیاح نسخۂ انشراح اعنی انتصاح عن فکر اہل الصلاح
شانے عجیب و بیانے غریب از حرف حرفش لا جواب و لفظ لفظش انتخاب عنوان نفیس از دو بیان
سلیس صفحۂ وی عارض جمال خوبرویان و نقطہ وی خال رخ مہ جبینان غواصان بحر معرفت را دلیل
و خواصان نکات حقیقت را سبیل دردمندان الم عشقیہ را دوا و مریضان حب الہیہ را شفا آنی گوہر آبدار
حسن معانی بلکہ صدف دُر دریاے ہمہ دانی قلزم معانی را سفینہ و جواہر مضامین را گنجینہ است چرا
نباشد کہ از تالیف لطیف و تصنیف شریف سلطان عرفا تلوین برہان کملا تمکین منبع ازہار یکتائی
مطلع انوار کبریائی واقف حقائق علوم کاشف دقائق علم و معلوم مروج قانون شریعت مصطفویہ محی
مراسم طریقت مرتضویہ آفتاب آسمان ولایت ماہتاب زمان ہدایت معدن اسرار الہی مخزن تجلیات
نامتناہی جامع ملکات انسیہ حاوی کمالات قدسیہ محور اصحاب علم و عمل مرکز ارباب ملل و نحل
جنید زمان شبلی آوان امام ہمام مقتداے انام سالک مسالک ارشاد ہادی مراحل فیض و رشاد
ملجاے غریبان ماواے بیکسان مرشدی و استادی سیدی و سندی شیخی و مولائی محب ساقی کوثر
محبوب داور حضرت مولانا حافظ شاہ **علی انور** قلندر نوّر اللہ تربتہ بانوار الازہر و افاض علینا فیضانہ
الاطہر بعون ملک العلام درین ایام فیض التیام آن کتاب مستطاب بار دیگر از تصحیح و تنقیح کلک براعت
سلک عالم اجل فاضل اکمل جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول خلاصۂ دودمان کاظمیہ
نقاوۂ خاندان باسطیہ شمس تجلاے حیدری بدر سیماے انوری نکتہ شناس شریعت اسرار دان طریقت
مطرح فیوض فیاض اکبر سیدی و استادی اخی المعظم مولوی **شاہ حبیب حیدر** بسط اللہ تعالی
ظلال رافتہ الانور بکمال حسن خوبی و خوش اسلوبی باضافۂ مضامین ضروریہ بطور تتمہ و ضمیمہ آراستہ
و پیراستہ گشتہ سرمۂ دیدۂ اہل عرفان و راحت بخش دل ارباب ایقان شد و بہ حسن کارپردازی اہل مطبع سبحانی
رونقے تازہ و زینتے بے اندازہ یافت کہ ع
ز فرق تا بقدم ہر کجا نظر فگنی
کرشمہ دامن دل میکشد کہ جا اینجاست
یارب تا قطرہ افشانی کلک گہربار سحاب جدول کش بیاض
روضۂ امکان ست سبزۂ جان بخش معانی این کتاب بچشم نظارگیان حدیقۂ سخندانی و معنی بیان

گلکدهٔ صحت انق بیان جلوه فروز باد قطعهٔ تاریخیه ؎ ۔ مقتدای با کرامت انتساب
کرد تصنیف کتاب مستطاب ۔ گشته از روی بلاغت لاجواب ۔ تذکرهٔ تاریخ طبع این کتاب
۲۷ ۱۳ ھ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تقریظ از برادر عزیز مولوی محمد تقی حیدر سلمہ اللہ تعالی خالق القوی ولد رشید حضرت مصنف

آب و رنگ گلستان سخن گستری بہ آبیاری ستایش نیایش حضرت احدیت و واحدیت ست جل جلالہ کہ در عین وحدت مائل بکثرت ست و در عین کثرت قائم بوحدت بے مثلی کہ مثالی ندارد و از ہر مثال سر بر آرد بے مکانے کہ مکانے ندارد و بہر مکان جلوہ گری فرماید با وجود خفا در ہر مظہر عیان ست و با وجود ظہور راز دیدهٔ مردم نہان کریمے کہ اسم شریفش باعث تسکین قلوب عارفان و کاملان ست و رحیمے کہ ذکر جمیلش راحت دلہای طالبان و واصلان حکیمے کہ شمع زبان اینو بیان روشن فرمود و علیمے کہ ہزاران دقائق معانی را در پردهٔ الفاظ ودیعت نمود خالق صباح و رواح خود ممدوح و خود مداح و زینت بزم نکتہ پروری بدستیاری نعت حبیبے ست کہ جلبش سبب ظہور ہر بود و نابود گشت و لو دش علت بودن ہر موجود و مشہود وجود با جود ے کہ نقطهٔ دائرهٔ شہود ست و موجودات عالم را مقصود خاک درش کحل البصر لاہوتیان و خاشاک رہش سر افراز ناسوتیان نقش قدوم میمنت لزومش سجده گاه انس و جان و نعلین پای مبارکش تاج سر کروبیان و عرشیان کونین لمعہ الیست از برق نور او و دارین شمہ الیست از نور ظہور او نقطهٔ نبوت عنصر فتوت سرور انبیا سالار اصفیا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم ؎

خواجهٔ کونین رسول امین ۔ خاک درش سرمهٔ چشم یقین +

و آل اطہار و صحاب اخیارش کہ نجوم ہدایت و سر چشمهٔ علوم بدایت و نہایت اند عارفان حقیقت اند و کاملان طریقت متابعت آنہا وسیلهٔ نجات ازلی و موافقت آنہا ذریعهٔ حیات ابدی مقتدای انام اتقیای کرام علیہم السلام الی یوم القیام

اما بعد از انجا که تذکرهٔ علمای ابرار و صلحای اخیار موجب سعادت و باعث خیر و برکت ست و از همین
جاست که حضرات اہل تحقیق و تدقیق مکتوبات و ملفوظات حضرات صوفیهٔ کرام و علمای عظام تصنیف
فرموده بار منت بر خلق نهاده اند که هر یک بروش خود خوب ست و نزد صاحبدلان و طالبان مرغوب از انجمله
کتاب مستطاب نقاوت انصاب که بنظر ارباب بصیرت مشاهدهٔ انوار الهی را توتیای حقیقت نما و قلوب
مکاشفه یاد حدائق را سویدای معرفت افزا ذریعهٔ فلاح و نجاح اعنی **انتصاح عن ذکر اهل الصلاح**
مصنفهٔ قطب سپهر ولایت ماه برج هدایت مخزن نقود کمالات معدن جواهر حسنات شمع شبستان تحقیق
مربع نشین بزم تدقیق مهبط انوار ربانی مظهر اسرار قرآنی غواص بحر حقیقت در یتیم دریای شریعت
صدر نشین شریعت مصطفویه رأس و رئیس طریقهٔ مرتضویه حسنة من حسنات سید المرسلین معجزة من
معجزات خاتم النبیین ثانی شیخ اکبر حضرت مولانا حافظ **شاه علی انور** قلندر قدس الله سره الاطهر ؎
بظاهر شمردش بخلق خدا ٭ بباطن ز رنگ دوئی هم جدا ٭ بوحدت گرائیده شد آنچنان
حجاب دوئی رفته از درمیان ٭ الحق کتابی ست که بیان روشنش تجلی افروز دلهای حقیقت آگاه
است و گم گشتگان منازل طریقت را چراغ هدایت بر راه نسخهٔ شفابخش امراض روحانی و شمع ظلمتکدهٔ
جهل و نادانی هر نقطه اش مردمک دیدهٔ اولوا الابصار و هر لفظش برق معنی گوهر نثار ؎
حروفش چهره آرای گلستان ٭ سطورش و تمای سنبلستان ٭ سوادش چون سواد کاکل حور
بیاضش چون بیاض صبح پرنور ٭ چهره کشای ملاحت لیلای سخن در کسوت عبارتش آمادهٔ شوخیهای
دلربائی ست و رنگ افروزی صباحت عذرای معنی از آئینهٔ بیانش در انداز رونمائی گلیست که در دست
رائحه طالبان حقیقت بوید و بلبلی که از گلزار معرفت سخن گوید بوی گل محمل نزاکتهای خیالش کشیده
و صوت بلبل در جلو فصاحت بیانش دویده دیده وران دانند که بوی مشک انتظار تعریف عطار نمی کشد
و ستائش سخن خوب چشم بر جنبش لب قائل نمی دوزد آن مشک چه مشک ست که تا عطار بر زبان
نیارد از دکان خمول بیرون نتواند شتافت و آن سخن چه سخن که تا صدای از گلو دعوی بلند نگردد در صفحهٔ
گوشها بار نتواند یافت ؎ بسوگند گفتن که زر مغربی ست ٭ چه حاجت محک خود بگوید که چیست

لہذا دیدن و شنیدن را افسردہ کہ الحال آن کتاب مستطاب دوبارہ بتصحیح کافی و توضیح شافی تا ماہ فروزندہ آسمان بلند اختری و اوج سرکشیدہ دریاے والاگوہری نور حدیقہ مصطفوی نور حدقہ مرتضوی نوباوہ بوستان کاظمی زیب وسادہ باسطی اُستاذنا المعظم واخونا المکرم حضرت مولوی شاہ حبیب حیدر قلندر لازالت شموس فیوضہم بالمع الشمس والقمر مع اضافہ حالات بعض بزرگان کہ در ضمیمہ و تتمہ مندرج ست طبع شدہ نظارگی بخش چشم نظارگیان و تازگی بخش قلوب عرفانیان گشت یارب انوار فیض این کتاب مستطاب کاشانہ افروز قلوب ہر شیخ و شاب و روشنی بخش دیدہ وران حقیقت آب طریقت انتساب بادا الی یوم التناد بحق النون والصاد فقط

وانا العبد الاحقر المفتقر الی رحمۃ ربہ الاوفر محمد تقی الشہیر بالحیدر غفر اللہ العلی الاکبر

قطعات تواریخ طبع اولی انتصاح عن ذکر اہل الصلاح

قطعۂ تاریخ چکیدۂ کلک جواہر سلک فصیح اللسان بلیغ البیان جناب مولوی محمد قاسم صاحب مغفور ساکن کاکوری

شدہ مطبوع کتابے خوشتر — از تصانیف جناب ذیشان
خضر سرچشمۂ یزدان طلبی — مرحبا ہادیِ راہ ایمان
حافظ و صوفی و مرتاض و ولی — قبلۂ اہل صفا شاہ زمان
بے سر و جد بگفتم تاریخ — رہبر راہ خدائے دو جہان
۱۲۹۴ھ

دیگر از مورخ بے عدیل سخن سنج عدیم البدیل مولوی قاضی منظور الدین صاحب سرور سلمہ اللہ الاکبر ساکن کاکوری

ہوا طبع جو نسخۂ انتصاح — نشان دار تسہیل تدقیق ہے
لکھا سال تاریخ سرور نے یہ — کہ اسمائے شجرہ کی تحقیق ہے
۱۲۹۴ھ

نچ طبع ثانی انتصاح عن ذکر اہل الصلاح

قافلہ سالار دقیقہ سنجان گرامی نص شناس خامہ کامل

محمد حبیب علی صاحب وکیل اٹاوہ ساکن کاکوری

اسم پاکش حبیب حیدر دان	مردان
نور عرفان در وست جلوہ کنان	خصال
یادگار جناب والد شان	صلاح
کزاب وجد خویش داد نشان	افزا حال
تا رسد فیضہا بخلق عیان	سبع
ہمہ عالم بود ثنا یش خوان	دہ مشاکر

ل طبعش حبیب علوی گفت

ص گلدستہ اولیاے جہان ۱۳۲۷ھ

دیگر از جناب ممدوح

دان گرامی پور اسلاف نکو	ہ ذات
لیس فی الدنیا نظیر مثل او	سیدی
بار دیگر داد تازہ رنگ و بو	صاح
طبع ثانی ہست نقشے خوب از و	اولین

سال عیسوی گفتم حبیب

مد تکمل انتصاح از فضل او ۱۹۰۹ء

قطعہ تاریخ از نغمہ سرائی بلبل شاخسار شیوا زبانی طوطی شکرستان شیرین بیانی صاحب فکر سلیم مولوی شاہ عصیم الدین صاحب عصیم

شد طبع با دیگر چون انتصاح مرشد — تاریخ او عصیما از غور و فکر می جو
قلب عدو بدر کن از سینہ یکینہ — باغ جناب انور آباد باد می گو
۱۳۲۷ھ

دیگر

ہاتف غیب نے کہا از طبع — ہو سن انتصاح گر مطلوب
لکھ دے سال عائیہ بے جد — نسخہ انتصاح ہو محبوب
۱۳۲۷ھ

دیگر

ایضاح سب کے ساتھ عصیما پھر — چھپتی جو کتاب مختصر ہی
تاریخ زر و سیے دانش اب — لکھ فیض دل تامند رہی
۱۳۲۷ھ

قطعہ تاریخ از حافظ علی حیدر سلمہ خلف اصغر حضرت مصنف لہ

صحت ہوئی انتصاح کی خوب — ایضاح لکھی بہت خوش اسلوب
چھپ کر ہوئی جب کتاب طیار — دل کو ہوا سال طبع مطلوب
بولا یہ فرشتہ سنا دی — کیا عمدہ کتاب سب کو مرغوب
۱۹۰۹ع

قطعہ تاریخ از ناظم بے مثال نباض با کمال شیرازہ بند فرہنگ نقش بدیع وطرز نوی جناب مولوی حکیم محمد وصی علی صاحب ساکن کاکوری

بحمد اللہ ز فیض شاہ حیدر — حبیب حیدر پاکیزہ پیکر
محدث عالم و صوفی مسلسل — بجائے شاہ کاظم شیخ اکبر

نقیبے خوش سیر پاکیزہ پیکر / تقی سید تراب آسا قلندر
چہ خوش تصحیح و تطبیق کتابت / نمودہ در کتاب شاہ انور
کہ بودہ انتصاح اسمش گرامی / پی حالات پیران قلندر
بسعی جد و جہد بے نہایت / ز پور شاہ مولانائے انور
ہمہ احوال پیران سلاسل / درآورد انتصاح شاہ انور
اضافہ ہم شد احوال اب و جد / شد انور شہر اکثر قلندر
مکرر طبع شد از صحت خوب / شدہ این نسخہ پاکیزہ منظر
وصی بودم برائے فکر تاریخ / چنین گفتم ز فیض شاہ انور
پی تاریخ طبعش گوہر و دی / کتاب نادر و قند مکرر
۲۹ / ۴۲۳ ۲۵۵ ۱۲۰ ۶۰ ۲

دیگر

دوش دیدم رسالۂ مقبول / مشعر حال اولیائے فحول
مخزن فیض و ہم ہدایت و رشد / حاوی جملہ از فروع و اصول
یادگار شہ علی انور / ذکر اہل صلاح و اہل قبول
خلف اکبر و حبیب پاک / آئینہ دار بزم حسن قبول
شاہ ذیجاہ و سید علوی / عاملے در فقہ حدیث و اصول
دستاد دست احمد مرسل / یا کہ سیفے بکافران مسلول
یا کہ شمعے ست در لگن تابان / یا طلائی ست در سبو محلول
از عطایائے غوث جیلانی / ہست تازہ ثمر بدست قبول
گل گلزار بوستان تراب / یا کہ روشن چراغ ابن رسول
قرۃ العین انور و اکبر / نونہال ز گلستان بتول
فاضل و عاقل و ستودہ صفات / ہادی خلق از ظلوم و جہول

عارف و کامل و مکمل دین
عالم و حاوی فروع اصول

زیب سجادهٔ شہ کاظم
حبذا نائب خدا و رسول

توشهٔ طبع نائیش آورد
بعد تصحیح و بعد رد و قبول

گو پئ طبع انتصاح وصی
ذکر اہلِ صلاح اہل عقول

۱۲۷۵ھ

قطعهٔ تاریخ از ریختهٔ خامهٔ سحر آہنگ حلی بند شاہد دانش و فرہنگ وحید فن فرید زمن جناب مولوی رضی علی صاحب اخگر کاکوروی

قبلهٔ کعبهٔ آستان صدر نشین لامکان
نامش علیؑ انور و جان قلندری بگو

جز مصنفات او نسخهٔ انتصاح نام
نامهٔ اہل معرفت سرّ پیمبری بگو

جمع شدست اندرو ذکر خدا رسیدگان
جام جہان نما بگو ساغر احمری بگو

آنکه بگویمش جہان شاہ حبیب حیدرست
پیر و جوان بگلّه تاج قلندری بگو

حسن و جمال سیرتش سرمه کش بصیرتست
خضر رهِ طریقت و اختر رہبری بگو

آنکه سمی ست یا نبی آنکه سمی ست با علے
تازه نہال نورس گلشن اکبری بگو

روح روان مرشدان جان و دل قلندران
صورت و سیرتش ببین ظل پیمبری بگو

ہست ز آل مصطفےٰ چشم و چراغ مرتضےٰ
گوہر تاج سروری طرهٔ افسری بگو

نشهٔ ساغرش کنون از من و ما نجات داد
دُردِ مئی عنایتش بادهٔ اطہری بگو

دامن کوه و ہم کلیم در ید موسوی ببین
در بر طور و ہم قبس جلوهٔ اخگری بگو

عرض ز حال پر ملال شد بامید مرحمت
جان و دل ست چاره خواه رحمت داوری بگو

اخگر آتش فراق تیز مشو به پیش شاه
بہر کتاب مستطاب مطلب برتری بگو

بار دگر چو طبع شد رونق تازه باز یافت
شاه حبیب حیدرم کرد چه یاوری بگو

شد باضافهٔ جدید بلفظ صحتش
جلوهٔ نو عروس یافت نازش دلبری بگو

طبع شده است خوش خط و صاف و صحیح و خوبتر — هر ورق کتاب را حور بگو پری بگو

فکر بسال طبع او بود که ناگهان رضی — گفت ملک که نام او نغمهٔ حیدری بگو

قطعهٔ تاریخ از چمن طراز بهارستان سخنوری آبیار بوستان معنی پروری جناب مولوی شریف الدین صاحب متخلص بہ شریف کاکوروی

گر ترا یک دم حضور اولیاست — در حقیقت همنشینی با خداست

جلوه گر شد حق میان آب و گل — داند آنکس کو ازین رمز آشناست

جلوهٔ وحدت میان کثرت ست — آفتابے در هزار آئینه هاست

هر کسے کو مست جام عشق شد — هر دم او را صد فنا و صد بقاست

ساعتے نبود جدا از اصل خویش — در خودی و بیخودی او با خداست

فانی از خود گشته و باقی بحق — جز و شان کل گشت و کل الکل خداست

گرچه اندر خاک باشد جسم شان — تا ابد حاصل حیات جانهاست

از خودی بگذشتن و بیخود شدن — این خیال صوفیان باصفاست

ذکر شان باشد سفر اندر وطن — ذکر شان از ذکر جان و تن جداست

فکر حق باشد میان اهل دل — فرق دانستن میانش ناروا است

خوش بذکر و فکر این مردان حق — مولوی معنوی نغمه سرا است

این خیالات که دام اولیاست — عکس مهرویان بستان خدا است

گر میسر نایدت صحبت ترا — حاصل از ملفوظ شان هم فیضهاست

پاک مشرب صوفی صافی منش — قطب الارشاد و رئیس الاولیاست

قبلهٔ جان کعبهٔ هر دو جهان — سرگروه اصفیا و اتقیاست

نام پاک او علی الانور ست — چون علی انور به نور مصطفی ست

داشت تصنیفی بنام اِصلاح　　یادگر خوشتر از پیران ماست
گرچه بُد مطبوع هر پیر و جوان　　لیک چون نقص کتابت جابجاست
لاجرم واجب شده تصحیح او　　خدمتِ پیران بجان و دل رواست
آن حبیب حیدرِ الاحباب　　آنکه ابن و جانشینِ پیر ماست
دل بیار و دست اندر کارها　　ظاهرش با خلق و باطن با خداست
صورتا و صورتِ پاکِ حبیب　　سیرتش چون حیدرِ شیرِ خداست
خوش قلندر مشربی صوفی منش　　جامع تنزیه و تشبیه خداست
عالمِ جملهٔ علوم ظاهر ست　　عارفِ سرِّ علیِ مرتضیٰ است
واقف ذکرِ خفی و هم جلی ست　　کاشفِ رازِ درونِ اولیاست
مستعد شد چون به تصحیح کتاب　　همتش را صد هزاران مرحباست
هم مضامین جدید افزون نمود　　حرف حرفش لفظ لفظش کیمیاست
طبع شد بار دگر چون این کتاب　　ظاهر و باطن ز سابق خوشنماست
آمده مطبوعِ طبعِ خاص و عام　　قامتِ معشوق از سر تا بپاست
ساقی میخانه نوشش معرفت　　باز بهرِ می کشان صبر آزماست
می کشند و دم ز مستیها زنند　　باده نوشان را همی آمد صلاست
باده در جوش آمد و مستان بشور　　چار سو جام و سبو و شیشهاست
می پرستان در طوافِ میکده　　گرد ایشان گردشِ پیمانهاست
تا ابد باشید مستِ جام می　　مستی این می ز مستیها جداست
مستی این کز رگِ انگور نیست　　مستیِ این می ز مستانِ خداست
شیخ مست و رند مست و محتسب　　مستیش در کوچه و بازارهاست
باده مست و جام مست و هم سبو　　مست زین می شیشه و پیمانهاست

هر خم می مست و هر خشت سبو   مست از وی هر در و دیوارهاست
ساقی می مست و هم میخانه مست   این همه مستی ز تیغ جام ماست
نیست اندر شرع فتوی حرام   هم محمد را ز حق این مے رواست
هان وهان دست طلب کوته مکن   شیشه و جام و سبو در کارهاست
فارغ از اندیشهٔ کونین باش   چون ترا ره در چنین میخانهاست
جرعهٔ کو یافته از می فروش   رفت از خویش و فنا اندر فناست
همدرین بیهوشی و مستی می   مست افتاده شریف بینواست
جرعهٔ در کام جانش ریختند   مست شد زان می هزاران سالهاست
هیچ آگه نیست از ما و توئی   شے تے شد بیخبر از ماسواست
گرچه از هوش و خرد بیگانه شد   لیکن اندر بیهشی طبع آزماست
بهر طبع این کتاب مستطاب   آمده کز بیخودی این سالهاست
ساغر نود هدیهٔ پیر مغان   کز پی مستان شراب دلکشاست
۱۳۴۲ ه   ۱۹۲۴ ع
باش کین دعوے مستی شراب   خود نشانے میدهد کز ابتلاست
مستیت پیدا شده از هستیت   ورنه این پندار مستی از کجاست
بے نشان گشتی اگر از خویشتن   پس ترا این شورش مستی چراست
بیخودی و درست اکنون بیخودی   دعوی مستی به هستی صد بلاست
بے ادب رفتن بکوے میکده   در طریق می پرستان نارواست
دور کن وهم دوئی را صاف گو   سال او ملفوظ صهبای صفاست
۱۳۴۲ ه

دیگر

چون نسخهٔ انتصاح شد طبع   مطبوع به شیخ و شاب آمد
از برزخ پیر سال طبعش   میخانهٔ نو تراب آمد
۱۳۴۲ ه

دیگر

طبع شد انتصاح بار دگر
بود از بہر سال طبع شریف
دید چون جلوۂ رخ انور

تازہ شد ذکر پاک اہل اللہ
در بیابان فکر چشم براہ
گفت تاریخ اولیاء اللہ

۱۳۲۷ ھ

قطعہ تاریخ از مشاطگی غازہ کش رخسار لیلائے زیبائی چہرہ آرائے سلمای آتش زبانی جناب مولوی شرف الدین صاحب متخلص بہ شرف ساکن ٹھلنیڈی من مضافات رائے بریلی

بنام آن نقشبند عالم کہ کرد تصویر قد آدم … کہ چشمش آمد چو ساغر جم رخش چو آئینۂ سکندر

بقصر تن شمع جان نہادش بصنع خود دیدہ اش کشادش … زبان پی ذوق ذکر دادش کزو دہن گشت تنگ شکر

چو دم بر در کلک تر زبان زد کہ پیکر نقش دم ز جان زد … ز صنع نقاش داستان زد کہ جان فزا است و روح پرور

جہان ازو شد نگار خانہ فسون حسن بتان فسانہ … کہ نقش بگرفت جاودانہ ز کلک سحر آفرین انور

تبارک اللہ زہے انور ز اوج طبع رسائے انور … ز حسن طرز ادائے انور کلیم ہم ہست دست بر سر

ز خط خوبان زد انتخابی نوشت نام خدا کتابی … بطرز تحریر لاجوابی چو صورت خوش خطان دلبر

رقم ز حالات اولیا زد قلم مقالات اصفیا زد … کہ در خیالات اذکیا زد قلم بر آئینۂ مصور

بباد صبح انتصاح ماند کہ سینہ زو انشراح یابد … ز ذکر اہل صلاح باشد شگفتہ دل صورت گل تر

جمال او زنگ دل زداید بچشم جان روشنی فزاید … دل نظر باز را نماید کہ ہست مرآت روئے انور

زہے کرامات خوش مقالی و خرق عادات طبع عالی … کہ نشہ آورد چون لآلی نثار نظمش ز چرخ اختر

فسانہ اش زیب انجمنہا کہ ذکر او افتادہ در دہنہا … ترانہ اش رونق چمنہا کہ بلبلان اند ازان نواگر

ز چشمۂ نوش تر زبانی بیاد پیران خاندانی … بجو رہ زو داد آب زندگانی کہ مُردم در حسرتش سکندر

بیانگ رود دی برد سرو دی رساند بر رفتگان درودی
مشام روحانیان به عودی که سوخته ساخته معنبر

سرود داده بیاد مستان نوید رقصی بمی پرستان
چه راه در پرده زد بدستان که رفت صوفی بحالت اندر

بحرف او هر که گوش دارد بکشت دل تخم او بکارد
برو یده و بار نیک آرد که کام جان تا زه ساز د و تر

فغان که عمرش وفا نکرده مکرر این قبض را نکرده
چو دیده بربست دوا نکرده می وصالش که بود در سر

بجان جانان رفت جان پاکش بخاک پیوست جسم خاکش
بخواب شد چشم خوابناکش که بود مست وصال دلبر

مرید و تلمیذ و برادر او که هست نسبت بساده او
دو آتشه کرد باده او که داد یادی ز آب کوثر

دری که ناسفته بود سفته ز هر چه ناگفته بود گفته
ببنگ دگو هر نهفته که بود در کان راسے انور

طرازد او ار جمند آمد که طرز او دلپسند آمد
قلم نگر نقشبند آمد قلمزن آمد اگر قلندر

ز خط و خال رخ مضامین کتاب گشته مرقع چین
مصور چین ز دید نقش بین چو نقش دیوار ماند ششدر

مرقع نامه نگارین که نقش زد خامه نگارین
چو نو خطان جامه نگارین ز بر طاوس کرد در بر

چو غازه طبع کرد بر روز مو قلم وسمه تاب ابرو
بسال گفتش شرف چه مطبوع طبع شد انتصاح انور

قطعه تاریخ از شاعر نکته پرور ماهر سخن گستر
جناب مولوی محمد عاصم صاحب سلمه الله الوهاب

آمد چه خوب و دلکش این نامه کرامت
اینک به طبع موزون چون بیت خوش کلامے

نے نامه بلکه جام ست از باده حقیقت
شربت بخشک حلقی تریاق تلخ کامے

جام جهان نماے جمشید تخت یزدان
آئینه جمال شاهان جسم غلامے

بی شک آفتاب ست پر از شراب ناب ست
از این لو تراب ست این جام لاله فامے

سلطان کشور جان در ملک دل سلیمان
بالاے تخت عرفان اسکندر احتشامے

در بزم نظم هستے اسمش علیے انور
در لامکان مستی بے صورت و نه نامے

وین بادهٔ کهن را نو کرد ساقی نا ... آن شمع بزم رندان آن مست شیخ جامے
پیر خجسته پیکر بت های عشق داور ... پور علی الانور رشک مه تمامے
شاه حبیب حیدر زیب سریر کاظم ... صوفی و هم قلندر شاه مجاهقامے
آن سیر چشم ساقی بخشید جرعه مے ... آمد به طرفه مستی قیس کمین غلامے
در مدح آن شه دین آهنگ شوق آیین ... شد زمزمه سرایان گه صبح و گاه شامے
ادریس جان میگشش تاریخ طبع آمد ... مطبوع انتصاحے یا نشر ریز جامے

۱۳۰۲ ه

دیگر

دو عالم گشت روشن از جمال اکبر انور ... چه ایضاح از حبیب حیدر مهر منور شد
همایون چشم نورت باد ای قیس پیر نامه ... که سال رونق طبعش فروغ دیدهٔ تر شد

۹ ۱۹ ۶

دیگر

مرحبا این نسخهٔ دلکش کتابے دلربا ... سنجرهٔ دل راست هر لفظش فسون ساحری
از خط و خال و حروف نقطه روے دلبران ... روے هر صفحهٔ آن غیرت حور و پری
پیکر نورست الحق در جهان روشن شده ... از فروغ شاه انور مهر اوج سروری
یا ز ضو آگین شده از نیّر فیض حبیب ... گشت تابان بر دلان چون اختر نیک اختری
شاهدی آمد که بودی گر مه کنعان بدهر ... آمدی از نقد جانش چون زلیخا مشتری
سال آن در یتیم از عاصم بی سر شده ... قدر گوهر شاه داند یا بداند جوهری

بلکه خود در جلوه گاه سرخوشی از قلب ذوق
شاه انور کرد الفتا انتخاب انوری

۱۳۰۲ ه

دیگر

بحسن چون گل بنطق بلبل بغنچه چون لب بو چو کاکل ... بلطف مستی بنشه چون مُل چه لاجواب آمد این کتابے
بطبع ثانی چو شکر آرد ز قیس تاریخ آن چه آید ... که از لب پیر مغ ترا و د عجیب دو آتشه شرابے

۱۳۰۲

قطعهٔ تاریخ از طلیق اللسان ذلیق البیان مولوی محمد عالم صاحب سلمه الله القائم

خوشا دور فرخ که اینک کتابے ‏— دل و جان و روح و روان غریبان
ز تالیف شاهِ علی انور آمد ‏— توانِ دلِ ناتوانِ غریبان
حبیبِ شه قدسیان بارگاہے ‏— کہ شد عتبه اش لامکانِ غریبان
ز انوارِ فیضش چو شمعیست روشن ‏— سپہرِ دارسے خانمانِ غریبان
سپئے سالِ طبعش بطبعم بشارت ‏— شد از ز روی الہام جانِ غریبان
۱۳۲۴ الہی

دیگر

الحمد لک الحمد لک یارب که از الطافِ تو ‏— سرگشتگی آخر شده دورِ فلاحے آمده
کز خانقاهِ پیرِ مغ شاهِ علی انور کنون ‏— این ساغرِ آبِ بقا جان را اصلاحے آمده
شاهِ حبیبِ حیدرم چون زنجتش دل کاها ‏— در جسمِ زارِ خستگانِ روحی و راحے آمده
یعنے مکرر طبع شد اینک گرامی نامهٔ ‏— جان و دل مشتاق را زان انشراحے آمده
از عیسی گردون نشین شد بهر سالش این ندا ‏— مطبوعِ دل مقبولِ جان خوش انتصاحے آمده
۶ ۱۹ ۹

دیگر

این نسخهٔ شکر افزا چون بادهٔ ناب آمد ‏— هنگامهٔ بستان شد از کثرتِ مشتاقی
بر آمده دل بیخود چون شاد شنش گفتم ‏— جامے زمئی باقی بر دستِ خوشِ ساقی
سمت ۱۹۶۲ بکرمی

تاریخ طبع از مولوی منظور الدین خان صاحب رئیس کاکوری

بارک الله شد مکمل این کتاب ‏— گو نیش قند مکرر بالصواب
بیشتر حال بزرگان سلف ‏— هست بالتفصیل در اکثر صحف
بعض را زیشان کتاب مستقل ‏— بعض را فن سیر شد مشتمل

لیک حالِ اولیاے آخرین
گر بجوئی کم بیابی بالیقین

نیز یکجا ئے باکثر خاندان
مختصر از صحت نام و نشان

کم ہمین دانند حالاتِ کرام
کمترک بود ست معلومات عام

کیستند این چشتیان و نقشبند
باکہ میدارند شان پیوند بند

باکسے پیوستہ است این سلسلہ
ہست این شیخ کدامین سلسلہ

ہمچنین دان اینچنین و آنچنان
مشکلے بُد از پئے نا واقفان

گوہرِ تاج گرامی مایگان
روشنیِ بزم عالی پایگان

سروِ رعناے گلستانِ بہشت
انجمن آراے خوبانِ بہشت

حضرت حافظ علی نورِ جہان
بر زمین بُد آفتابے ضو فشان

تاب خور از چرخ چارم بر زمین
نور او بالاے چرخ ہفتمین

آن اگر رنگین کند سنگ و حجر
این نماید قلب را شمس و قمر

نورِ شمس افزون از ثریا و از سُہا
کان کالبدر الدجی شمس الضحیٰ

فخرِ عالم بود در جملہ علوم
کان کالبدر المنور فی النجوم

برگرفت از جملہ اصحاب صفا
اولیاے ہشتگانہ خویش را

بر نوشت این نامۂ نامی نشان
تا کہ باشد رہنمائی طالبان

تا شود چون سرمہ منظورِ نظر
تا بیفزاید از و نورِ نظر

دودمانش صاحب علم و فن ست
از صحائف خانہ ہم پُر دامن ست

آبیاری ہست بہر کشت خشک
فارغ از توصیف باشد بوی مشک

بار دیگر بعد یک ثلث صدی
خطرہ در خاطرش شد منزوی

مختصر ہستند اکثر مدعا
ترک کردم حال بعضے اولیا

نسخۂ باید کہ باشد حسب حال
ہر جراحت را نماید اندمال

چون غلط بود انطبا عش ناگزیر
صحتش شد نیز مرکوز ضمیر

در مضامین اندکے ترمیم کرد
هم سوانح جا بجا ترقیم کرد

آه شد رنجور آن عالی مقام
روح پاکش رفت در دار السلام

جان او پیوست با نور احد
جاے موزون یافت در قرب صمد

بود او پیرِ من و استاد من
رهبرِ دین صاحب ارشاد من

ناله با لفِّ جگر در جست و خیز
آه دارد با درون من ستیز

ناله می خواهد چو ناوک سر زنم
چون ز دل خیزم ز سر سر بر زنم

نه که گوید می نگنجم در درون
سینه را شگافم و آیم برون

سخت تر شد بر همه این افتراق
تلخ آمد همگنان را این فراق

اے بسا کز ضعف چون مرده شدند
وے بسا که زنده در گور می شدند

اے دل محزون چنین بت چون قضا
پس چه باید پس چه باشد جز خدا

جانشین او گرامی گوهر ست
حضرت شاه حبیب حیدر ست

زینتِ سجادهٔ آن خاندان
بدر انور در میان روشنان

یا که بوے یوسفے در پیرهن
یا کفِ موسیٰ با عصاے بدن

در جبینش نور ایمان نور دین
تلک آیاة من آیاة المبین

کسب نورش کرده ماه و آفتاب
تلک آیاة من آیاة الکتاب

بوے پاکش همدم صبح امید
هر که دیدا ورا به مقصد در رسید

جوش دل با خامه در سرگوشے ست
که همانا این دم می نوشے ست

گوییم این عندلیب کلک من
گوهر نغمه بسے در سلک من

گفتمش خاموش باش از این و آن
بگذر و بگذار بار این زمان

گر خدا خواهد تو باشے هم صفیر
فی ریاض القدس والروض الکبیر

چونکه اجزا سوی کل راجع شوند / ذره‌ها از نور خود ساطع شوند

سیل تکمیلش شد از شاه حبیب / بوستان را خوش کد پور شد نصیب

پاک کرد از شئے خس و خاشاک را / صاف کرد این گلستان پاک را

برفزائید از مضامین مفید / خوش رقم فرمود حالات جدید

شد دو چند از بیشتر حجم کتاب / تا مرتب شد سواد لاجواب

فائده گیرند سیاحان فن / لطفها یابند از سیر چمن

بود تاریخم چو در طبع نخست / بر من آن سنت گذاری شد درست

مدتے شد شاعرے یارم نبود / با سخنگوئی سرو کارم نبود

خامهٔ من شعرداری می کند / وه که باز آهنگ یاری می کند

مطلع تاریخ این طبع نوی / در سنین هجری و در عیسوی

هم بفصلی و بسمبت شد عیان / با مقبول گرامی خاطران

از سن فصلی الف بار اکبر / با الف بازگشت از سمبت بشیر

انه اذکری لارباب الجلیل / قل لمن شاء یتخذ به فی سبیل

۱۳۲۷ھ / ۱۹۰۹ء

فانفتح من فکر اصحاب الفلاح / واتضح عن ذکر ارباب الصلاح

۱۳۱۶ف / ۱۹۶۶ سمبت

قطعهٔ تاریخ از طبع بلند و فکر آسمان پیوند شاعر فصیح اللسان ناظم بلیغ البیان جناب مولوی محمد تاج الدین صاحب جذب کاکوری جج راو

این نامه برای طالب حق / سرمایهٔ بهترین فلاح است

سر لا به نور انور / یک جان و دو قالب اصطلاح است

پوشید کتاب زیور طبع / گردید دل من در انشراح است

از سید نا جنیب حیدر / حرفی که چکید همه صلاح است

در کار معارج جلیله / با بانجسته همسا...

جذبا قدرش بجو بملکوت / کین جنبش بیاز ان...

منقوطه حروف چیده تاریخ

زرین الیضاح انصاح است

۱۳۲۷ھ

تقریظ جناب حکیم مولوی محمد عبد الاحد صاحب صوفی ابن
نا مولوی محمد حامد علی صاحب کاکوروی ثم لکھنوی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الصلوٰۃ والسلام علیٰ من لم یزل شرعہ تبلا الاصلوٰۃ وسلاماً یعمان صحباً وآلا۔
عظمت خاندان وسطوت دودمان والاشان قلندریہ اظہر من الشمس وابین من الامس
ل لطیفہ کہ طالبان را بلباس تجرید وتفرید بیاراید ومکاشفت غریبہ کہ سالکان را ہمت
صیات فیضان جاذبۂ این طبقہ عالیہ می انگارند وتوحید واستقامت میراث این
منسلکان این سلسلہ در کثرت افکار واذکار وانہماک اشغال در ہمہ حال بیمثال بودہ
این زمان فرخندہ عنوان شمع ہدایت این سلسلۂ ذکیہ از تکیۂ شریفۂ کاظمیۂ ترابیۂ کاکوری
ت وفیضان عام این خانوادۂ بزرگ اعیان واقران ہر دو را جامع۔ الحق صوفی عبارت
ق مع الاخلاق ست کہ در علم وعمل یک رنگ بودہ باشد۔ وجود آن گوہر شریف مجوہر
با خاصیت کبریت احمر دارد۔ اما ضرورت زمانہ ہر کسے را داعی ست بہ چنین فرد
رسیدن وگل مقصود برچیدن۔ چون بیشتر مردمان بسبب ترقی علوم مغربیہ
جدیدہ گرفتار عقائد باطلہ ومقید اوہام ہا گشتہ اند لہذا لازم آمد کہ تحقیق مقامات لطیفہ
این گروہ حقہ کہ ائمہ حجت رموز الٰہی اند وکلید خزینۂ دولت نامتناہی بطور سے
ل سلف صالحین وبزرگان سابقین رحمۃ اللہ علیہم اجمعین بنوعے انتشا پذیرد کہ باب
اق عند ذکر الاولیاء تنزل الرحمۃ بکشاید ومیمن نفوس قدسیہ با وجود حجب مکانی
ر امید مہجوران را سرسبزی وشادابی جاودانی بخشند۔ مژدہ باد کہ این مقصود از کتاب
ذکرہا اہل الصلاح کہ از تالیف منیف حضرت شیخ الشیوخ امام ارباب تمکین ورسوخ

بقیۃ السلف حجۃ الخلف زبدۃ الواصلین قدوۃ السالکین الولی الاشہر حضرت مولانا حافظ شاہ
مان رقدس سرہ العزیز الاکبر بحصول پیوست برکات مضامینش مطلوب ضمائر وانوار فیضیا
بصائر الحق نسبت تالیف بجناب ممدوح بر صحت نامۂ کتاب مذکور دلیل کافی ست
اجتماع حالات بحضرت موصوف برای نفاست تامہ برہان وافی الحمد للہ کہ
جناب الالمعی حضرت رمز آگاہ مقام شناس حق جوی عرفان اساس غواص بحر
یم تجرید جامع رموز و دقائق حقیقی ومجازی مخزن کنوز حقائق وبیان اعجاز طراز
مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر کان اللہ ولیا و بہ حفیظا الحال بار دیگر مع اضافۂ
فوائد عجیبہ ونکات غریبہ صورت نقش اولین را مصداق نور علی نور حسن و بالی
منصۂ طبع جلوہ داد تا از انعکاس شعاع عرفان قلوب ارباب زمانہ طور تجلی
امید کہ ببرکت و وسیلۂ حضرت فرد اکمل مظہر اول از مطالعہ این رسالۂ نافعہ شعشعۂ لمعا
بر جان مشتاقان پرتو انداز دکہ ذرہ ذرہ آفتاب گردد۔ آمین۔ آمین۔ آمین

| آفتاب آمد دلیل آفتاب | گر دلیلت باید از وی رو متاب |

قطعہ تاریخ مصنفہ حاجی سید شریف الحسن مودودی چشتی
جناب کرامت مآب حضرت سید شاہ قطب اعظم صاحب

شد چو مطبوع نصاح لاجواب بمثال	ہست در تعریف و ذکر اولیا
نقطہا پر نور ہمرنگ دل اشراقیان	حرفہا در چشم حق بین ست چو
پیچ وخم در کاکل صوفیست یا در سطر حرف	معنی در لفظ پنہان یا کہ
بے نظیر و بمثال و لاجواب و انتخاب	دل کشا و حق نما و عالم

مصرع تاریخ طبعش گفت ہاتف با حبیب

فرحت دل جام جم یا شمع بزم اولیا

۱۳۲۵

...انتصاح عن ذکر اہل الصلاح مع تتمۃ الایضاح فی ترجمۃ اہل الصلاح

سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱	صنف	صفت	۱۲	۲۰	شغب	شعب	۳۲	۱۴	بیاید	بباید
۱۷	سحن	سخن	۱۳	۱۵	محافظ	محافظت	〃	۱۹	تمارسی	نارسی
۱۴	فرامہ	فرماید	۱۴	۸	ازکان دین	ارکان دین	۳۳	۱۷	جواجہ	خواجہ
۲۱	البعض	البغض	〃	۱۴	صاحب السر	صاحب سر	۳۶	۸	غواہد	خواہید
۱۰	صبل	اصلی	۱۶	۵	انہ	انند	〃	۱۱	امام	امام حسن
۱۷	طائفہ خصوصاً	طائفہ صوفیہ خصوصاً	〃	۱۱	مندالسعادت	مسند السعادت	۳۸	۵	اشاس	شناس
۱۶	دزددر	دزدودر	۱۷	۱۵	تروه	نروه	۳۹	۱۳۰	موہن	مومن
۱۸	تابدانستن	تا بدانستن	۱۸	۱۵	گویاموئی	گویا موئی	۴۳	۱۹	بوه	بود
۱۶	باین بہہ	با این ہمہ	۲۲	۱۱	ولد	والد	۴۳	۵	کار	وکار
۲۰	جہان	جہان	۲۶	۳	یا	با	〃	〃	خوقۂ	خرقۂ
۴	دجی	وجہی	۲۷	۱۱	فرمود	وفرمود	〃	۱۴	مذہب والامام	مذہب امام
۲	عجاز	عجالہ	۲۸	۶	عندالقادر	عبدالقادر	۴۵	۱۲	رجیل	رجیل
۱۶	دیدہ شد	دیدہ می شد	۲۹	۱۱	ار	از	〃	۱۸	بشیز	بشنیر
۱	رزائل	رذائل	〃	〃	یہ	بہ	۴۶	۲	مخرم	محزم
۱۸	آورد	آوردہ	۷	۱۴	مرد	مردم	〃	۵	بدار	بیدار
۲۰	برادرنہادہ	برادرزادہ	۳۰	۸	دور	دور	〃	۱۹	رہاد	روداد
۳	عربی	ابن عربی	۳۱	۵	لوکان	دکان	۴۸	۱۰	موافق	موفق
۸	الاظہر	الازہر	۳۲	۶	گرفت	گرفتش	۴۹	۱۲	اسرشتہ	اسروشتہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۱۴	شبینہ	شبلیہ	۷۴	۲	متمم	تمیم	۹۹	۲۱	سلا	[illegible]
۵۰	۱۷	ہفت	ہشت	۷۵	۱۶	مسلمانی	مسلمان	۱۰۲	۳	فرمودگی	[illegible]
۵۰	۸	گفتہ بود	گفتہ بودی	۷۷	۱۰	نخبہ	نخبہ	″	۵	ارادہ	[illegible]
″	۱۹	پیشوا	پیشوائے	۸۲	۹	نقطتہ	نفطتہ	″	۸	تاریخ	[illegible]
۵۳	۵	ابن خبان	ابن حبّان	″	۱۲	فائدہا	فائدہ ہا	″	۱۰	گرد	[illegible]
″	۱۵	رجلا	رجل	۸۴	۱۵	توشہ	نوشہ	۱۰۳	۱	تباع	اتباع
″	۱۹	نادی	منادی	۸۶	۷	آید	اید	″	۴	برلوتی	[illegible]
۵۴	۱	ہرچپند	برچند	۸۷	۱۳	حیفہ	خلیفہ	۱۰۵	۷	ہذا	[illegible]
″	۱۹	حمل	چہل	۸۸	۱۱	اجمع	جمع	۱۰۶	۱۴	نادی	[illegible]
″	۲۰	روشاق	روستاق	″	۱۲	لطافت	لطائف	۱۰۷	۹	قریہ	[illegible]
۶۰	۱۵	تقولوان	تقولون	۸۹	۲	باردشت	باردخت	″	۱۸	عز	[illegible]
۶۳	۱۱	السجر	السجز	″	۱۹	بوند	بُزند	″	″	لمفتود	[illegible]
۶۵	۵	دہوی	دہلوی	۹۵	۵	یوسی	بوسی	۱۱۳	۱	نیاید	[illegible]
″	۱۰	داشتند	داشتہ اند	″	۲۱	اران	ازان	۱۱۴	۱۰	[illegible]	[illegible]
۶۶	۵	زندنجی	زندیجی	۹۶	۲۰	دوم	روم	۱۱۵	۵	درار	[illegible]
″	۱۲	ار	از	۹۷	۱	کشدند	نشدند	″	۹	ویرا	[illegible]
۶۷	۱۰	سنجری	سجزی	″	۸	خوردہ	خورد	۱۱۹	۱۵	الی	[illegible]
۷۱	۴	خدامیند	خداابینیہ	۹۸	۲	جلالی	چلالی	۱۲۱	۱۲	دیاد	[illegible]
۷۳	۱۹	دونقی	دوانقی	۹۹	۹	اطاعت	طاعت	۱۲۷	۱۴	ذاشت	[illegible]
۷۴	۲	حنظاہ	حنظلہ	″	″	سمع	سمعہ	۱۲۹	۷	بسنج	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۸	فزا	فرا	۱۴۸	۱۳	بملکہا	یالکہا	۱۶۹	۱۱	عشہ	عنہ میرید
〃	۱۷	سرابت	سرایت	〃	۱۷	حامل	حائل	۱۷۱	۴	صاخزادہ	صاحبزادہ
۱۳۶	۲۱	روآسم	کراسم	۱۴۹	۱	ایبامہا	ابہامہا	۱۷۷	۷	دی را	رادی
[illegible]	۱۱	اجوی	اچوی	〃	۱۷	ذکہ	ذکر	〃	۹	تخزیر	تحریر
	۲۱	پری	پیری	۱۵۱	۱۶	یا اخذ	با اخذ	۱۷۸	۱۷	وما	دما
[illegible]	۱۴	مجانبتہ	مجانبتہ الہوی	۱۵۵	۲۱	محفی	مخفی	۱۸۱	۱	اشہای	اسمای
۱۳۸	۹	ہمبدون	ہمیدون	۱۵۶	۵	راہ رست	درراہ راست	۱۸۷	۱۵	۲۵ ہجری	۳۵ ہجری
	۱۳	سعدیہ	سعیدیہ	〃	۷	خلاولا	خلاملا	۱۹۰	۲	۱۲۲۴ ہجری	۱۲۴۴ ہجری
〃	۱۵	سطونی	شطنونی	۱۵۹	۱۵	الیاس	الباس	〃	۱۳	اقرام	اقوم
۱۳۹	۴	حموی	حمویہ	۱۶۰	۱۳	رعلیہ	علیہ	〃	۱۷	آیاب	ایاب
	۱۴	نیاجی	نباجی	۱۶۲	۱۴	مازار	بازار	۱۹۲	۱۲	اخبار	اخیار
۱۴۰	۱۳	سحلے	سطلے	۱۶۳	۲	تواجدہ	وتواجدہ	۱۹۵	۱۰	گراشیدہ	گرائیدہ
۱۴۱	۱۶	نابعی	تابعی	〃	۵	روارہ	روانہ	۲۰۰	۱۶	اقبس	قبس
۱۴۲		ہمدان	ہمذان	۱۶۴	۱	فی تتمة	فی ترجمة	۲۰۱	۱۳	ذکر	فکر
۱۴۴	۱۶	بُشرجانی	بشرحانی			الانتصاح	اہل الصلاح	〃	۱۴	بکر	ذکر
〃	۸	اسمعان	سمعان	〃	۷	وحی	وی	۲۰۲	۱	یادگر	یادگار
۱۴۵		یا	با			فی تتمة	فی ترجمة	۲۰۴	۱۴	ذگر	ذکر
۱۴۶	۱۹	اد	او	۱۶۶	۲۰	الانتصاح	اہل الصلاح	۲۰۵	۴	دورنکردہ	وانکردہ
[illegible]	۲۱	حلوت	جلوت	۱۶۹	۱۰	نحاندان	خاندان	۲۰۷	۱۰	وحی	روحی
								۲۱۰	۱۹	کزوی	اینک

تمت

مختصر فہرست کتب اصح المطابع آسی پریس لکھنؤ

نام کتاب	قیمت
حدیث شریف	
مسند امام اعظم مع شرح	
تنسیق النظام برحاشیہ	سے
مشکوۃ شریف	للعہ
بعض الناس	۲ر
انجاح السول	۱ر
علم ادب	
الطریف للادیب الظریف	۱۲ر
المنطق لمعرفۃ الفروق	۴ر
سفینۃ البلاغۃ	عہ
مظہر الفوائد	۳ر
زینۃ العامہ بالعذیبۃ والعامہ	۴ر
الدر النضید فی غرّ القصائد	۸ر
تمرین الطلاب لحصول الآداب	۵ر
مجلۃ الادیب لاجلۃ السند میب	۸ر
جلستان	۱ آعہ
علم منطق بطرز جدید	
المنطق الجدید	۹ر
منہاج المعراج	۴ر
شرح مرقاۃ	۱۰ر
فقہ اصول فقہ عقائد	
مقدمۃ الہدایہ	۸ر
حسامی مع تعلیق حامی	۹عہ
عقائد شمسیہ	۳ر
فرائض و حساب	
وجیز	۲ر
حساب یسیرا	عہ
تصوف	
کشف الرموز	۸ر
مناظرہ و مباحثۂ مذہبی	

نام کتاب	قیمت
فتح المبین مع تنبیہ الوہابین وغیرہ	سعہ
نصرۃ المجتہدین مع حمایۃ المقلدین	سعہ
نصر المقلدین مع جامع الشواہد	سعہ
تعزیز المفتری	۱سو
وبلی نامہ	۸ر
دیوان حقی	۸ر
تاریخ	
البیان المنسجم فی کشف المستعجم	۸ر
الزلازل	۳ر
آئینۂ اودھ	عہ
درسیات صرف و نحو عربی و فارسی	
مجموعۂ میزان و منشعب بحواشی جدیدہ	۱۰ر
صرف میر مع رسالۂ اصول سموزا	۲ر
مصباح	۲ر
مجموعۂ نحو میر	۳ر
مفصل	عہ
شرح مائۃ عامل	۲ر
کافیہ	۶ر
ہدایۃ النحو	۴ر
شرح جامی مع حواشی مفیدہ	
وشرح الشرح عصام اسفرائنی	۱عہ
پنج گنج	۱۰ر
اردو و فارسی کی دلچسپ کتابیں	
اصلاح ترجمۂ دہلویہ	۱۰ر
ذخر المعارف	۴ر
شجرۂ امام اعظم	۱ر
ارژنگ حضوری	۱۰ر
مثنوی ید بیضا	۳ر
تواریخ نامہ	۸ر
مسدس فاروقی	۲ر

نام کتاب	قیمت
حقیقی ترقی	[illegible]
القول الصواب فی تحقیق مسئلۃ الحجاب	۱ر
تذکرۃ الاحکام	۲ر
مسدس حالی	[illegible]
علم اخلاق و تصحیح معاملات	
مجالس الابرار مترجم عربی	
مع ترجمۂ اردو	[illegible]
صفائی معاملات در وسائل کسب حلال اردو	۱ر
ناول اردو	
فلورا فلورنڈا	[illegible]
پرتھال	[illegible]
عزیز ہند	[illegible]
تعلیم خوشنویسی	
مرقع نگارین	[illegible]
تعلیم النسخ	[illegible]
پارہ ہای قرآن شریف و ادعیہ و اوراد	
پارہ عم	۱ر
حزب الاعظم	۱ر
قصیدۂ مضریہ	۱ر
مجموعۂ منطق اسمیں خمسہ رسائل	
صغرے کبرے ایساغوجی بلیرق	[illegible]
تہذیب مع جدول اشکال اربعہ	[illegible]
شرح الضابطہ مختصر المیزان	[illegible]
رسالۂ تعریف الاشیاء قال اقول	[illegible]
اسکو خاص اہتمام سے طبع کیا ہے	[illegible]
مجلۃ البیان	
بابت سال دوم	
بابت سال سوم	
بابت سال چہارم	
بابت سال پنجم	